

ی ۲۰۷

هداية الطالبين

۵۴۵۴

۲۰۷

هدایة الطالبین

۵۴۵۴

بسم الله الرحمن الرحیم

ثنای بی منتها خداوندی را سزاست جلت عظمته که ما را از تنگنای عدم بعرصهٔ وجود رسانید و بر ما حلیهٔ عقل و دانش پوشانید که تمیز حق و باطل دهیم و تحصیل معرفت نشئت و رتبت کنیم و ستایش لایحصی حکیمی را رواست عزت قدرته که پس از ایجاد و دانش خلق بار انجام کبریای خود بار داد و پیغمبران بسوی ایشان فرستاد و ائمه و اولیا در میان ایشان آفرید و حجت خود را بر خلق تمام گردانید و صلاح و فساد ایشان را بر ایشان ظاهر فرمود پس تحیت ازو برپا و ستایش او را سزا است که هر چیزی را در موضع خود نهاد و حق هر چیزی را داد و درود نامعدود بر خداوندان نبوت و رسالت که بحق فرود آمدند و بسوی حق خواندند بخصوص بر مهتر ایشان و بهتر زمین و آسمان یعنی محمد صلی الله علیه و آله که باو افتتاح وجود بود

و باو آفرینش را ختم فرمود آنکه بجسم شریفش افلاک را خرق نمود و بنعلین خود سدرة المنتهی را مشرف فرمود و بر اهل بیت طیبین طاهرینش سلام الله علیهم که از طینت او روییدند و خواستگان آن سرور آل اطهارش که برپا دارندگان کیش و آیین اند و حافظان دین صلوات الله علیهم اجمعین و لعنت آفریدگار بر معاندین بدکردار که دشمن دین مبین و مخرب آیین انبیا و مرسلین اند ابد الآبدین و دهر الداهرین چنین گوید بنده اثیم کریم ابن ابراهیم که باعث بر تحریر این رساله آن شد که پس از آنکه در سنه هزار و دویست و شصت و یک هجری از دار الامان کرمان هوای زیارت امام انس و جان علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بر سرم افتاد قصد سفر از طریق معروف بآن سامان مألوف نمودم پس از تهیه اسباب اخبار غلبهٔ بلوچ طغیان تاب رسید بنابر نهی خداوندی از القای نفس بتهلکه از راه یزد قصد زیارت نمودم و استخارهٔ مساعدت قضا و قدر معاضدت نمود مصمم بر آن شدم که بدار العباده آیم و از آنجا از راه رباطات سفر نمایم همه جا پویان پویان بسوی این سامان آمدم نظر ببعضی مصالح و علم باحوال اهل زمان و خیال اهل این مکان در خارج شهر منزل کردم بعد بخواهش جمعی از اعزه و اعیان و صرا فوجی از آشنایان قصد اقامت در اندرون آن ولایت کردم چون ماه رمضان حاضر شد علی حسب العاده در نشر فضایل شدم و پای چند مشام جان شیعیان را بعطرهای گوناگون

فضایل اهل عصمت و طهارت علیهم السلام معطر ساختیم و جمعی کثیر از شیعیان محبتهای
کامنهٔ ایشان بهیجان آمده اجماعی در استماع آنها می نمودند الحق درهمان زمان قلیل قلوب
جمعی غفیر منجذب بسوی آل محمد علیهم السلام شده اقبال تام ایشان را دست داد از آنجا
که فضایل آل محمد علیهم السلام محکیست جدا کننده خالص و صاحب غش و نوریست
نماینده هر قبیح و دل کش بعضی حسدهای کامنه در صدور از آن بهیجان و اسرار ولایت
نهان جمعی دیگر نمایان شده از روی اذعان و ایمان سر تسلیم پیش آوردند و برخی از روی
عناد و لجاج در صدد اطفاء نور خدا برآمدند فوجی در هر محفلی از نشر طیب فضایل مشام
جان حاضرین را معطر ساخته و گروهی در هر مجلس از انکار مقامات و محاسن سینهٔ اشباه
خود را از آثار محبت پرداخته تا آنکه جمعی از اشرار بخدمت بعضی از علمای عالیمقدار
شتافته کلمات نالایقی چند بهم بافته ایشان را بهیجان آوردند و ایشان هم تحقیق
نفرموده و رسم قضیه را از دست داده بی حضور مدعی علیه آنچه خود بآن اعلمند کردند
بالاخره بر حسب مصالح خود که لایق و کرمیت باین حقیر نوشتند که یا نشر فضایل را
موقوف دار یا با مجلس مخاصمه گذار تا این فتنه بخوابد و مقصد اصلی ایشان آنکه رد
جمعی از جمعی نماید و بعضی بواسطهٔ بعضی از اعیان جلیل الشان از همین قبیل پیغامها

دادند

دادند و در بحث و جدال را گشادند من در جواب عرض کردم که اگر مقصود انصاف دادن شیخ
امر بجدال و نزاع نخواهد انجامید طریقه علما این است که کبر در مزاج ایشان نیست نهایت
اگر از من بایشان امری خلاف قاعده رسید ایشان باید از راه شفقت و مرحمت تشریف
فرمای منزل من شوند یا مرا بگوشهٔ بطلبند و بفرمایند که یا فلان از تو بما چنین و چنان رسیده
راست یا دروغ اگر میگفتم دروغ است و تبری میکردم باز همان باب ملاطفت را مفتوح
داشته باشند و نهی از غیبت من و افترای بر من نمایند و جمعی از مفسدین را که طالب افساد
دین اند بر انند نه آنکه غیبت مسلمی را گوش دهند و بواسطهٔ استنباط رضای ایشان عوام
نیز شورش کنند این مسئله را همه کس میداند که غیبت مسلم گوش دادن حرام است و اقل
غیبت آن است که بگوئی مسلمی کج راه میرود پس نسبت کفر چگونه خواهد بود و انگهی نسبت
بعالم و انگهی نسبت بعالم بفضایل اهلبیت سلام الله علیهم و ایشان هرگز مرا ندیده اند
و کلام مرا نشنیده چگونه بگفتهٔ بعضی از عوام کالانعام در مسائل علمی که عوام نمی فهمند غیبت
من و بهتان و افترای بر مرا جایز دانسته اند پس باین قراین معلوم میشود که بنای انصاف
نیست و بنای جدال و مخاصمه است نهایت امروز جواب بحثهای آنها را دادم باز میگویند
که بحثی دیگر داریم و آن روز نشد که ابراز کنیم باز نشر و شوری دیگر کنند و فتنه دیگر اندازند

بحث بی انصافی بی اندازه و فتنه هر روز تازه خواهد شد و الکهی هرگاه بجهت اطفاء
این نایره مجلسی آرایید از خواص و عوام شورشی عام خواهد شد و کلام بانجام نخواهد رسید
هر کسی حرفی گوید و سخنی سر آید که انسان نداند که جواب که بگوید و این نه لایق است مصلحت
شما و اگر محفلی برپا سازید که از جانب او باشد بپردازید و در خلوت باهم سخن گوییم چون
بنای بی انصافی است در بیرون آمدن هر کسی گوید که حق با من است و این عمل زنگ فتنه را
از خاطرها نخواهد زدود بلکه اشتعال این نایره فزونتر شود و طوفانش بآسمان رسد و دو حکمی که
انصاف دهد و او را قدرت ابطال باطل و احقاق حق باشد در ولایت نیست پس همان خوشتر
که جمیع بحثهای خود را از صفحه بنگارند و بجواب خویش مزین فرمایند و مرقوم فرمایند که
بحثهای ما همین است و مطلب ما شافی از این است تا من شرحی شافی برای مسائل بنگارم و
خاطر جمعی را از این پریشانی هم و غم بیرون آرم شرحی که پارسی باشد و تخم معرفت حق و باطل
در دل عوام نیز پاشد مطلب اهل ایمان بانجام رسد و حجت برای دشمنان تمام گردد و
نوشته را خاصیت دیگر است که هرچند ناظر از اهل عداوت باشد هنگام نظر از عداوت
غافل است و از بحث و لجاج زایل و حب اهل حق در دلش نشیند و دیگر نوشته از علما و حکما
هر دیار خواهد گذشت و حق و باطل بر هر کس معلوم خواهد گذشت بعضی از منصفین صداقت

کیش

صداقت کیش و مؤسس عاقبت اندیش ایشان از اشتعال این نایره نادم گشته
زبان ملاطفت و مصادقت گشودند و ابواب تصدیق باز فرمودند و رجوع بشیوه سایر
علمای بابی نمودند احسن الله لهم جزاء و لکن برخی از ایشان این مطلب را بر خود ننگ دانسته
و بجهار ابلاک خویش نگاشتند اینک عوض از این رساله شرح مطالب ایشان است
و بیان مراتب کفر و ایمان مطالب ایشان را عنوان نموده جواب هر یک را در ذیل آن
سروده ام پس بحث و جواب بعبرت نظری نگارید و مقتضای ایمان انصافی بکار آرید هر یک
که موافق ضرورت اسلام است بگیرید و هر یک که خلاف کتاب و سنت و عقل و ضرورت
است بگذارید خدا را در مابین خود و ناظرین حاکم کردم و بر نوشتن این رساله عازم گشتم
این است سؤالات آن جنابان و جوابهای خادم اهل ایمان ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم
یکن و لا حول و لا قوة الا بالله و منه المستعان نوشته که بخط جناب مستغنی
الالقاب علام فهام صاحب دانش و مالک مقام معرفت و بینش اعنی جناب
فضایل اکتساب آخوند ملا علی اکبر کرمانی شهیر بر زمان است که در نزد حقیر است این است
مطالبی که حضرات طلاب و علما وفقهم الله بالفعل بر آن مطلع شده اند و سخن دارند حسب
الخواهش جناب حاجی محمد علی از قبل سرکار حاجی ایده الله تعالی قرار شد که بداعی بگویند و ایشان

درمقام تصحیح آن برآمده جواب با ایشان برسد حال این سه مطلب است • خداوند جناب
آخوند را توفیق خیر دهاد که چنان عبارتی نوشته اند که هر کس بکنه آن تواند رسید یا اصل
مراد را تواند فهمید چون اشارات کلام شریف ایشان دقیق تر از فهم عوام است لابدم که
شرح بعضی اشارات آنرا که عقول ما بعمق آن میرسد عرض کنم تا بر همه کس واضح گردد
چون حضرت صادق علیه السلام فرموده اند ما شیعه خود را دانشمند نمی شماریم تا لحن سخن را
نفهمند و باید لحن کلام را بیان کرد تا بر شیعیان پوشیده و پنهان نماند آنکه نسبت
مطالب را بحضرات طلاب و علما داده اند و خود را بری فرموده اند چنانکه مستند
آنکه این مطالب را طلاب و علما سند کرده اند و نه حرفی عامیانه و بی مغز و چون عالم مخفی نبوده
معلوم است که محل اعتنا و اعتماد است و الا عالمی که با ما بحثی داشته باشد نیست و دوسه
نفر که حقیقت ایشان را مقامیست با ما کلامی نیست چون جناب علام فهام ذو العز و الاحترام
صاحب فروع و اصول حاوی معقول و منقول جناب عالم صفی میرزا علی سلمه الله و جناب
سلالة الاطیاب و فخر الانجاب وحید الدهر و فرید العصر افضل الفضلا جناب عالم ولی میرزا محمد
علی شهیر بمدرس و جناب صاحب علم و عمل و مالک مقامات اواخر و اول جناب الاعز
الاکرم الافخم جناب ملا علی اکبر زارچی و همچنین جمعی کثیر و جمعی غفیر از طلاب معارف ا

از

اکتساب که هر یک صاحب تألیف و تصنیف و قریب الاجتهاد و بجهة حوادث زمان
گوشه گیری اختیار فرموده اند و ایشان همگی ابواب صداقت را مفتوح دارند و معترف و
معترف بحقیت اقوال این حقیر فقیر هستند و در مجالس و محافل حمایت و رعایت جانب
این ناچیز را بجرامت نفس خود می فرمایند و اگر معدودی دیگر از طلاب باشند که ایشان
خیالی چند پیش آمده حرفی زده باشند که ایشان را از جرگه علما خود جناب آخوند و
سایر علما پیش ازین و در مقامات دیگر نشمرده اند پس اینکه فرموده اند که طلاب و علما بحث
دارند از کمال اشارات و دقایق عبارات ایشان است که در همین دم ایشان را نسبت علما ستی
بجلیه تجدید محلی فرموده اند لفظ و فهم الله است که مراد ایشان آنست که بلکه به برکت
دعای ایشان خدا آن علما را توفیق برد فضایل اهل بیت بجهة آنکه حقیر میکنم دهد
لفظ بالفعل است که خواسته اند باوجود اصرارهای من که جمیع بحثهای خود را بنگارند
مقوی از برای بحثهای بعد ازین باشد و باب فتنه و فساد بسته نگردد و اگر جواب شافی
ازین مسائل رسید باز ادعای بحثی دیگر که موجب شر و شوری باشد بتوان کرد
لفظ بر آن مطلع شده اند و این اشاره بآنست که این الفاظ کفر آمیز صادر شده است و
واقعیت دارد و ایشان مطلع شده اند و اگر مقصود نه این بود میفرمود بحثهائی که بالفعل دا

دارند یا مطالبی که دارند   لفظ حسب الخواهش جناب حاجی محمد علی است یعنی ایشان خود
اقدام باینگونه سؤالات نمیفرمایند و از جادهٔ انصاف پا بیرون نمی‌نهند ان شاء الله چنین هم
هست   لفظ از قبل سرکار حاجی است یعنی اگر بگفتهٔ جناب حاجی محمد علی بود من اقدام میکردم
ولی چون از قبل خود فلانی بوده و خودش رخصت داده من گفته‌ام و نوشته‌ام و الا خلاف
تعارف می‌نمودم   لفظ قرار بر آن شده است یعنی درین خصوص سخنها در میان
آمده و سخنها بوده و قرار چنین شده است و بیهوده سخن بدین درازی نبود   لفظ نیست
که بداعی بگویند یعنی حضرات طلاب بایشان عرض کنند چرا که ایشان لطفی بمن دارند و
ارسال و مرسول پیغامها در مابین میشود و من عرضی نکرده بودم و قراری نداده بودم
که طلاب بایشان عرض کنند بلکه عرض کرده بودم که چه خود ایشان و چه سایر طلاب و عوام
هر کس حجتی دارد بنویسید و مهر خود مزین نماید   لفظ در مقام تصحیح بر آیند یعنی که سخنها را
عیوبی چند هست و محتاج بتصحیح است و تصحیح البته امر مغشوش و معیوب مرا باید نمود و اگر
مقصود نه این بود میفرمودند که جواب گوید   لفظ حال این سه مطلب است که تاکید
بالفعل اول است که بعد ازین بازیچها است و ابواب فتنه بباید بسته شود و شق عصای
مسلمین باید برجا باشد و احتمال هم میرود که تاکید نباشد بلکه مراد آن باشد که از طلبهائی

که بالفعل دارند حال این سه مطلب را ذکر کرده‌اند و خواهش تصحیح دارند و از آنها که بالفعل
مطلع اند هنوز باقی است و بعد هم هرچه مطلع شوند خواهد آمد و باز زمام اختیار کلام در دست
ایشان است و قطع بحثها نشده است خدا را در مثالهای این عبارت نظری کارید و در اشارت
های آن تعمق بکار دارید و هنوز احتمال میرود که ماده یک اشارت آنرا برنخورده باشیم و
جناب آخوند خود اعلمند بمطالب خود باری توکلت علی الله ولیس اعتمادی الا بالله
اینست که میگویند که در منبر جناب حاجی فرموده‌اند که فرقهٔ ناجیه که شیعهٔ اثناعشری باشند
دو فرقه شده‌اند یکی شیخیه و یکی بالاسریه و ناجیه یکی ازین دو فرقه است و هر یک دیگری را باید بد
و نجس و کافر بدانند اگرچه داعی کمال تعجب کردم که امثال این کلامها را نسبت بایشان بدهند
لکن ایشان مصر میباشند که چنین فرمایش شد حتی آنکه مریدهای ایشان علمای اعلام را
که مدار اسلام ظاهری در اعصار و امصار بوده از قدما و متاخرین سیما از زمان آقا باقر بهبهانی
و من بعد الی الآن لعن و طعن می‌نمایند و ایشان را نسبت بکفر و ضلال و زندقه میدهند چنانچه
چنین عبارتی صادر نشده جناب حاجی مرقوم فرمایند و الا وجه صحت آنرا بیان فرمایند
ازین مطلب اولا بطور اجمال عرض میکنم که چه کلام حرف من و چه کلام افترا است
بعد قصد و بیان حق و باطل بر می‌آییم و دلیل و برهان حرف خود را ذکر میکنم تا بر اصحاب

دانش و بینش و انصاف پوشیده نماند اما آنکه من گفته ام آنست که فرقهٔ ناجیه بوده‌اند
بطور معاینه دو فرقه شده اند یکی شیخیه و یکی بالاسریه و بعضی بعضی را بد دانسته اند و درباره
یکدیگر سخنان میگویند و الحمد لله که در این ولایت و کرمان اختلاف باین سرحد که یکدیگر را تکفیر
کنند و نجس بدانند نرسیده و اما آذربایجان و غیره باین سرحد رسیده پس باید انسان
که تقلید آبا و خویشان خود را نکند در صدد حقیقت این امر برآید و تحقیق حق از باطل نماید زیرا
که دو کلام ضد هر دو راست نیست و هر دو دروغ نه لا محاله یکی راست میگوید و یکی دروغ
و آنکس که میخواهد دین خود را از روی بصیرت و اجتهاد بداند ترک هر دو نتواند چرا که است
نیست هر دو دروغ نیست و هر دو هم راست نیست از تصدیق یکی هم گریز نیست این است کلام من
و کلامیکه در حضور چهار پنج هزار کس انسان بگوید از عالم و اعیان و غیر ایشان الحال در کتاب
خود که باز در دست ایشان خواهد افتاد و نمی تواند تحاشی نماید و خود را مفتضح سازد کلام همین است
و بس و اما اینکه نوشته اند که من گفته ام که باید یکدیگر را نجس و کافر بدانند عین کذب است
و افترا لعن الله من ادعی و خاب من افترا بلی اگر کسی ما را تکفیر کند ما بجهة یقین داشتن بمذهب
خودمان او را کافر میدانیم البته و ما بجز کسی که ما را کافر داند او را کافر نمیدانیم و تبرا از او نمیکنیم
و هر یک از بالاسریان که ما را کافر دانستند ما او را از مذهب امامیه خارج میدانیم و تکفیرهم

مادام

مادام که ما را تکفیر می کنند و اگر باز ایستند ما هم باز می ایستیم چرا که راه عداوت و تکفیر ایشان
در میان نیست ما مذهبی نداریم موافق مذهب امامیه و مخالف خود را کافر میدانیم چرا که مخالف
طریقهٔ امامیه است فلیبلغ الشاهد الغائب و خصوصیت لفظ شیخی مناط دین ما نیست غرض
عمل بطریقهٔ امامیه است و شیخ هم چون بطریقهٔ امامیه بود اطاعت او را واجب دانسته ایم
و هر کس هم بطریقهٔ امامیه حرکت کند ما او را خوب میدانیم و تولای او را واجب و موافق
طریقهٔ شیخ میدانیم خواه لفظ شیخی بر او گفته شود و خواه گفته نشود و مجملا هر کس که از طریقهٔ امامیه بیرون
رود ما او را بد میدانیم و من بعد بیان خواهد شد که از طریقهٔ امامیه بیرون رفته و خارج شده است
و اما برهان بر آنچه من گفته ام بتفصیل ذکر خواهم کرد بحول الله و قوته و اما آنکه نوشته اند که مرید
ایشان تا آخر پس مخفی نماناد که من مریدی ندارم و مرید ساز و مرید نواز هستم نه دعوی ارشاد
دارم که مریدی بگیرم نه طبل قضاوت و اجتهادی می کوبم که مریدی جویم مرا مریدی نیست
بلی چنانکه کل اشراف و اعیان با خلق آشنایند و هر کسی دوستانی دارد و من هم خادم
دوستان امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین هستم و دیگر اگر جمعی هستند که آشنایان منند و
چنین حرفی زده اند پس من بسوی خدا و رسول و ائمه علیهم السلام از ایشان بیزاری میجویم
و آشنائی من با ایشان منقطع است و ثانیا اینکه آنها چنانکه آشنای من هستند امت

امت پیغمبر هم مستند به پیغمبر بحثی از معصیت امت میرود و شیعه مولای متقیان هم مستند از خلاف
قاعدهٔ شیعه خدشه در امیر المؤمنین علیه السلام میشود آشنای من کفری بگوید چه بحث
بر من و اگر این بحث است آشنایان ایشان هم قدح در علمای دیگر میکنند چه بحث بر ایشان است
و چه نقص و ثالثاً آنکه در حکم کدام مذهب است که بجهت آشنا بسبب عمل آشنا رد و والکی ناشی
نشده و الکلی در غیاب مدعی علیه بلی آشنای من اگر چنین حرفی زده باشد از ربقهٔ اسلام خارج
است و ناصب و بین خداست و من از او بیزارم چنانکه از نواصب نهروان بیزارم و همچنین اگر
غیر آشنای من کسی دیگر هم چنین حرفی نسبت بعلمای شیعه بزند من از او بیزارم و او را ناصبی میدانم
پس معلوم شد که حرفی که باید از عهدهٔ دلیلش من بر آیم همان کلام اولست که شیعه دو فرقه شده‌اند
و باید شخص یکی را اختیار کند شرح این کلام بر ذمهٔ من است و آنرا با متعلقات آن از اثبات
حقیت طریقهٔ شیخیه و ابطال طریقهٔ منکرین ایشان در چند فصل بیان میکنیم   در بگویم شرح آن
بیجد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولکن بقدر فرصت و وسعت عرض خواهد شد

بدانکه شبهه درین مطلب از برای هیچکس از آگاهان بلکه قاطبهٔ مردم ایران نیست که فرقهٔ شیعه
یومنا هذا که سنهٔ هزار و دویست و شصت و یک هجریست دو فرقه شده‌اند یکی مسمی بشیخی و
یکی مسمی ببالاسری مگر جمعی از غافلان و سفها و اطفال و نسوان که این مطلب بگوش ایشان

نخورده یا آنکه اصل بودن دو فرقه بگوش ایشان خورده و نمیدانستند بر سر چه مطلب نزاع دارند
و هر یک چه میگویند یا آنکه بگوش ایشان خورده ایشان از فهم خلاف و درک آن نبوده چنانکه
سایر مذاهب بگوش جمعی نخورده و بتقلید آبا و اجداد اکتفا نموده‌اند و یا آنکه شعور معنی خلاف
و شعور تکلیف و واجب و غیر واجب نکرده‌اند و بهمان طریقهٔ آبا و اجداد عمل نموده پس کلام ما
در این جماعت نیست بلکه کلام ما در جماعتی است که خلاف بگوش ایشان خورده است و بتفصیل و
از راه ایمان و تقوی احد شقین را اختیار کرده و دیگری از راه عداوت و عناد و لجاج و جحود شق
دیگر را یا آنکه اعتنا بدین ننموده از باب تقلید از پی ایشان رفته است پس این جماعت بر دو
قسم می‌باشند شیخی و بالاسری و بودن این دو فرقه قطع نظر از حقیت و بطلان احدهما در غالب
بلاد ایران بر ذی شعوری مشتبه نیست که نوع این دو فرقه هستند و گمان نمیکنم که در غالب
بلاد این دو فرقه یاد ذکر ایشان نرفته باشد چنانچه در بلاد آذربایجان جناب فضایل کمالات
جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول اعنی جناب اکرم امجد آخوند ملا محمد ممقانی و جناب
سیادت انتساب علام فهام عارف ربانی جناب علامی فهامی آقا سید علی زنوزی و جناب
فضایل انتساب معارف ایاب جناب علامی ملا مرتضی قلی و جناب رفیع الشأن صاحب اخلاق
زکیه و فضایل جلیه قدر رفیع میرزا شفیع سلمهم الله تعالی و غیر هم از تلامذهٔ مرحومین سندین

جناب شیخ و سید اعلی الله مقامهما و رفع فی الخلد اعلامهما ناشر این علوم و رافع لوای این
رسوم بودند و تعریف این خلاف در آن مرز و بوم اوضح من الشمس فی رابعة النهار نموده
بطوریکه کم قریه از قرای آن سامان مانده است که ذکر این داستان در آن نشده باشد بلکه
گفتگو در آنجا بکوفت و کوب رسیده است و بر وضیع و شریف این بلدان این امر پوشیده و
پنهان نمانده است و در صفحه خراسان جناب صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده جناب
علام فهام ذو العزة و الاحترام جناب ثقة فاضل ملا عبد الخالق یزدی و جناب سیادت و سعادت
انتساب لب الالباب سلیل الانجاب جناب اکرم امجد حاجی سید محمد بن المرحوم المبرور الحاج
سید حسن رفع الله شأنه و غیرهما از تلامذه جنابین مقدسین شیخ و سید اعلی الله مقامهما و رفع
فی الخلد اعلامهما در افشای این مساعی و اظهار این حکایت امراعی بودند بطوریکه هیچ گوشی نماند
که این داعیه را نشنید و هیچ چشمی نماند که این دو فرقه را ندید و هیچ قوی و ضعیف نماند که
معنای این داستان را نفهمید بلکه چون آن سامان مزار جمیع مؤمنان و مرجع جمیع خلایق
از اطراف و جمیع عباد را بوسه گاه و مطاف بود پس از مراجعت به بلاد خویش صورت
این وقایع را در اطراف منتشر ساخته اند و می سازند و لوای قصص آنها را در هر شهر و
دیاری افراخته و می افرازند و بدین واسطه در غالب بلدان این داستان بگوش جهانیان

رسیده و دار العباده یزد که حقیقت قبة الاسلام است که اصل و منشاء این حکایت در آنجا
بود زیرا که شیخ اوحد اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه بنفس نفیس خود در آنجا بود
و بیان این مطالب را فرموده و پس از رفتن آن بزرگوار از آن دیار علمای آن مرز و بوم
در نشر این علوم و بسط این رسوم نهایت جد و جهد مبذول میداشتند چنانکه بر صاحبان
گوش و دیده این امر پوشیده نیست و تا این زمان متقیان و شیعیان آن سامان بهمان
وتیره اخلاص کیش و ارادت اندیش آن بزرگوار بودند تا در این ایام بعضی از غربای
سایر بلاد با این بلد قدم رنجه فرموده اند و بنای اختلاف و شق عصای مسلمین را نموده اند
و این شیوه هرگز در مابین علما نبوده و هیچ کس از معتقدان دین ابدا این نوع سلوک
نفرموده اند چنانکه در فصلی بخصوصه بیان می کنیم کیفیت سلوک علما را با مرحومین مبرورین
شیخ و سید اعلی الله مقامهما تا بدانی که اهل خلاف را حضرات معاندین این سلسله کذا شته
اند و تخم شقاق و نفاق در بلاد مسلمین ایشان کاشته و الا ما بر وتیره علمای سابق اعلی الله
مقامهم و رفع فی الخلد اعلامهم عمل نموده ایم و می نمائیم و اما کرمان که امرش اوضح از آنست
که حاجت به بیان باشد بلکه اطفال دبستان این داستان را می دانند با وجود آنکه اول
کفر و آخر ایمان و سرحد بلاد ایران است و بحمد الله سبحانه چون روضه رضوان پر از

پر از گلهای ایمان و فضایل سادات انس و جان در آن شهر روشن تر از شمس در آسمان گردید
و منشاء خلاف در آنجا هم معدودی از غربا که بجهاتی چند لوای خلاف مرا برپا نموده میباشند
والا از اهل بلد بکر قلیلی از جهال تصدیق ایشان ننموده و بودن دو فرقه و اصل و منشاء و مبدا
آن در آن بلد و جمیع بلوکات اوضح من الشمس فی رابعة النهار است و اما عراق عرب که
که منشاء این خلاف از آنجا باطراف رفته و بودن خلاف در آنجا اوضح از آفتاب است
چراکه نسبتش با سایر بلدان چون مدینهٔ رسول ختمی مآب است مهاجر شیخ جلیل است
و منقلب سید نبیل و مجمع هر عزیز و ذلیل و ملجاء هر شریف و وضیع و نسبتش با سایر بلدان
چون قلب و اعضاست و رواج این صیحه از آنجا در همه جاری و ساری و برپاست
و جمیع خلایق بآنجا پویانند و روی ذلت بآن عتبات عرش درجات سایان هر کس
آنجا از پی تحصیل دین بر آید و از وقوع این واقعه و حدوث این فرقت آگاهی یابد و در بازگشت
کشت اخبار را در دیار خود منتشر سازد و لوای ذکر این دو گروه سر افرازد و اما اهل
بلاد نجد و لحسا و قطیف که از وضیع و شریف نقل این داستان نزد ایشان نقل هر محفل است
و صحبت هر منزل و انجمن که مسقط الرأس گوهر والا و لؤلؤ لالای مظهر انوار ائمهٔ هدی علیهم
جناب شیخ اوحد اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه بوده و آن صفحه را با ربع مسکون

درخصوص

درخصوص این حادثه نسبت ام القرائی است و اصل این داستان از آنجا برخواست
و مقدار عالمی درگاست و هم چنین در بلاد گیلان که حاجت بیان نیست چراکه منشاء و مولد
سید جلیل است و در آنجا این واقعه گوشزد هر عزیز و ذلیل و حدوث این حادثه بر کسی
مخفی نیست و همه دانند که منشاء خلاف کیست و اما بلاد هندوستان وقوع این واقعه گوشزد
زد و غالب شیعیان آن سامان گشته و هر ساله از عتبات عالیات کتب این فرقهٔ سعادت
آیات را می برند لاسیما که جناب مستغنی الالقاب صاحب صفات زکیه و اخلاق علیه جناب
اکرم احشم المولی المؤتمن میرزا حسن عظیم آبادی در آن سامان وقوع این فرقت را گوشزد
جمیع اهل آن سامان نموده اند و در بلاد حجاز و شامات غالب شیعیان او با این واقعه
هر ساله دمسازند و بجهت کثرت تردد حاج و زوار از اطراف دیار ظهور این انوار اوضح
من الشمس فی رابعة النهار است و شیعیان آنجا اعلم ناسند بوجود این دو فرقه بلکه غالب
ایشان مصدق این سلسلهٔ جلیله و فرقهٔ نبیله هستند و مدتی در شام بودم و اختلاف ایشانرا
ملاحظه نمودم و هر کس که رفته دیده است و الآن مدتی است که جناب علام فهام جناب
حاجی ملا شریف و غیره از تلامذهٔ شیخ و سید اعلی الله مقامهما هر ساله زایر مکه اند و ذکر این
داستان را در آنجا ناشر و بعضی از شرفا که میر شیعه شده اند مرید آن سلسله و مقوی این سلسله اند

اما ممدان کم جناب علام فهام ذو العز و الاحترام فاضل اکرم امجد آقا عبد الصمد و جناب
سعادت مآب سلالة الاطیاب عالم فهیم میرزا رحیم سلمهما الله ناشر این مراتب هستند
و بیان اصل و منشاء این خلاف میفرمایند و همچنین جمع کثیری در قزوین از تلامذه
سید جلیل اعلی الله مقامه هستند و نشر این داستان در آنجا می نمایند حتی آنکه ایلچیان فرنگ
که در بغداد و سایر بلاد بودند صورت این خلاف را ببلاد خود فرستادند و بعضی از ایشان
نهایت تکریم و تمجید از شیخ جلیل و سید نبیل می نمودند و همچنین در هریک از بلدان
ذکر این داستان هست و در مقابل آئین ایشان جمعی دیگر هستند که درصدد اطفاء این
انوار و انطماس این آثار بر آمده اند و در جمیع لیل و نهار اوقات اعمار خود را صرف
مینمایند و در کل بلاد صیت این داستان گوش زد صغیر و کبیر و جوان و پیر ایشان اشتهار
بحدی گمان نمیکنم که بلدی از بلاد شیعه مانده باشد که خلاف شهرت این قضیه دو فرقه در آنجا
دوانیده و گوش زد عوام و خواص نگردیده باشد پس صرف این قول که شیعه
امروز دو فرقه اند چگونه بحثی وارد آید و تکذیب این دعوی چگونه شاید پس اینکه
امروز شیعه دو فرقه اند از ضروریات است و منکرش منکر بدیهیات جز اظهار بدیهی
نکرده ام و حرفی جز حکایت واقع نگفته ام پس اگر بحثی شود در حقیت و بطلان احدهما

رود و کلام درین مطلب نیز بتفصیل خواهد آمد بطوریکه بر خاص و عام عیان گردد پس
اصل ادعای بودن این دو فرقه چه بحث است و منکر اصل این سخن کیست و سبب وحشت
جز شق عصای مسلمین چیست و خود انکار ایشان بر ما عین مدعا است آیا از خود غافلند
یا باحوال جاهل و اگر دو فرقه نیست پس بحث ایشان چیست و اگر هست پس تکذیب کیست
بدانکه بعد از آنکه شخص عاقل نظر کند در اعصار سابقه این فرقه محقه همه بر یک امر
مجتمع و یک طریقه را متبع بودند و همه با یکدیگر مؤالف و محبو همه مخالفین بودند و همیشه
طعن علمای شیعه بر مخالفین این بود که شما بر مذاهب مختلفه اید و آرای متشتته و در دین
خدا اختلاف نشاید و در دین رسول صلی الله علیه و آله تفاوت نباید اگر مذهب شما حق
می بود اختلاف در میان علمای شما نبود اینک ما که شیعیان مولای متقیانیم همه اخوانیم
همه پویان یک راهیم و همه جویان یک شاه تابع اهل بیت رسالتیم و پیرو شاه ولایت
خداوند جهان یک است و سید مرسلان یک و دین ایشان یک پس اختلاف از
جانب خدا و رسول نیست و این مطلب از بدیهیات اولی است والحال چون عاقل نظر کند
می بیند که این ننگ که همیشه بر مذهب سنیان وارد بود و این عار که همیشه در جبهه ایشان
می نمود الحال در مذهب شیعه پیدا شده و آن عیوب بر ایشان [illegible] بلکه بدتر و اعظم زیرا

که سنیان با اختلاف را ایشان امرشان بعداوت و شقاق در مابین خودشان بکشیده و
بالحاد و نفاق برسیده بنهایت صاحب آراء مختلفه و اهواء متشتته گشته اند و الحال این دو
فرقه خلافشان عالم گیر و باعث حیرت برنا و پیر شده بطوریکه مادر از فرزند بیزاری میکند
و برادر از برادر بیزاری میجوید زن از شوهر دوری میکند و خواهر از خواهر کناره مینماید
علما امروزه تبرای از یکدیگر می نمایند و غیبت و افترا و بهتان بر یکدیگر را حلال کرده اند مجلس
هریک از علمای سابق بر این بجز ذکر مسائل علمیه نبود الآن جز غیبت و تهمت نیست و شبها
که پیش از این بمطالعه و تهجد میگذرانیدند الحال بتدبیر و کوشش در اذلال و اهانت و
اخراج دیگری است آخر نه واجب است که مردم بفهمند که آشوب چیست و منشاش عصیان
مسلمین کیست این بدعت را که انداخته و علم این فتنه را که افراخته جز آنکه ما میگوییم مردم
صاحب شعور واجب است که فحص از دین خود نمایند چه گفته ایم و در ضمیر خود غیر لزوم
معرفت چه نهفته ایم گذشتیم از لزوم اصول دین آخر نه بر این مردم معرفت فروع دین لازم
و نه آنکه معرفت فروع یا باید بر وجه اجتهاد باشد یا تقلید و نه اینکه مجتهدین الحال علم این
اختلاف را بر افراخته اند و این تفریق را انداخته پس سایر مردم که میشنوند که این عالم غیبت
آن عالم را حلال میدانند و بهتان بر آن را جایز می شمارد و هریک دیگری را نسبت میدهند

که خلاف ضرورت اسلام گفته است و کفر و فسوق در دل خود نهفته است آن مردعامی
که خود فقیه نیست و در دین خدا بینه نه آیا باید که بفهمد که تقلید که کردن شاید تقلید مسلم کند
یا کافر تقلید عادل کند یا فاسق تقلید مؤمن کنند یا منافق آیا خواهش دارند که ما مردم
آگاه بکنیم از تکلیف خود تا آنکه از هر طرف که بخواهند ایشان را بکشند جز آنکه مردم را
از وقوع این حادثه اطلاع داده ایم کاری دیگر نکرده ایم و حرف دیگر بزبان نیاورده شنیدی
که بحث ایشان با ما همین بود که چرا این قصه جانگداز را بمردم خوانده و ایشان را از خواب
غفلت بیدار کرده بگذار ما را از راه که میخواهیم ایشان را ببریم و آنچه میخواهیم حاصل کنیم اگر
غرضی درمیان نیست ایشان هم مردم را امر بطلب دین کنند و از وقوع اختلاف آگاه
سازند تا هرکس بقدر تکلیف و شعور خود راهی پیش گیرد و کسی را اختیار کند چنانکه
ما مردم را خبر کردیم و ریسمانی بگردن ایشان نکرده ایم که براه ما آیند و در حضور چهار
پنج هزار نفس گفتیم که حضرات علما که تا حال متفق بودند و شما حسن ظن بهمه داشتید
و همه مصدق هم بودند رفتند الحال کار باینجا رسیده که شنیدید امروز بحسن ظن
سابق از پی من یا عمرو و زید مروید به بینید بقدر عقل خود که حق با کیست و سخن او چیست
شما بقدر خود مکلفید و در شناختن اشخاص تقلید جایز نیست زیرا که اول باید شناخت

برمسلمین را جایز دانسته وفتنه وفساد را بدینواسطه برپا می‌سازند وشق عصای مسلمین مینمایند
بالجمله اختلاف در فروع همیشه بوده است والحال خود منکرین باهم در فروع باهم مختلفند
وجدالی باهم ندارند وباما بواسطهٔ اختلاف فروع حرف دارند تماما غرض ایشان چیز
دیگر است واین دست آویز است که در نزد عوام عذری داشته باشند الحاصل اختلاف
در فروع امریست سهل ولی چون امر بتکفیر رسید وکار به تبرا انجامید کار بالا خواهد رفت
وبحقیقت مذهب باید رسید چراکه یکی که دیگری را کافر خواند از مذهب او تبرا وبیزاری خواهد
کرد پس اگر مذهب مدعی علیه حق باشد آنکه او را کافر خوانده از حق بیزاری جسته است
وهرکه از حق بیزاری جوید کافر شود واگر مدعی راست گفته است پس مدعی علیه کافر است
بهرحال حقیقةً مذهب مختلف می‌شود وامروز امر بدینجا انجامیده واین حضرات فروع
دین ما را نسبت بخلاف ضرورت میدهند واصول دین ما را نسبت بمخالف حق میدهند
وما را تکفیر میکنند ونجس میدانند وغیبت وتهمت برما را حلال میدانند واذیت ما را ثواب
میدانند ونفی ما را از بلدان جایز میدانند پس مقتضی دینداری ما آنست که هرکس ما را
کافر داند ما او را کافر وباطل وکاذب وکج اعتقاد دانیم که اگر او را درست اعتقاد دانیم
باید بر کافر بودن خود تصدیق کنیم پس اگر ما خود را حق دانیم لابد هرکس مخالف ماست

که از جانب شیطان سخن میگوید یا از جانب خدا کلامی میرسد بعد از آنکه یافته‌اید که حق است
تمکین کنید نمیدانم مخالفت این قوم با ضرورت اسلام بلکه بداهت عقول چیست وآنکس
که گفته است که این حرف خلاف اسلام وایمان است کیست واگر کسی گوید که اختلاف
مابین علما بود اختلاف در فروع دین بود واختلاف در فروع دین موجب کفر ونفاق
وعداوت وشقاق نمیشود بلکه آن عین وفاق واتفاق است چراکه مردم مریضند و
مرضی هر روز یک نوع معالجه ایست وامام علیه السلام عالم بامراض خلق ومالک قلب
علمای ربانی است هر طور که معالجهٔ او ومقلدین او را میداند زمام قلب او را بآن جانب
میکشاند وآنطور بقلبش القا میفرماید وخود ایشان فرموده‌اند که ما اختلاف در میان
شیعه انداخته‌ایم وما درین مسئله بخصوصه رساله نوشته‌ایم که اختلاف علمای شیعه
از جانب ائمه است وضرری ندارد بلکه عین مصلحت ایشان است واگر این اختلاف
نبود امر شیعه بکلی مختل می‌شد وازین جهة جمیع علمای متقدمین باهم همیشه در فروع مختلف
بودند وهمه یکدیگر را عادل وثقه وامین ومتقی دانسته‌اند وتمجید وتکریم یکدیگر فرموده‌اند
وتقلید یکدیگر را جایز دانسته‌اند وهرگز نزاع برسر فروع ننموده‌اند مگر این جماعت که
آئینهای تازه نهاده‌اند وهریکی از آنها بواسطهٔ فروع واختلاف در آن غیبت وتهمت بر

او را باید باطل دانیم و ما ابتدا بباطل دانستن ایشان نکرده‌ایم تا ایشان ما را باطل خوانده‌اند
نمی‌بینی که احدی از علمای سابق ترا باطل نمیدانیم چرا که ما را باطل ندانسته‌اند و احدی از علمای
مصدقین شیخ مرحوم و سید مبرور را باطل ندانسته‌ایم چنانچه اسماء شریف ایشان خواهد آمد
و همه کلام ما با کسی است که ما را باطل میداند پس ما او را مخالف دین امامیه و فرقهٔ ناجیه اثنا
عشریه میدانیم حقیقةً چرا که ما بر رویهٔ سایر امامیه و فرقهٔ اثنا عشریه هستیم و خود را
در اقوال و افعال و احوال تابع ایشان میدانیم و بیزاری جوینده از خود ما را بیزاری
جوینده از مذهب امامیه میدانیم چنانکه ان شاء الله در فصلی بخصوصه بیان مذهب خود را
خواهیم کرد بلکه در منبر در حضور چهار پنج هزار خلق بیان کردم ولی کسی انصاف نمیدهد
و غرضش فتنه در مابین عباد و فساد در بلاد است دست از بی انصافی خود بر نمیدارد
پس وقتی که کار بتکفیر و تفسیق و لعن و تبرا انجامید و در جمیع بلاد شیعه این امر منتشر شد
و جمیع علما این بنا را گذاردند بر عوام و سایرین لازم است که تفتیش از دین خود
نمایند و حق و باطل را تمیز دهند تا بفهمند که فروع و دین خود را از که اخذ می‌کنند و تو
لای که جویند و براه که پویند و الا بی‌اعتنائی بمذهب خود کرده‌اند و نصرت باطل و خذلان
حق نموده‌اند پس باین جهة ما در ملاء عام بیان کردیم که ای معاشر شیعه امروز امر باینجا

انجامیده است که هر دو طایفه را ترک کنید بکلی از مذهب بیرون میروید چرا که امروز علما
باین نهج اختلاف کرده‌اند و ثالث ندارید و ما بین هست و نیست ثالثی نیست و هست و نیست
هر دو راست نیست و هر دو دروغ نیست و اگر شما هر دو بگروید هر دو را خوب و راست
گو دانید باید هر دو را کافر دانید چرا که هر دو تکفیر هم می‌کنند و شما هر دو را راست گو
گرفته‌اید و اگر هر دو را دروغ گو دانید دیگر کسی ندارید که تقلید او و اخذ دین از او نمائید
و اگر یکی را عمیاناً بگیرید بیدین خواهید بود زیرا که از روی جهالت بطرفی رفته‌اید پس سعی کنید
که بفهمید که کدام یک بر حق‌اند و کدام یک بر باطل تا در امر خود ثابت قدم باشید و شکی نیست
که طریقهٔ امامیه بر حق است و دین خدا امروز منحصر در مذهب امامیه اثنا عشریه متمسکین بآل
بیت عصمت و طهارت است و آن دینی است معین و معلوم پس دو نفر که یکدیگر را کافر دانند
در خصوص امر دین لا محاله یکی از این دو موافق مذهب امامیه خواهد بود و یکی مخالف و چون
شما دین امامیه را حق میدانید باید وقتی که فرقهٔ اثنا عشریه دو فرقه شده‌اند در دین خود
یکی را از روی بصیرت اختیار کنید و این عرضی که من کرده‌ام جمیع امامیه بلکه عقلا اتفاق
بر آن دارند و داخل ضروریات است پس منکر این حرف از زمرهٔ امامیه بیرون باشد بلکه از جملهٔ
عقلا هم محسوب نخواهد شد   بدانکه اختلاف ما بین علما دو گونه است یکی اختلاف در فروع

دین و یکی در اصول دین اما اختلاف در فروع دین آن نیز دو گونه است یکی در غیر ضروریات و
بدیهیات و یکی در ضروریات اما اختلاف در غیر ضروریات آن نیز دو قسم است یا آنکه انسان قطع
دارد که خدا و رسول و ائمه علیهم السلام حکم در این مسئله چیست یا آنکه قطع ندارد پس اگر مسئله مشکوک
یا مظنون باشد و یقینی نباشد پس اختلاف در آن موجب کفر نمی‌شود و یقیناً و این اتفاقی علماست
و کسی از شیعه و سنی گمان ندارم که در این مسئله خلاف کرده باشد بلکه میتوان گفت که از ضروریات
مذاهب و ملل است چرا که انسان مادام که چیزی را یقین ندارد که گفته خداست تکلیفی بر او نیست
و هر طور که می‌فهمد میگوید پس کسی در آن مسئله اگر مخالف کسی دیگر باشد باعث کفر نمی‌شود بالاتفاق
و اما آنکه انسان قطع کرده است که دین خداست و لکن مسئله بحد بداهت و ضرورت نرسیده باشد
مخالف آن کافر نمی‌شود نهایت آنکه خودش یقین کرده تکلیف خود اوست که بآن اعتقاد کند
بلی اگر خودش با وجود اعتقاد صدورش از معصوم انکار کند عند الله کافر می‌شود و لکن بحکم ظاهر
شرع کافر نیست مگر آنکه اقرار کند که یقین بصدورش از معصوم دارم و مع ذلک منکرم آنرا
کافر میشود و اما ضروری مذهب پس هر کس منکر او شود یقیناً کافر می‌شود چرا که منکر پیغمبر شده است
یقیناً پس در شرع ظاهر هم او کافر است و مکذب خدا و رسول و معنی ضروری آنست که هر کس از
مسلمین که در دایره اسلام اندر از مذهب و دین دانند و بر همه معلوم باشد که این قول قول

پیغمبر است صلی الله علیه و آله یا قول امام علیه السلام پس هر گاه در مذهب شیعه نشو و نما کرده باشد
و یکی از ضروریات را انکار کند بلاشک مکذب خدا و رسول است و انکار خدا و رسول بلا اشتباه
کفر است مثل آنکه کسی از شیعه منکر نماز یومیه یا منکر حرمت خمر شود مثلاً یا چیزی دیگر از بدیهیات
دین پیغمبر صلی الله علیه و آله پس یقیناً او کافر است و اما اختلاف در اصول دین آن نیز دو قسم است
آنکه اختلاف کند در اصل اصول دین مثل آنکه اختلاف در اصل توحید یا اصل عدل
یا اصل نبوت یا اصل امامت یا اصل معاد کند پس اگر اختلاف بتصدیق نرسد در این اصول
خمسه بلاشک یکی کافر است و آن کسیست که مخالف طریقه امامیه باشد و بر حق از اینها
کسی است که در این اصول خمسه مطابق مذهب امامیه است   آنکه در فروع اصول
دین اختلاف کند ولی آن فروعیکه از بدیهیات مذهب امامیه و مسلمات ایشان است
پس در فروع توحید اختلاف کنند مثل آنکه یکی گوید خدا عالم است یکی گوید جاهل است و یکی
گوید حی است یکی گوید میت است و یکی گوید قادر است یکی گوید عاجز و در فروع عدل ا
اختلاف کنند یکی گوید خدا عادل است و عدوان نمی‌کند یکی گوید که می‌کند یکی بگوید وضع
شیء در غیر موضع نمیکند و یکی گوید که می‌کند یکی بگوید که عذاب بغیر استحقاق نمیکند و یکی گوید
که می‌کند پس بلاشک هر کس که منکر مذهب امامیه باشد کافر است و از مذهب ایشان خارج

خارج است و در فروع نبوت اختلاف کنند مانند آنکه یکی گوید پیغمبر معصوم است و یکی گوید که معصوم
نیست یکی گوید طلب لذت است یکی گوید نعوذ بالله نیست و یکی اثبات فضایل ظاهره کند یکی انکار
کند و همچنین در فروع امامت پس هرگاه اختلاف باین سرحد رسید البته آنکه مخالف
مذهب امامیه است و مسلمات و بدیهیات امامیه را انکار کند کافر است البته و همچنین غیر را
بمقام امامت برد و صفات خاصه امامت را برای رعیت اثبات کند یا آنکه امام را بمقام
پیغمبر صلی الله علیه و آله برد و صفات خاصه او را برای امام ثابت کند یا امام را و پیغمبر را
برتبه خداوند رساند و صفات الوهیت را برای ایشان اثبات کند بلا شک چنین کسی
غالیست و کافر و نجس و مخلد در آتش جهنم است و همچنین هرگاه خدا را بصفت پیغمبر وصف کند
و صفات نبوت را برای خدا اثبات نماید لاغیر یا پیغمبر را برتبه امامت رساند و صفات
امامت بر او اثبات کند لاغیر یا امام را برتبه رعیت آورد و صفات رعیت را برای ایشان اثبات
کند لاغیر آن هم کافر و از مذهب امامیه خارج است چرا بدیهیه مذهب امامیه آنست که از برای
هر یک مقامیست خاص و همچنین اگر در فروع معاد اختلاف کنند که یکی گوید جسمانی نیست و یکی
منکر شود یکی جنت و نار اثبات کند و یکی انکار کند یکی صراط و میزان اثبات کند و یکی انکار
کند و یکی انطاق جوارح اثبات کند یکی انکار کند و همچنین باقی فروع و اصول دین هرگاه

دو نفر شیعه اختلاف کنند در فروع اصول دین که در مذهب شیعه آن مسئله بدیهی باشد لامحاله مخالف
ایشان کافر است و از ربقه اسلام خارج   اختلاف در مسئله ایست که خود آن مسئله از جمله
بدیهیات نیست ولی علمای مدققین می‌فهمند که آن لازم می‌آید بملازمت دقیقی که این مثلا منافات
با توحید دارد یا منافات با عدل یا نبوت یا امامت یا معاد یا فروع آنها بملازمه که اصل آن
محل خلاف و فهمیدن آن کار علماست و حکمانه کار قاطبه مسلمین پس اختلاف در چنین مسئله باعث
کفر نمی‌شود چرا که منکرش منکر بدیهی نیست و تکذیب امام و رسول علیهما السلام و خداوند عالم
بعمل نیاورده و اگر این باعث کفر می‌شد بایستی که نصف علمای ماضین رضوان الله علیهم کافر باشند
چرا که بسیار اختلاف در مسائل حکمت و کلام با هم کرده‌اند و لامحاله یکی موافق حق است و دیگری
باطل است زیرا که در مسئله عقلیه یکی از قولین ضدین حق است و یکی باطل پس وقتی که اختلاف
آمد لامحاله یکی باطل گفته است و اگر این طور بود بایستی که نصف علمای ما کافر باشند نعوذ بالله
و حال آنکه اجماعی است که اینگونه مسایل باعث کفر نمی‌شود چون این مسائل را دریافتی بدانکه
آنچه ذکر شد از جمله اجماعیات شیعه است و خلافی در اینجا نیست و سایر علما هم این مسائل را
ذکر فرموده‌اند پس اگر در دین خود کسی صاحب تقوی است بدون سبب و جهت نباید کسی را تکفیر کند
و بیزاری از وی جوید و تدبر کند که این شخص مدعی چه مطلب است و این مطلب از چه مقوله است

مستحق تکفیر نیست یا نه آنگاه اگر مستحق تکفیر است تکفیر کند و اگر مستحق تبرّاست تبرّی پس کاه
کسی تکفیر کند و آن مدّعی علیه مستحق نباشد و در واقع از اهل ایمان باشد مدّعی کافر خواهد شد و از
امامیه خارج خواهد گردید چرا که مدّعی علیه اگر بر حق است مدّعی حق را کفر دانسته است و محق را
کافر خوانده است و اگر او را کافر و دین او را کفر میدانند معلوم است که از او تبرّی میکنند و تارک
آنست و اگر مدّعی علیه در واقع بر حق باشد مدّعی از حق تبرّی کرده است و حق را باطل دانسته است
و کافر می شود البته پس باحتیاط آنکه مبادا خود کافر شوید احتیاط در تکفیر مردم کنید و بدون
جهة و سبب شق عصای مسلمین ننمائید و فتنه برپا مسازید و فساد در ملک خدا منتشر منمائید
و درین فصل هم آنچه ذکر شد از حدّ کفر کفایت میکند برای ارباب انصاف و بینش
جلالت شیخ بزرگوار و مولای عالی مقدار اعنی شیخ جلیل و سیّد نبیل آفتاب فلک رفعت و جلالت
درّ بحر عالم علو و عظمت موضح اسرار کتاب و سنّت و آئینهٔ سرتاپانمای اهل عصمت و طهارت
مقتدای اهل ایمان و مفخر زمین و آسمان عماد و سناد جهانیان و مرکز دایرهٔ ایقان و شرف
زمین و زمان آنکه بحر مواج در پیش عمّان علمش قطره و آفتاب عالمتاب در نزد انوار ضمیرش
ذره و معادن و بحر در جنب وجودش مدره آنکه عنقای اوهام اگر مدّی الدهر پرواز کند
بعتبهٔ قصر قدرش نرسد و همای عقول اگر تا آخر ابد پر دهد پی بعشری از معشار مسافت ار

ارتفاع

ارتفاع مقامش نبرد و آنکه علمای عالیمقدار در دبستان تعلیمش ابجد خوان و فضلای روزگار در مصحف
افاداتش ریزه خور خوان وحید العصر و فرید الدهر ناموس العالمین و افضل المتقدمین و المتأخرین
الشیخ الاکرم الاحشم الافخم الاعظم الشیخ الاوحد الامجد الاحد شیخ احمد بن الشیخ زین الدین بن ابرهیم
ابن صقر بن ابراهیم بن داغر بن راشد بن ابراهیم بن شمروخ بن صقر المطیرفی الاحسائی اعلی الله
مقامه و رفع فی الخلد اعلامه اگرچه امری را عنوان کردم که اگرچه جمیع فصحا جمع شوند عشری از
معشار از آن نتوانند احصا نمود و اگر بلغا متفق گردند حرفی از دیوان فضلش نتوانند بیان کرد
من باب ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه و از جهة آنکه وضع این رساله اثبات حقیت این سلسلهٔ جلیله که
بر طریقهٔ امامیه اثنا عشریه ثابت مانده اند می باشد لابدم که مشتی از خروار و قطره از بحار فضایل
آن بزرگوار را ذکر در آورم تا بر طالبان حق امر مشتبه نگردد و متمسکان بحبل دین بواسطهٔ حق
و یقین از چاه حیرت برآیند پس اول تصدیق علمای جلیل ایشان که در عصر خود مناط ایمان
و ایقان بوده اند بر رشتهٔ تحریر در می آورم تا هر کس که بر طریقهٔ امامیه است و آن علمای رفیع المقدار
را از کبار امامیه میداند بمقتضای قوله تعالی اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده پیروی ایشان
نماید و بداند که ما تصدیق شیخ جلیل کرده ایم و از پیروان علمای سابقیم و اما آن کسان که مخالفت
علمای سابق را می نمایند آنها مخالفت طریقهٔ اهل دین و دانش و یقین نموده اند پس عرض میشود

که بعد از اینکه آن بزرگوار یعنی شیخ عالی مقدار از مسقط الراس شریف که لحساست بجهة نشر علوم آل محمد
علیهم السلام بیرون آمدند بدار العباد یزد تشریف فرما شدند و این بلدهٔ طیبه را رشک روضهٔ
رضوان از انوار فضایل آل سید مرسلان صلوات الله علیهم فرمودند در آن زمان بسعادت بنیان
علمای موجودین در آن بلدهٔ خلد آیین جناب فاضل کامل و مجتهد واصل مرجع کافهٔ انام آن مرز و بوم
و محیی علوم و رسوم و منقد اسرار و حکوم و مجری تعزیرات و حدود جناب جلیل نبیل ملا اسمعیل عقدائی
قدس الله روحه و عالم فاضل و کامل و اصل جامع معقول و منقول عالم بفروع و اصول مالک زمام
تدقیق و تحقیق مولای ملی حاجی بجبعلی قدس الله رمسه و فاضل مدقق و کامل محقق صاحب حسب
نسب الادیب الاریب المولا میرزا علیرضا قدس الله نفسه و سید جلیل و سند نبیل جناب آقا سید
حیدر نور الله مضجعه و عالم جلیل و سید نبیل صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده میرزا
سلیمان قدس الله نفسه و جناب عالم عامل و کامل فاضل فخر المحققین و قدوة المدققین جامع المعقول
والمنقول البحر النحریر الادیب الاریب آخوند ملا محمد حسین و جناب فاضل کامل علام فهام آخوند
ملا علیرضای خراسانی و جناب مستطاب علام فهام عالم عامل نحریر آخوند ملا علی اکبر زارچی و جناب
عالم عامل فاضل و اصل کامل المولی الولی میرزا محمد علی سلمه الله تعالی که امروز حیند و سایر طلاب
علوم دینیه که هر یک قریب الاجتهاد بوده اند و جمعی از آنها هستند و حاضر و بعضی از آنها

مستوفی شده اند و برحمت ایزدی واصل گشته اند همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شان ایشان نموده
و نهایت اعزاز و تمکین و تعظیم و تمجید بعمل می آورده اند و بمجلس درس ایشان حاضر می شده اند و
از ایشان استفاده میفرموده اند و احدی انکار فضل و جلال و علم و کمال ایشان را نمی نموده و علم
و عمل آن جناب احدی را قدرت خلاف نبوده و ایشان را با خود در هر باب مقدم میداشتند و
در مثال نماز جمعه و اعیاد و سایر جماعات و جنایزی که همه حاضر بوده اند ایشان را پیشوا و مقتدای
خود می ساختند اگر مختلف در امری میشدند آن بزرگوار حکم بوده و اگر امری بر آنها مشتبه میشد
قول ایشان محکم و حکم آنها بود و پس از آن بلد خلد آیین روانهٔ طهران میمین شدند و علمای آن بلد
همه در نهایت اعزاز و اکرام و اجلال و اعظام آن رفیع القدر و المقام بر آمدند و تمنای ماندن
آن جناب را در آن مرز و بوم و نشر علوم و رسوم را نمودند و از جملهٔ آنها جناب علام فهام
رفیع المقام میرزا محمد شهیر باخباری بوده و نهایت تمجید و تکریم ایشان نموده و خاقان مغفور
فتحعلی شاه نهایت اصرار در نگاه داشتن ایشان فرمودند و راضی بماندن آن ولایت
نشده مراجعت بیزد اختیار فرمودند و مدت پنج سال درین بلد ماندند و نشر معالم
و علوم آل محمد سلام الله علیهم را فرمودند و همه علما نهایت توقیر و تکریم و تمجید و تعظیم از
ایشان میکردند و این معنی اکثر رجال و جوانان مخفی است کسانیکه آن روز بوده اند بسیاره و

وجاهی که مراتب معروضه را مشاهده نمودند بسیارند حتی آنکه غالب آنها امروز زنده اند
و مستدعی این مطالب هستند بعد از آنجا بزیارت مشهد مقدس علی مشرفه السلام مشرف شدند
و علمای آن مرز و بوم بر گرد آن قطب علوم و رسوم جمع آمدند و در آن وقت آن بلد
شریف مجمع علما و فضلا بود از آنجمله جناب علام فهام میرزا هدایت الله و برادر جلیل الشأن
ایشان میرزا داود و اخ اکرم امجد ایشان میرزا عبد الجواد و خالوی جلیل القدر والشأن
ایشان اعلم العلما آقا ابو محمد و سید جلیل و مولای نبیل عالم فاضل زاهد عابد جناب میرزا معصوم
رضوی و مثل جناب علام فهام مقتدی الانام آخوند ملا حمزه طبسی و جناب مستطاب ذوی
الحسب الرفیع والنسب المنیع العالم العامل المتقی الحاج سید محمد الرضوی قدس الله نفوسهم
جمیعا و غیر ایشان از علما و اعیان همگی از آن بزرگوار نهایت احترام و اعظام نمودند و آن
بزرگوار را از علم و عمل بر خود مقدم میداشتند و هم چنین بسایر مجاورین از علما و غیرهم
که در آن بلده مجاور بودند از علما و حکما و فضلا و فقها همگی تمکین و توقیر و تمجید از آن بزرگوار
نمودند و هر کس در اینها شکی داشته باشد اهل مشهد مقدس که در هر بلدی منتشرند از و استفسار
نماید بلکه کسانیکه همان سفر در خدمت آن بزرگوار مشرف شدند و بزیارت رفتند از
اهل یزد بسیارند از آنها به پرسند و بر تصدیق مراتب معروضه اطلاع یابند پس از

از آن بیزد مراجعت فرمودند و از آنجا چون خرده خرده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را
ندانسته در خدمت گذاری ایشان کوتاهی کردند روانه عراق عرب بزیارت عتبات
عرش درجات راغب گشتند و هر چند بعضی از اهل یزد اصرار در نگاهداشتن آن بزرگوار
فرمودند ایشان راضی نشدند بجهة حکمی که از حضرت امیر علیه السلام در عالم رؤیا بآن بزرگوار
شده بود و اگر اهل یزد بعبرت نظر کنند از وقتی که آن بزرگوار از یزد تشریف بردند جمیع
برکات ایشان روز بروز تمام شد و عزت ایشان روز بروز مبدل بذلت و ظلم و تعدی
بر ایشان فراوان و خاندان کهن ایشان ویران گشت و علمای ایشان رو بانقراض گذارد
و نفاق در میان ایشان پدید آمد و امراض متواتره و بلایای متکاثره بر ایشان نازل شد
تا آنکه امروز امر ایشان باینجا که مشهود است کشیده و چنین نشدند مگر آنکه آنجناب از
بعضی اکابر آنها دلگران تشریف بردند و ایشان اتفاق عام در استدعای ماندن از
ایشان نکردند و قدر ایشان را ندانستند پس از حضرت امیر علیه السلام در عالم رؤیا مأمور شدند
بمهاجرت از آن بلد و بمقتضای ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اوضاع اهل یزد
بدین واسطه تغییر کلی کرد اگرچه مردم از روی غفلت متنبه نشوند و اگر کوتاهی اول
ایشان و آنچه دیگر شد ایشان را کم است باز هم نکنند آنچه می توانستند کم ترک الاول لا آخر

وتدارک کنند آنچه پیشینیان ایشان کردند و عرش را دارند می‌بینند زیرا که امر نیست مگر
ایشان و این حکم نیست مگر حکم ایشان و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بهر حال
پس از آن آن بزرگوار روانه اصفهان شدند و جمیع علمای اصفهان آن جلیل الشان را استقبال
نمودند و با نهایت اعزاز و اجلال ایشان را وارد شهر نمودند و آن روز در بلده اصفهان از
بسیاری علمای اعیان مثل روضه رضوان بوده و از هر حرفی عالمی در آنجا بود که وحید
عصر خود بودند از آنجمله جناب سید اجل و سند افضل مرجع انام حجة الاسلام العالم العامل
والفاضل الکامل والواصل الکامل آیت الاکابر والاصاغر مولانا و سیدنا الحاج سید محمد
باقر نعمه الله بانواره و جناب العالم العامل الکامل والواصل الفاضل علامه دهر و وحید عصر
جناب علیم فخیم الحاج محمد ابراهیم الکلباسی قدس الله روحه الشریفه و جناب عالم عامل
و فاضل کامل المورع النقی الشیخ محمد تقی قدس الله نفسه و جناب عالم متقی و فاضل
و مؤمن قدوه علمای اطیاب میرزا باقر نواب قدس الله روحه و حکیم علیم و عالم
فخیم صاحب علم راسخ و مالک فضل باذخ العلی الولی الملا علی نوری قدس الله روحه
و جناب عالم کامل الولی الصفی الملا محمد علی النوری طیب الله رمسه و فاضل جلیل و کامل
نبیل جناب ملا اسمعیل الملقب بواحد العین و عالم اجل اکبر الملا علی اکبر و المولی

الاولی صاحب الریاسة الکبری آقا میر محمد حسین طیب الله نفوسهم جمیعا و غیر ایشان
از علمای عظام و فضلای فخام و طلاب علوم ذوی العزة والاحترام که هر یک قریب
الاجتهاد بودند در آن بلد بوده همگی با آن جناب نهایت ادب را مسلوک داشته
در مجالس و محافل آن بزرگوار را بمسایل و غیره مصدع می‌شدند و ایشان هر یک
هر یک را با جواب شافیه و بیانات کافیه جواب می‌فرمودند تا آنکه همگی اذعان
جلالت و عظمت آن جناب را نمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف فرموده‌اند
از ایشان گرفته نسخه برداشتند و با وجود یکه آن بزرگوار مخرب بنیان حکمت
یونانیین از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و مذاهب صوفیه را باطل فرموده‌اند
احدی از حکما و عرفای آن بلد جسارت بر رد آن بزرگوار ننمود و آنچه از ایشان
در آن صفحه بروز کرده و در کتب ایشان دیدند همه متلقی بقبول کل گردیده همه روی
ضراعت بعتبه تصدیق گذاردند و چهل روز آن بزرگوار در آن بلده ماندند و چنان
احترامی از ایشان منظور داشتند که احدی از علما آنگونه احترام کسی را منظور
نداشته حتی آنکه از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب شیخ با مرحوم آقا محمد
بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند که این تمیز را می‌تواند داد کسی که

که بمقام ایشان رسیده باشد مزاحم ایشان نیست و خواستند که آن بزرگوار را
در آنجا نگاه دارند و چون از امر جواب آن بزرگوار مطلع شدند از اصرار خود باز ایستادند
و آنگهی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا کسانی چند باستقبال ایشان فرستاده بود
تا اصفهان و ایشان اصرار بر رفتن سرکار شیخ داشتند پس از آن آن بزرگوار بسمت
کرمانشاه تشریف فرما شدند و شاهزاده مرحوم با جمیع عسکر خود و رعیت کرمانشاه
ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند و شاهزاده تمنای ماندن
کردند و چون مامور بزیارت بودند وعده برگشتن دادند و بعتبات عالیات عرش
درجات مشرف شدند پس از آنکه برگشتند استقبال عجیب غریبی کردند و آن بزرگوار
در کرمانشاه بمقام گزیدند و سالها در آنجا مانده و علمای آن بلد همه آن بزرگوار را
در آن مدت نهایت اجلال و احترام می کردند و احدی کلامی و سخنی درباره
ایشان که موجب نقص نعوذ بالله باشد نگفت و آن بزرگوار کتب و علم خود را
در آنجا منتشر می فرمودند و همه میدانند که آن بلده معبر جمیع فضلا و علما و طلاب
ایران بود که همه از آنجا بکربلا میرفتند و همه بخدمت آن جناب مشرف می شدند
و رسائل و کتب ایشان باطراف بلاد شیعه میرفت و در آن زمان در آن ولایت

از علمای عالی مقدار چهار برادر بزرگوار که چون اربعه متناسب بودند و هر یک از علم و فضل
خود عالمی را منور می فرمودند که ایشان جناب عالم انور ازهر آقا محمد جعفر و عالم کامل
مجتهد مؤید آقا احمد و عالم جلیل و فاضل نبیل آقا اسمعیل و عالم فاضل و کامل عامل و اصل
آقا محمود که همگی اولاد عالم مولای اولای صفی ولی آقا محمد علی خلف الصدق استاد الکل
و مرجع العلماء فی الجبل و النقل صاحب المزایا و المفاخر الآقا محمد باقر البهبهانی قدس الله
نفوسهم الزکیه بودند و باشند و هم چنین سایر علما و طلاب که ساکن آن بلد بودند همگی
نهایت اجلال و اعظام از ایشان می نمودند و در آن مدت که ساکن کرمانشاهان
بوده چندین مرتبه بعراق عرب رفتند بزیارت عتبات عرش درجات و با علمای
آن صفحات ملاقات فرمودند و در آن عصر از علمای جلیل ایشان در آن صفحه جمعی
کثیر بودند از آنجمله سید سند جلیل و مولای نبیل و عارف بمعارف تنزیل مجتهد المطلق
المؤید بلطف الله الخفی آقا سید علی الطباطبائی و سید اوحد مؤید مجتهد سید علی محمد
و شیخ و مولای اولای مؤتمن و عالم متقن الشیخ حسن ابن الشیخ محمد علی شهیر بسلطان
و شیخ افخر و عالم اطهر الشیخ اکبر خلف عسکر و این جماعت مجاور کربلای معلا
بودند و همگی نهایت اجلال و اکرام از ایشان می فرمودند و معترف بفضل و جلالت

وکرامت آن بزرگوار بود حتی آنکه شخصی روزی بهمت خدمت جناب آقا سید علی
قدس الله نفسه عرض کرد که شیخ می گوید من خدمت امام عصر میرسم آن بزرگوار در پشت
قبر حبیب بن مظاهر ایستاده بودند فرمودند ای مرد نهایت ما دلیلی که داریم که امام
عصر را می توان دید حدیثی است در کتابی که ما صاحب آن کتاب را ندیده ایم و راویان
آن حدیث را ندیده و از ایشان نشنیده سیاهی بر روی سفیدی در آن کتاب
ست ما بآن حدیث بگرویم و اعتقاد کنیم و این شیخ جلیل و مولای نبیل که او برا بچشم
می بینیم و جلالت او را مشاهده می کنیم اگر بگوید که من امام را می بینم قول ایشان را
ترک کنیم و بآن سیاهی که بر روی سفیدی کشیده است ایمان بیاوریم
و آن شخص را لبند و دیگر با و جواب سخن ندادند و بار کسی کتابی از جناب شیخ خدمت
مرحوم آقا سید علی برد و عرض کرد که شما درین نظری کارید فرمودند فهمیم و صاحب
علم ظاهر و فهم کلام ایشان فوق علوم ظاهر است و از ما نمی آید آن شخص
اصرار کرد که سرکار شما امشب درین نظری نگارید و چون صبح شد دستهای
خود را بلند فرمودند باسمان و خدا را شاهد گرفتند و فرمودند بحق خدا که نفهمیدم
بحق رسول الله که نفهمیدم بحق علی بن ابیطالب که نفهمیدم بحق امام حسن که نفهمیدم

بحق امام حسین که نفهمیدم و همچنین امامی بعد از امامی اسم بردند تا آخر بعد فرمودند حالا
دست از من بدارید و هم چنین مدحهای عجیب و غریب و اکرامها و اعظامهای کلی میفرمودند
که ما فوق نداشت و در نجف اشرف در آن زمان جناب شیخ الاجل الاکرم الاعظم الافخم
صاحب النور الانور الشیخ جعفر قدس الله نفسه و اولاد اجله آن بزرگوار که در آن اعصار
بودند طوری با ایشان سلوک می نمودند که ما فوق آن متصور نبود و مرحوم شیخ جعفر
در یزد بودند و سلوک ایشان با شیخ جلیل همه کس مشاهده نمودند بطوریکه بر احدی
مخفی نیست و بطوری تجلیل و تکریم شیخ میفرمودند که هیچ کس آن طور سلوک ننموده
حتی آنکه اگر در یکی از خانهها ایشان را بمهمانی می طلبیدند که شیخ جلیل حضور نداشت
مرحوم شیخ با آن عزت و احترام بدست مبارک خود از اطعمه آن خوان می داشتند
و بدر خانه شیخ جلیل می بردند بهدیه و همچنین فرزند جلیل الشأن مرحوم شیخ جناب
مولای اولا جناب شیخ موسی قدس الله نفسه می فرمودند که اگر بعد از جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله جایز بود آمدن پیغمبری و جناب شیخ اوحد شیخ احمد ادعای نبوت
میفرمود اول کسیکه اقرار می کرد من بودم و دیگر از علمای نجف جناب عالم جلیل
المبری من کل شین الشیخ حسین نجف و شیخ جلیل و عالم نبیل حسن الاحوال الشیخ خضر

سلاله سید اطهر و نور ازهر و بدر انور جامع فضل جلیل و عالم نبیل جناب سید باقر قزوینی
نوّر الله نفوسهم بالرحمة همگی ایشان را اعزاز می فرمودند بحدی که مافوق آن متصور نیست
واما در کاظمین علی مشرفهما السلام جناب سید نور السید رضای شبر و سید جلیل و عالم
نبیل الناشر لآثار آل الله السید عبدالله و سید عالم و فاضل ذو المکارم المولی الولی
السید لطفعلی و سادات جلیل الشأن و علمای رفیع المکان سید حسن و السید محمد اولاد
جناب سید جلیل و سند نبیل سید محسن و السید العالم السید هاشم بن راضی و شیخ اجل
و مولای انبل و عالم افضل المولی الاواه الشیخ اسدالله و هم چنین هر یک از علمای آن
سامان در مدت تشریف آن بزرگوار بآن آستان عرش بنیان بطوری تکریم و تجلیل
و تعظیم از ایشان میفرمودند که احدی از ایشان مقدم نمی شد و در رواق مقدس
حسینی علی مشرفها السلام درس میفرمودند و احدی را یارای آن نبود که شائبه خطا
نسبت بآن جناب بدهد و کمال کوچکی و تصدیق از آن بزرگواری کردند و آنگهی که
در آن اعصار کربلا محل اجتماع علما و طلاب از بلدان و امصار بود و چنانکه در بعضی
از رسائلها سید جلیل و مولای نبیل البحر القمقام و العالم العلام فخر المحققین و قدوة
المجتهدین مولانا الافخم میرزا ابوالقاسم قمی قدس الله نفسه مشرف بزیارت شدند

ونهایت

و نهایت اکرام و اعظام از شیخ غلام نمودند و بعضی از رسائل فقهیه آن جناب را گرفتند
و شهادت بجلالت و رفعت منزلت آن جناب دادند و هم چنین جناب شیخ جلیل و فاضل
نبیل رئیس المحدثین الشیخ حسن بن المبرور الشیخ حسین آل عصفور و هم چنین عالم مدقق
و فاضل محقق عالم ربانی و فاضل صمدانی والد ماجد ایشان شیخ حسین آل عصفور و هم چنین
سید سند و مولای معتمد المولی الاولی جناب المولی المهتدی السید مهدی الطباطبائی بحر العلوم
و فاضل نبیل و سید جلیل عالم ربانی آقا سید مهدی شهرستانی و همچنین غیر ایشان
از اهل لحسا و قطیف و بحرین و سایر بلاد نجد که مسئولات ایشان از جناب شیخ معلوم و
رسائلی که در جواب مرقوم فرموده اند موجود است احدی از این علما که ذکر شد و از
آن علمائی که ما اطلاع داریم و شنیده ایم و بتواتر معلوم شده است احدی بر آن بزرگوار
نکته نگرفته و شائبه منقصتی نگفته و همگی اعتراف بعلم و تقوی و جلالت و عظمت و
وسعت علم آن بزرگوار نموده اند آه آه چگونه علمای متقین و فضلای راشدین چه بودند
و چگونه از راه تقدس و تقوی ذاتی خود بآن بزرگوار سلوک نمودند و چگونه همه رفتند
و زمین را خالی از وجود شریف خود گذاشتند و خاک ذلت بر فرق عالم بیختند
بلی والله قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری چون خود صاحب بزرگی و جلالت

ومجدت وعزت وتقوی وامانت بودند احترام از بزرگان می فرمودند خدا گواست
که از کثرت حزن واندوه از فقدان بزرگان و وقوع خبر آخر الزمان وگرفتاری
بدست اطفال نادان نمیدانم که چکنم وچه بگویم وچه نگارم بنای علم را بچه بازی
گذارند وآخرت را گذارده راه دنیا سپارند مقصود از چهار کلمه علم را که اظهار می کنند ۲
بجهة طلب ریاست وقضاوت وحکومت وعوام فریبی ومداخل قرار داده اند هر یک
می بینی که بنای مرافعه وحکومت شرع گذارند بزمان قلیلی صاحب آلاف والوف اموال
میکردند افسوس ایشان از اشک چشم یتیمان وخورش ایشان از گوشت جگر بیوه زنان
ونان ایشان از پاره تن غایبان است هیهات نکسی که بنظر عبرت بنگرد ونه انسانی
که بچشم انصاف نظر کند چه خوب گفته است شاعر   دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو ودد ملولم وانسانم آرزوست   گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما گفت
آنچه یافت می نشود آنم آرزوست   زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا
ورستم دستانم آرزوست باری خوش دنیا را آن بزرگوار دید اگر چه از راه دیگر
صدمه ومحنت بسیار کشید ومارا ابتلا ومحنت معاشرت با جمعی از اهل دنیا گذارد
انا لله وانا الیه راجعون رضا بقضاء الله وتسلیما لامره خلاصه مطلب آنکه حسرت میخورم

بر آن ایام وبر آن علمای اعلام که همه صاحب تقدس ودانش وتقوی وبینش بودند
وهمه معرض از دنیا ومقبل باخری واعمال ایشان محض رضای خدا بود کجا یند آن آ
آمران بمعروف وناهیان از منکر کجا یند آن صاحبان فضل وهنر کجا یند آن حاملان
دین مبین کجا یند آن بنیان شرع مبین کجا یند آن صاحبان جلالت ومجدت کجا یند آن
مالکان مقام عزت ومجدت کجا یند آن راعیان اغنام کجا یند آن شبانان این
عوام کالانعام کجا یند آن دلیلان راه هدایت کجا یند آن مبطلان طرق ضلالت کجا یند
آن رافعان از راه کجا یند آن برطرف کنندگان قاطعان طریق هدی خدایا بسوی تو
شکایت میکنیم رحلت پیغمبرت را وغیبت ولیت را وانقراض حاملان دینت را وابتلای
خود را در دست مشتی از اهل دنیا ومکابده خود را با فوجی از اعدا نه امر ترا خود
تعقل میکنند ونه از اولیای تو قبول می کنند پس مرا دریاب ای فریادرس در
ماندگان وای کس بی کسان بحق خاصان درگاهت بحق مقربان بارگاهت بحق
واقفان پیشگاهت وبحق تاملاخ کاهت آمین یا رب العالمین بهر حال مقصود
آن بود که چنین بزرگواران جلیل القدر بودند وقدر علما را میدانستند واین
طور که عرض شد با شیخ جلیل معامله کردند وجمعی از ایشان اجازه با آن بزرگوار دادند

مثل جناب آقا سید مهدی بحر العلوم قدس الله نفسه در آن اجازه شیخ جلیل را بطور
دیگر ذکر کرده اند که زبده علمای عالمین و نخبه عرفای کاملین اخ اسعد امجد شیخ احمد بن
زین الدین الاحسائی زید فضله و مجده و اعلی فی طلب العلی جده و مثل جناب
میرزا مهدی شهرستانی قدس نفسه در اجازه خود باین نحو ذکر فرموده که شیخ
جلیل و عمده نبیل و مهذب اصیل و عالم فاضل و باذل کامل مؤید مسدد شیخ احمد
احسائی اطال الله بقاءه و ادام فی معارج العز والاکرام ارتقاءه و مثل جناب شیخ جعفر
نجفی قدس الله باین نحو شیخ را ذکر فرموده عالم عامل و فاضل کامل زبده علمای
عاملین و قدوه فضلای صالحین الشیخ احمد بن المرحوم المبرور الشیخ زین الدین و مثل
جناب شیخ حسین آل عصفور قدس الله سره که در اجازه خود رقم فرموده
که شیخ از من خواهش کرد اجازه و حقیقة ایشان باید من اجازه دهند ولکن بجهة
اخوت الهیة اجابت ایشان را بر خود واجب دانستم از این جهة اجازه دادم و مثل
مرحوم آقا سید علی طباطبائی تغمده الله بغفرانه که در اجازه خود ذکر فرموده اند که از اغلط
اندازیهای زمان و نیرنگهای گردون اجتماع من است با برادر روحانی و دوست
صمدانی عالم عامل و فاضل کامل صاحب فهم صایب و ذهن ثابت بالا رونده بر درجات

ورع

ورع و تقوی و علم و یقین مولانا الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی دام ظله العالی پس
سؤال کرد از من بلکه فرمایش کرد بمن اینکه برای او بنویسیم بعد تا آخر عبارت
که ذکر کرده اند طولی دارد و بهر حال این علمای بزرگوار و این فضلای عالی مقدار با این
منوال با آن جناب متعال سلوک نموده اند و هر یک از ایشان مسلمی عصر خود بوده اند و
فضل ایشان مسلم عصر بوده و هر یک استادان ایشان که علمای عصر سابق بوده اند
برگزین و خلعت و اجازه پوشانیده اند و همچنین آن استادان رضوان الله علیهم
در عصر خود مسلم و افعال ایشان مسلم استادان سابق ایشان را برگزین
اجازت بخشیده اند و هم چنین تا عصر معصومین علیهم السلام پس کسیکه جمیع این
علمای مسلم عصر که همه از اهل خبره و فهم میباشند تصدیق او را کرده باشند چگونه
میشود که نعوذ بالله بر باطل باشد و چگونه عقل احتمال میدهد که جمیع این علمای
صاحب علوم و زهد و تقوی باشتباه رفته باشند و بعضی اطفال تازه چرخ
که هنوز ایشان حظی از علوم نبرده اند و کسی از علما تصدیق ایشان نکرده بعد از
وفات شیخ جلیل فهمیده باشند که شیخ نعوذ بالله بر باطل بوده آنها که سالها مباحثه
کرده اند و علانیه از ایشان شنیده و هر یک در علم دریائی مواج بوده اند آنها

نفهمیده باشند و بعد از بیست سال این طلاب فهمیده اند که کل این علمای عالی مقدار
تعریف باطل کرده اند و مردم را براه باطل خوانده که باطلی را مدح کرده اند نعوذ بالله
مخالف اجماع علما این طلاب عمل کرده اند یا ما که متابعت ایشان کرده ایم و تصدیق
بر شیخ جلیل نموده ایم ما قدح علما کرده ایم یا آنها و همین انکار ایشان بر شیخ قدح
جمیع علماست که نام شریف ایشان را بردم بجهة آنکه آنها میگویند که شیخ جلیل نعوذ
بالله باطل بوده است معنی سخن ایشان این است که کل این علما رواج باطل داده اند
و بدیهی است که رواج دهنده باطل فاسق میباشد پس همه را نسبت بفسق داده اند
نعوذ بالله و وقتیکه نعوذ بالله فاسق شدند پس حاکم شرع نبودند پس هرچه
حکم کرده اند حکم جبت و طاغوت بوده است چه اگر حاکم فاسق جبت و طاغوت است
بنص احادیث پس نعوذ بالله لازم کلام ایشان آن است که همه علمای
جلیل الشان نعوذ بالله چنین بوده اند و همه میدهند که خدا در قرآن حاکم بغیر
ما انزل الله را کافر و فاسق و ظالم خوانده پس اگر حکم این جماعت و تصدیق این جماعت
بغیر ما انزل الله بوده و کسی را که خدا باطل فرموده اینها حق گفته اند پس نعوذ
بالله صاحب آن صفتها بوده اند که دیگر آنها لایق نیست پس بچشم عبرت نظر کن که قدح

علما آنها می کنند یا ما که تصدیق ایشان کرده ایم و بطوریکه خدا فرموده اولئک
الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده ما عمل کرده ایم یا آنها نه اینکه این علما همه تصدیق کرده اند
و نه اینکه منکرین را لازم میشود که همه علما را نسبت بدهند بیکی از چند امر یا میگویند
که میدانستند که شیخ بر باطل بود و عمدا تعریف و مدح کردند و تصدیق نمودند پس باید
همه را نسبت به بیدینی بدهند و چون بی دین شدند بجهة آنکه همه حاکم شرع بودند
اگر نعوذ بالله بیدین باشند آن عیبها که گذشت و نمی توان اسم برد لازم
می آید و اگر آنکه عمدا نگفتند و لکن نفهمیده بودند بطلان شیخ را و اینها حالا فهمیده اند
پس نعوذ بالله باید بگویند که آنها آن قدر علم نداشتند که کفر و ایمان را
از هم تمیز بدهند پس کسی که این قدر نفهمد چگونه در ما بین بلاد و عباد حکم می کنند
و این هم اعظم قدحهاست که جملهٔ علمای شیعه که مدار حل و عقد مذهب شیعه
بر ایشان بوده و جمیع اهل تشیع معتقد ایشان بوده اند هیچ یک آنقدر فهم نداشتند
که کفر و ایمان از هم تمیز بدهند پس می بینید که آنها قدح در علمای شیعه میکنند
و نسبت کفر و فسق و حکم بغیر ما انزل الله بعلمای خود میدهند یا ما که متابعت
کردیم ایشان را و تصدیق نمودیم همه را و سر انکاری که بر شیخ جلیل کنند همان

انکار و عیب بر جمیع علمای شیعه است نعوذ بالله و عیب بر این علما عیب بر علمای
سابق است که چنین اشخاص را تصدیق کرده اند و اجازه داده اند و عیب بر آنها عیب
بر سایر علمای پیش تر از ایشانست که چنان اشخاص را تصدیق کرده اند و اجازه داده
و هکذا پس اینها عیب کننده بر جمیع علمای متقدمین و متاخرین تا ما و ما هم
تصدیق کننده بر جمیع علمای متقدمین و متاخرین نه ایشان پس ببین که چگونه
از راه عوام فریبی و طلب ریاست دنیا امر خود را مخفی می کنند و اسم خود را
خود را بر سر مؤمنین میگذارند و عمل خود را نسبت با ایشان میدهند میخواهیم
بدانیم که اگر همه این علما اهل خبره نیستند پس که باید تمیز عالم و جاهل و حق و باطل دهد
آیا دو نفر کدام از ایشان بر هیچ کس مخفی نیست و اعمال و اخلاق ایشان بر همه کس
واضح است آنها باید تمیز بدهند و آنگهی بعد از بیست سال اگر میگویند از کتابهای
شیخ فهمیده اند که شیخ بر باطلست و بر باطل بوده است بر این قول دو عیب بزرگ
لازم می آید یکی اینکه این کتابها را شیخ در زمان همان علما نوشته است و بسیاری
از آنها را در جواب همان علما نوشته است و کتابهای او در زمان او مثل آفتاب مشهور شده
و نسخه شد و باطراف عالم رسید و علمای آن روز این را نفهمیده اند با وجودی که بزرگ

دریای

دریای علم بودند و همه صاحب تالیف و تصنیف بودند و کتابهایشان در همه بلاد
پهن بود و این طلاب که هنوز یک صفحه کاغذ تالیف ندارند و هنوز یک صفحه
عبارت عربی درست نمی توانند بنویسند یا بخوانند و هیچ کس از علما تصدیق ایشان نکرده
اینها فهمیده اند که کتاب شیخ بر باطل است و آنگهی که بوی علم او بمشام ایشان نرسیده
و یک سطر از کتاب او را نمی فهمند اینها چگونه فهمیدند که کتاب شیخ غلط بوده است
یا باطل علم کدام یک بقدر مرحوم آقا سید علی بوده است و جناب آقا سید علی دست
خود را بآسمان بلند کرد و خدا را شاهد گرفت و بخدا و پیغمبر و ائمه قسم خورد که من نفهمیدم
و از علم شیخ هیچ نمی فهمم حال این طلاب فهمیده اند که شیخ بر باطل بوده است نعوذ بالله
گذشتیم از آن بر فرضی که اینها بفهمند آنها شیخ را دیدند و تصدیق کردند و اینها بعد از
بیست سال کتابی دیدند آیا در کدام مذهب است که بکتابی که احتمال غلط و تحریف در
آن میرود حکم بکفر کسی یا بطلان کسی کنند هرگز شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی چنین حکمی
نکرده اند که بکاغذی حکم کنند که بخط کسی و مهر کسی باشد و همه در احتمال جعلش
باشد در اسلام کسی حکم می کند تا مدعی علیه اقرار نکند آیا نه این خلاف ضرورت
اسلام است که بدون بینه در حضور مدعی علیه بکاغذی و نوشته کسی حکم کند و

والکهی که از آن طرف جمعی باشند که آن نوشته را معنی کنند بطور حقیقه اسلام
پس بعبرت نظری کارید که مخالفت ضرورت را این جماعت می کنند یا ما و محالفت
علمای شیعه اینها کرده اند یا ما و تا حال در کتابهای خود علمای شیعه نوشته اند
که در بیان آنکه از اجماع طایفه قطع بقول رئیس آن طایفه حاصل می شود باین طور که
هر کس داخل مدرسه شود و اهل آن مدرسه علما باشند و همه معتقد ابوحنیفه مثلا هر که
یک مسئله از ایشان بپرسی همه متفق القول بگویند که این مسئله چنین است البته
قطع خواهی کرد که مذهب ابوحنیفه در این مسئله چنین است یا آنکه از گبرهای ولایتی
بپرسی مسئله را و همه یک طور جواب بگویند البته یقین می کنی که مذهب زردشت
چنین است و هم از اتفاق هر جماعتی یقین میکنی که مذهب رئیس چنانست که اتباع
او می گویند پس باین دلیل هر گاه جمعی از متقیان و دانشمندان شیعه بر چیزی
اتفاق کنند معلوم می شود که آن مذهب رئیس آن طایفه است و چون باین دلیل
شریف نظر کنی خواهی یافت که شیخ محق و حق محض بوده است در مذهب ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین چرا که جمیع علمائی که در عصر آن بزرگوار بوده اند و بنای
حل و عقد مذهب شیعه بر آن بوده است و تقلید جمیع شیعه کلا بر قول ایشان

بوده است و همه ایشان را عادل و عالم و ثقه و امین میدانسته اند و ایشان همه اذعان
و اقرار بحقیت شیخ جلیل الشأن نموده اند پس ایشان چون چنین اتفاقی کرده اند و کل
شیعه از طلاب و غیره که معتقد ایشان بوده اند و تصدیق آن علمای جلیل الشأن را داشته
ایشان هم اذعان و اقرار بحقیت و عدالت و صحت علم و عمل و خبرت و ایمان آن علما داشته
پس با جمیع شیعه در عصر آن بزرگوار متفق بر حقیت آن بزرگوار بوده اند و کدام اجماع از این
قوی تر و چگونه از اتفاق این همه شیعیان علم حاصل نکنی که طریقه شیخ طریقه ائمه علیهم
السلام بوده است و الا این همه علمای شیعه تصدیق ایشان نمی کردند و امر طریقه
ائمه بر علمای شیعه و آنکهی چنین علما و آنکهی این قدر مشتبه نمیشود پس اگر کسی علم
بحقیت شیخ حاصل نکند مثل آن عالم سنی است که گفت چهار صد روایت حکایت
نصب علی در غدیر خم بمن رسیده است و من هنوز شک ازیم حاصل شده آیا نه
این است که از راه عناد با خدا و رسول است تو اگر دیانت داشته باشی و نشان داده
صراف بدهی همه بگویند خالص است علم حاصل می کنی چرا که اهل خبره اند و اهل خبره
علم علما ستند و این همه علما با آن همه زهد و تقوی و ورع و فضل که شهادت بر حقیت
کسی بدهند راه قبول نکردن جز عناد چیست و آنکهی که مثل این حکایت آن است

که ریالی را در بیست سال پیش ازین کل صرافان ایران و عراق عرب و خراسان
حکم کرده باشند که خالص است و بعد از بیست سال که آن ریال مفقود شده
و در میان بیست چهار نفر که خود شان بصرافی یکدیگر را قبول ندارند آنها بیایند
و بگویند که آن ریال بیست سال قبل ازین قلب بوده است این حکایت
بعقل که راست می آید و آنگهی این منکرین شیخ را هرگاه بپرسی که شما یکدیگر را
چگونه میدانید خواهند گفت آنچه خواهند گفت که بر احدی مشتبه نیست
و اهل ولایت می دانند که منکرین با یکدیگر چه نسبتها میدهند و آنگهی اهل این
ولایت بگوش خود شنیده اند که آن حضرات در بالای منبر تکفیر و تفسیق یک
دیگر می کنند و یک دیگر را فقیه نمی دانند و حکم یکدیگر را ممضی نمیدارند
و یک دیگر را حاکم بغیر ما انزل الله میدانند و آیهای قرآن برای یکدیگر
درین باب میخوانند اگر اینها راست گو نیستند چگونه انکار اینها بر شیخ
راست است و سایر حرفهاشان دروغ و اگر راست گویند و نسبتی که بیکدیگر
میدهند راست است نعوذ بالله پس شهادت این جماعت درباره شیخ
چه اعتبار دارد و خلاصه چنین جماعتی که می بینید که بهم چه میگویند وقتی که مقابل

علمای

علمای ربانی سابق میگذاری حق مقام این است که باعث اشتباه می شود
و نمی توان حرف اینها را گرفت و حرف علمای سابق را گذارد پس بر عالمی
واضح شد که حقیت شیخ محل اجماع علماست و حق دانستن ایشان از ائمه هدی
علیهم السلام و قادح بر آن بزرگوار قادح علمای اخیار است و قدح در اینها موجب
آن چیزهائی میشود که عرض شد پیش ازین باشاره و تکرارش لایق نیست مراجعه
کن و بفهم و قدح در علمائی که عرض شد قدح بر مذهب کل شیعه است چرا که همه دین
خود را از ایشان می گرفتند و الی الآن جمعی بر تقلید همان علما باقیند و قدح
در مذهب کل شیعه قدح بر رئیس ایشان است که امام عصر باشد عجل الله فرجه
و قدح بر ایشان خود بهیچ میشود پس ببین مآل کار ایشان بکجا انجامید
و می انجامد و امر خود و احوال و اقوال و افعال خود را نسبت بما میدهند که متابعت
کل علما کرده ایم و تصدیق کل را در علم خود شان و تصدیق شیخ جلیل کرده ایم
و همه را دوست میداریم و عدوی همه را ناصب میدانیم و قدح در ایشان را
قدح در ائمه میدانیم و قدح در ائمه رد بر پیغمبر و رد بر پیغمبر رد بر خداست نعوذ بالله
بجهة عوام فریبی و مرید گول کردن کارهای خود را پنهان کرده اند و نسبت خود را

بامید هستند نه والله نه والله حق پنهان نمی ماند و باطل دوام نمی کند و اگر هزار پنهان
کنند امر خود را که آشکار می شود مگر کسی کور باشد یا خودش هم غرضی داشته باشد
و شریک اهل غرض باشد نمی بینی که هرچه سعی می کنند در خاموش کردن نور خداوند
بروز و ساعت بساعت روشن تر می شود تأمل کن که درین مدت سی سال چگونه علم
و طریقه این مرد جلیل عالمگیر شده و بلدی از بلاد شیعه نمانده که علم و کتب و تلامذه
و صیت او نرفته باشد اگر این امر خدائی نبود چگونه درین مدت قلیل کل عالم را دو فرقه
میکرد و علمش بکل بلاد شیعه میرفت مردم دیگر با آنکه چهل سال است مجتهدند هنوز
رفیقش تصدیق او نکرده و اسمش از شهر بیلوک نرفته و یک ورق تألیفش و
تصنیفش را کسی ندیده و اگر هم نوشته چهار کلمه در فقه نوشته است آنهم بطورهای چند
وجهائی چند و انگهی که فقه نوشتن این طلبها که بسیار آسان است زیرا که کتب فقها
بسیار است یک مسئله ازین و یکی از آن برمیدارند و جمع میکنند و میگویند
این از ماست و کیست که دیگر تحقیق از ایشان بخواهد و سؤال از ایشان نماید
با این علم و این تصنیف خود را عالم نامیده و آن نسبتها بر سر منابر و در مجالس و محافل
بهم میدهند و انکار کسی می کنند که علمش عالم را فرو گرفته و از سر علمی تحقیق

چند کرده است که کسانیکه سالها در آن علم کار کرده اند حیران مانده اند و الآن در نزد
من سیصد کتاب در علوم متفرقه از آن جناب است و در همین نزد والآن قریب بسیصد کتاب
از آن جناب هست در پیش اشراف و اعیان بلکه نزد مخالفان ایشان منتشر است
و از علوم ایشان خبری بمردم هنوز نرسیده و در نزد حاملان علم ایشان سپرده است
که خرده خرده اظهار می کنند و آنچه از ایشان بروز کرده است هزار یک از علم
ایشان نیست و کتبی که از ایشان هست در علومی چند است که بر اهل این زمان
مشکل بوده است و حل فرموده اند و آنچه از ایشان بروز کرده از آن جمله علم
عروض بود که در آن علم بی مثل بودند و علم موسیقی بود که حقیقت آن را از افلاک
و موازین ستة بیان فرمودند و علم نحو بود که سیبویه ادنی شاگردی از ایشان نمیشد
و علم صرف بود که خلیل ابجدخوان مدرسش نبود و علم معانی و بیان بود که موسس
قواعد و مبین نکات در آن بودند و علم نجوم بود که رئیس در آن بودند و چیزی چند
از علم نجوم که بر همه منجمین تا حال مشکل مانده بود بیان فرمودند و علم هندسه بود
که اقلیدوس بکمتر پایه او نمیرسید و علم هیئة بود که کشف رموز آن بودند و حلال مشکلات
آن و علم حساب بود که مسائل و مجهولات لاینحل آن را واضح فرمودند و علم اکسیر

وعلم کیمیا بوده که عجایب ظاهر و باطن آنرا ایضاح نمودند بطوری که جابر و جلدکی را فی
خادم ایشان می شدند و در علم اعداد و اوفاق بوده که رئیس اهل خلاف و وفاق بودند
و در علم حروف که تصرفش معروف بوده و در علم بسط و تکسیر بی عدیل و نظیر بودند و در علم
جفر که از جمله استادان ماهر و کشاف باطن و ظاهر آن بودند و در علم طب که استاد
افلاطون و ارسطو بودند و عجایبی چند در آن علم ابراز فرمودند که هرگز در میان
هیچ کتابی عنوان نشده بود همچون حقیقه ضم و استنتاج که ابدا انجا هیچیک از اطبا
نرسیده بود و بیان فرموده و در علم تفسیر که بی عدیل و نظیر بودند چنان کشف از
ظاهر و ظاهر ظاهر و باطن و باطن باطن و تاویل و باطن تاویل فرمودند که ابدا
هیچیک از مفسرین بمجیده ایشان نمی رسید و همین بس که شرح مشکلات قرآن و مشکلات
ربط کلمات و آیات و سور قرآن جز ایشان و بعلم ایشان الی الآن کسی حل آنها
نکرده است و در علم حدیث که رئیس محدثین بودند و در علم درایت که مافوق ایشان
تصور نمی شد و در علم رجال که بی مثال و اعلم علمای باب و احوال ایشان بودند
و در علم اصول که استاد کل فی الکل بودند و عنوانهایی که هیچ عالمی عنوان نفرموده
ایشان بیان فرمودند و در علم فقه که اعلم فقها و مجتهدین بودند بطوری که جمیع مسائل

باحدیث

با حدیث و رجال و اختلاف علما حاضر داشتند و همه در ذهن مبارکشان حاضر بود
و در علم کلام که سید علمای اعلام بودند و نظیری از برای ایشان مشاهده نشده
بود و در حکمت عملی از جمله غرایب روزگار و حکمای عالی مقدار بودند و در تواریخ
و سیر که از عجایب بشر بودند و آن قدر عالم بقرون ماضیه و امم سابقه بودند
که احدی عالم نبود و در علم عجایب البلدان اعلم ناس بخواص هر جا و هر مکان بودند
و در علم سیمیا که افضل علما بودند و در علم لیمیا استاد حکما بودند و در علم ریمیا سر
فضلا بودند و در معرفت سیمیا که رئیس استادان متاخرین و قدما بودند و در علم طلسمات
کاشف معضلات و حلال مشکلات بودند و در علم تجوید که وحید و فرید بودند و در علم
کتابت قرآن و در رویه کتابت و خطاطی و متعلقات آن رئیس کتاب زمان
بودند و در علم تطبیق کتب از جمله متفردان روزگار بودند و در علم رمل و قرانات
که اشرف علمای کثیر البرکات بودند و در علم تکلمات و لغات که اعظم علما
بودند و در حفظ اشعار که اعظم شعرا و ادبای روزگار بودند نمیدانم چه بگویم از
صفات و علوم آن بزرگوار و اینها چیزهائیست که بما رسیده است
و آنچه کتمان فرموده اند اضعاف و اضعاف اینها بوده است و اگر کسی انکار کند

کتب آن بزرگوار حاضر است که حل همهٔ آنها را فرموده اند و فضلای هر فنی بجهة اجتناب
از مشکلات علوم خود از ایشان سؤال کرده اند و ایشان جواب فرموده اند
و عجب تر آنکه کل این علوم از قرآن بیرون آورده اند و بمحکمات قرآن
و احادیث استدلال کرده اند و دلیل عقل بر آنها اقامه فرموده اند و منطبق با
آسمان و زمین کرده اند و باز اگر نفهمند کتب ایشان را تلامذهٔ ایشان هستند که حل آنها
بکنند از ایشان کبر کرده استفسار کنند حال چنین عالمی که حلال این علوم از
قرآن باشد بر خطا و اشتباه است و این اشباه طلاب که یک آیه از قرآن را
بطور ظاهر ربط بهم نمی توانند داد فهمیده اند که شیخ جلیل بر باطل بوده و حیا
از دین نکرده جمعی حامی و تونیها بی ثبات و بقال را جری کرده بر رد آن بزرگوار
و حرفهای نالایق بدارند انصاف و هسید مروت است و انصاف و هید که از
مذین است که کسی چنین عملی کند و حال آنکه خود شان یکدیگر را بر روس منبر
بی سواد و بی دین میخوانند بلی والله همین طور اشخاص انکار شیخ عظیم الشان را
باید بکنند و قدر او را نشناسند بلی والله قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر
جوهری نمی بینی که علمای جلیل الشان سابق چگونه قدر ایشان را دانسته اند و تمکین از

از ایشان کرده اند و هر کس منکر سلوک علمای سابق باشد با ایشان اهل بلاد حاضر اند
الحمد لله بیست سال از فوت ایشان بیش نگذشته و کسانی که هم سی چهل سال داشته باشند
در هر بلدی بسیار اند بلکه از اهل هر بلد در برف بسیار اند از آنها بپرسید که علمای هر بلد
با ایشان چگونه سلوک کرده اند و کتب ایشان هم حاضر و شارح آن کتب هم بقدر
ضرورت حاضر پس باین دلیلهای شافی کافی که عرض شد برای شخص متدین
واضح میشود و حقیقت آن بزرگوار اگر غرضی نداشته باشد و خدا بر بیت هر کس آگاه
و مرگ نزدیک و قیامت حق و جنت و نار راست و خدا حاکم و عادل و لا قوة الا بالله
العلی العظیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و این فصل را
آنها ذکر شد که انکار شیخ داشتند یا آنکه معرفت بآن جناب داشتند و همین قدر
کافیست بدانکه جمعی از مفسدین اشرار بعد از اینکه دیدند جمعی از متدینین
و ابرار اقرار بشیخ بزرگوار دارند و ممکن نیست که در روی جماعت قدح شیخ را
نمایند ملجا شدند که اظهار کنند که شیخ جلیل الشان و رفیع البنیان بودند ولی
این جماعت که خود را نسبت بشیخ میدهند اینها از شیخ نیستند و طریقهٔ ایشان
مخالف طریقهٔ شیخ است و هر جا که بتوانند که قدح در خود شیخ کنند کوتاهی

نمی کنند ولی هرجا که می توانند تصدیق شیخ میکنند و می گویند این شیخیه منحرف
از طریقهٔ شیخ می باشند و بطریقهٔ آن بزرگوار نرفتند و این طریقهٔ حیله چه بسیار
شبیه است بطریقهٔ سنیان که بعد از آنی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله بحد تواتر تعریف
ائمه بایشان رسید و در قرآن محبت ایشان نازل گردید دیدند که اگر قدح در ائمه
نمایند در مذهب اسلام ناصبی می شوند کافر و نجس میگردند و علانیه نمیتوان
بغض آل محمد را ابراز کرد بلکه نمی توانند تکذیب آنها کنند و در احادیث خود
یافتند که شیعیان علی علیه السلام از اهل بهشت اند و حب علی ثوابی است
که گناهی با آن ضرر ندارد حیله بخاطر ایشان رسید و در کتابهای خود نوشتند که
این رافضیها شیعه و محب علی نیستند و اینها بر طریقهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله
نیستند شیعهٔ علی علیه السلام ماییم این رافضیان مرتدند و دروغ میگویند که
علی با ابوبکر بد بود بلکه باهم بسیار دوست بودند و نیز دروغ میگویند که باقی
ائمه ادعای امامت کردند هرگز ادعای امامت نمی کردند جمعی لوطی دور
ایشان را گرفتند و لوطی بازی کردند و تقصیر مریدها بود و الا خود حضرت
باقر و صادق علیهم السلام مثلا آدمهای خوب و مؤمن بودند هرگز دعوی

امامی

امامی نکردند و اگر کرده بودند بایستی پیشینیان برای ما روایت کنند و در تواریخ
بما رسیده باشد و چون نرسیده پس معلوم شد که جمعی از لواط برای خود سری
برخواستند و امامت را بپای ایشان بستند و شیعه و دوست علی ماییم و بر طریقهٔ علی
ما حرکت می کنیم بعد علمای ما جواب گفتند که شکی نیست که ما را از روز اول تا حال
شیعه می گفتند و همه جا نوشته اند که شیعه کسانیند که تقلید آل محمد صلی الله علیه و آله
کردند چنانکه شافعی کسانیند که تقلید محمد بن ادریس شافعی کردند و حنبلی کسانیند که تقلید
احمد حنبل کردند و ما که هم همیشه معروف باین بوده ایم که مقلد آل محمد سلام الله علیهم
بوده ایم و دلیل بر این مطلب اینکه علوم آل محمد صلی الله علیه و آله در نزد ماست
و اخبار و کتب ایشان پیش ماست چنانکه بتواتر مسلمین دین پیغمبر و معجزات
او معلوم شده است هم چنین بتواتر ما دین آل محمد علیهم السلام و معجزات ایشان
و ادعای ایشان بما رسیده و بهر برهان که شما اثبات می کنید از برای یهود
بودن خود را از امت پیغمبر صلوات الله علیه و آله ما هم اثبات می کنیم بودن
خود را از اتباع و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله پس شما دلیل خواسته
آورد برای یهود اگر انکار کنند بودن شما را از امت پیغمبر و بغیر از این طور

احدی نسبت خود را به پیغمبر گذشته نمی تواند ثابت کرد و اگر کسی هم به یهود نگاه
کند که شما از امت موسی نیستید بهمین طور دلیل خواهند آورد و این بدیهی است
پس به همین دلیل ما از شیعیان آل محمد علیهم السلام هستیم پس شیعه باین طور
دلیل از برای سنی آورده‌اند و اثبات آنکه ما از شیعهٔ آل محمدیم کرده‌اند و کسیکه به این
دلیل خدشه بگیرد خودش در خواهد ماند در اثبات بودن خود از شیعیان آل محمد علیهم السلام
و از امتان پیغمبر صلی الله علیه و آله پس ما هم که خود را شیخی میدانیم بهمین دلیل خود را
از اتباع شیخ میدانیم و بودن خود را از پیروان او بهمین نهج ثابت می کنیم که علم
شیخ از ایام حیات او الی الآن در نزد ماست و موالف و مخالف از آن روز تا حال
ما را شیخی خوانده‌اند و فهم علم او و حل مسائل او پیش ماست و سینه بسینه از او بما رسیده
و بغیر از ما کسی درک مسائل ایشان را نمیکند و بغیر از ما کسی یکسطر از کتابهای ایشان را
بلکه یک کلمه از کتابهای ایشان را درک نمی کنند مگر آنکه باز از خود ما شنیده باشد
و اگر اینکه عرض کردم امتحان بخواهند بگویند تفسیر یک کلمه از کتاب ایشان را
در حضور ما بما تا صحت کلام از سقم آن معلوم شود و اگر بی حرمتی نمی شود
بایشان در جائیکه ما باشیم تشریف فرما شوند و زحمت کشیده یک کلمه از کتاب

ایشان را

ایشان را شرح کنند و بنویسند تا معیوب آن را شرح کنیم پس وقتی که علم ایشان
در نزد ماست و عامل بطریقهٔ ایشان ماییم و نشر علم ایشان را ما می کنیم و از منکر
ایشان تبری میکنیم و با دوست ایشان اخوت می کنیم و آنکسی که رئیس این سلسله
جلیله بعد از ایشان سید سند و مولای معتمد حاجی سید کاظم اعلی الله مقامه بود
و بتواتر در نزد ما معلوم است که شیخ جلیل فرموده‌اند که سید کاظم یفهم و غیره ما یفهم
و در میان ما آشکار است که بشیخ عرض کردند که اگر دست ما بشما نرسد اخذ این علم را
از که کنیم فرمودند بگیرید از سید کاظم زیرا که او از من علم را مشافهةً آموخته است
و من از ائمه خود مشافهةً آموخته‌ام و ایشان بی واسطه کسی از خدا آموخته‌اند و باز
معلوم است که شیخ جلیل بخط خود نوشته‌اند و استغفار فرموده‌اند برای سید سند
و والد ایشان و از برای هر کس که تصدیق ایشان را کند و با ایشان براستی
سلوک کند و بودن این سلسله بعد از شیخ از تلامذه سید سند از جمله بدیهیات
میباشد که بر دوست و دشمن روشن و منکر این معنی مثل منکر آفتاب است در وقت
زوال و اما این نصوص بر سید سند البته باید پیش شیخیه معلوم باشد اگر منکرین
نشنیده‌اند نقلی نیست چنانچه نص عید غدیر و نص بر ائمه پیش ما متواتر و معلوم است

و مثل سفیان پس با نص شیخ جلیل پیرو سید سند بوده و هستیم و انکار این معنی
نیز مثل انکار آفتابست قد ینکر العین ضوء الشمس من رمد و وقتی که جلالت و حقیت
سید سند هم بنص شیخ ثابت می شود چنانکه نبی بودن پیغمبر بمعجزه و وحی معلوم شد
و وصی بودن حضرت امیر علیه السلام بنص پیغمبر معلوم شد و امام بودن هریک از ائمه
بنص امام سابق معلوم شد و نص بر ایشان نزد ما معلوم است نه نزد سنی و آنکهی
که دیدیم که سید سند شارح علم شیخ و حلال مشکلات کتب ایشان و بیان کننده
مقامات ایشان بودند و جمیع علم شیخ از ایشان بروز کرد لا غیر پس باین دلیلها
اتباع سید اتباع شیخ میباشد و باجماع علمای مذکورین طایفه شیخیه برحقند و همه
در راه هدایت اند و منکر حقیت این سلسله جلیله منکر تقوی و پرهیزکاری جمیع
علمای سابق است و قادح در همه آنهاست و قدح و رد بر علمای سابق قدح و رد
بر ائمه هدی است چنانکه در حدیث مقبوله عمر ابن حنظله است که همه علمای شیعه
اجماع بر صحت این حدیث دارند و بمضمون آن عمل کرده اند و در آن حدیث میباشد
که هر گاه حاکم شرع شیعه که راوی حدیث ائمه علیهم السلام باشد و ناظر
در حلال و حرام ایشان باشد و عارف باحکام اهل بیت باشد باید بحکم او راضی شد

چرا که او را اهل بیت نصب کرده اند پس فرمودند که هرگاه در مسئله او حکم کند و کسی
آن را قبول ننماید چنان است که حکم آل محمد را خفیف شمرده است و بر ایشان رد
کرده است و رد کننده بر آل محمد صلی الله علیه و آله رد کننده بر خداست و حد شرک
بر او جاری میشود آیا هیچیک از علمای گذشته حاکم شرع جامع الشرایط نعوذ بالله
نبوده اند بلی و الله بوده اند و ایشان حکم کرده اند بجلالت شیخ جلیل و حقیت ایشان
چرا که قول مفتی فتوی اوست و حدیث است که هر کس فتوانی داد و حکم کرده است
پس بحکم علمای سابق شیخ برحق بوده است و خفیف شمردن حکم ایشان خفیف شمردن
حکم خداست و رد بر ایشان رد بر خدا و حد شرک بر او جاری میشود پس بر منکر
حقیت شیخ حکم شرک جاری میشود موافق حدیث اجماعی که ذکر شد و بحکم
کل آن علما شیخ برحق بوده و حاکم شرع بوده است و جامع الشرایط هم بوده است
و ایشان حکم بحقیت و جلالت سید فرموده اند پس رد بر سید سند و انکار
ایشان انکار و رد بر شیخ است و رد بر شیخ باتفاق علمای سابق رد بر خداست
و در حد شرک است و همچنین باتفاق علمای سابق شیخ که برحق شد معتقدان بمعتقد
ایشان و پیروان ایشان هم برحقند و انکار حقیت ایشان انکار سید و شیخ و

وکل علماست وانکار ایشان و رد بر ایشان رد بر خداست و رد بر خدا حکم شرک
دارد پس منکرین این طایفه منکر خدا و رسول‌اند واگر از بعضی از شیخیه بعضی
اعمال ناشایست سر زند منافات با حقیت ایشان ندارد و همان عمل قبیح است و معصیت
و اعتقاد صحیح است چنانکه معصیت ما منافات با حقیت شیعه بودن ندارد چرا که اعتقاد
صحیح است و تابع امامیم و همان عاصی هم همان معصیت را که مرتکب شده بد می داند
بلی اگر آن معصیت را خوب بداند از تشیع بیرون میرود و هم چنین اگر یکی از شیخیه معصیت را
خوب بداند نه شیخی است و نه شیعه و ضرر بباقی نمیرساند و عیب طریقه استادان ایشان
نمی شود مجملا درین (فصل) ثابت شد از برای طالبان حق که این فرقه محقه و این سلسله جلیله
شیخیه از اتباع شیخ‌اند و باتفاق علمای ربانی و حکمای صمدانی بر حقند و انکار حقیت
ایشان انکار خداست و در حد شرک بخداست بطوریکه شبهه بر منصف نماند و از آنچه
دراین فصل خواندی تعجب مکن و فصل بعد را بخوان تا یقین کنی که منکر شیخیه کافر است
و تعجب نداشته باشی   بدانکه می خواهم درین فصل بیان کنم اعتقاد شیخیه را
تا بر کسی مخفی نباشد پس اول خداوند آگاه بر سر و عیان را شاهد میگیرم بعد از آن پیغمبر
آخر الزمان را که گواه است بنص آیه قرآن بر خلق گواه می گیرم بعد ائمه طاهرین را

علیهم

علیهم السلام که بنص قرآن گواه مردم می باشند گواه می گیرم و بعد جمیع ارواح
انبیای صد و بیست و چهار هزار گانه را گواه میگیرم بعد جمیع مؤمنین مطلعین
براین نوشته و گفتار را گواه می گیرم بعد جمیع جن را که مطلع بر این کتاب شده باشند
گواه میگیرم بعد جمیع آسمان و زمین و آنچه در آسمان است از ملائکه و حاملان عرش و آنچه
در زمین است از جماد و نبات و حیوان گواه می گیرم بر اینکه آنچه درین فصل
ذکر میکنم از اعتقادات اعتقاد ما جماعت شیخیه است و آن اینست که اول خداوند
یگانه واحد است در ذات خود قدیمی دیگر جز خداوند یگانه نیست و خداوند عالم واحد
و یگانه است در صفات خود که هیچ کس دیگر غیر او صاحب صفات او نیست و خداوند
عالم یگانه است در افعال خود که دیگری با او در افعال او شریک نیست و کسی
کارهای او را نمی کند نه بشراکت نه بوکالت نه باذن بودن و کننده جمیع
کارها خداست و او بوحدانیت خود خالق است و رازق است و میراننده و
زنده کننده که هیچ کس در مشیت و اراده و قدر و قضای او با او شریک نیست
نه نبی مرسلی نه ملک مقربی نه مؤمن ممتحنی نه دیگری از سایر خلق و خداوند عالم
به یگانگی خود معبود است و معبودی از عرش تا فرش جز خدا نیست و هیچ کس

جز خدای یگانه شایستهٔ پرستش نیست نه نبی مرسلی نه ملک مقربی نه مؤمن ممتحنی نه
احدی از سایر خلق و منکر هر یک از این چهار توحید مشرک است بخدای عزّ و
جلّ و دیگر آنکه خداوند عالم عادل است و ظلم بر او روا نیست و اینکه او بنده کار را
جبر نکرده بر طاعتی یا معصیتی و تفویض امور خود را باحدی از خلق نکرده و تفویض
خلق بکسی نکرده نه تفویض رزق باحدی فرموده نه تفویض زنده کردن نموده
نه تفویض میراندن بمخلوق فرموده و کسی که بجبر بگوید کافر و هر که بتفویض بگوید
مشرک است خدا زمام تصرف در خلق را از دست نداده و بدا از برای خدا ممکن است
نه آنکه جاهل بوده باشد بآنچه بدا می‌شود بلکه عالم بوده و لکن اظهار امری پس از
امری مینماید که خلق آن امر ثانی را نمیدانستند پس از اظهار فرمودن خدا آن را
بدا نامیده میشود و اینکه خدا از همه صفات مخلوقات منزه و مبرا است و همه صفات
خلقی از خدا مسلوب و همه صفات کمال که لایق خلق نیست از برای خدای احد
ثابت است و او ازلی و ابدی و قدیم و واجب الوجود است و بعد از آن پیغمبران گذشته
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر همه از جانب خدا بوده اند و بسوی خدا خوانده‌اند
و همه بر حق و اوصیای ایشان هم بر حق و همه معصوم و مطهر بودند و پیغمبر ما پیغمبر

آخر الزمان

آخر الزمان محمد بن عبدالله است و معصوم از سهو و خطا و نسیان و معصیت صغیره
و کبیره قبل از بعثت بود و بسوی خدا خوانده و معراج فرمود بآسمان بجسم شریف
خود و لباس خود و قایل بمعراج روحانی و صوری کافر است و منکر ضرورت
اسلام بهمین جسمی که در زمین بود و معاشرت مینمود بآسمانها بالا رفت
و بسدرة المنتهی رسید و قرآن کتاب اوست و محکم و متشابه او بر حق است و بمحکم او
باید گرفت و متشابه آن را بخدا و رسول صلی الله علیه و آله باید برگردانید و علم همه چیز
در قرآن است و معجز است و اگر جن و انس جمع شوند مثل یک سوره از سورهای
قرآن نمی توانند آورد و سنت آن بزرگوار آنچه ضروری دین یا ضروری مذهب
باشد حق است و واجب الاطاعه و منکر یکی از آن دو مکذب خدا و رسول است
و کافر است و آنچه از سنت او محل اختلاف در مابین فرقه ناجیه باشد موقوف
بنظر فقیه جامع الشرایط است آنچه از کتاب و سنت و اجماع فهمید عمل بآن لازم است
و انکار آن بعد از معرفت آنکه آن طور گفته پیغمبر است کفر است و اختلاف علما
در مسائل خلافیه موجب کفر و فسق نمی‌شود بلکه هر چه بعد از جد و جهد فهمید
تکلیف همان است بلکه عدول از آن بدون دلیل شرعی دیگر فسق میشود

ورد بر فقهای شیعه بعد از اعتراف بوثاقت و اجتهاد او موجب کفر و شرک می شود
و پس از پیغمبر اوصیای اطهارش دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابیطالب
و بعد از و حسن ابن علی و حسین ابن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن
علیهم السلام و این بزرگواران آنچه در پیغمبر ذکر شد در ایشان جاری و همه صفات
پیغمبر را ایشان دارند مگر نبوت و خصوصیاتی چند که اجماعیست و از آنها گذشته
دیگر همه فضایل پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای ایشان جاریست و ایشان هم اشرف
خلق خدایند و اول کاینات و جز ربوبیت صاحب همه فضایل و کمالاتند چه بعقل
خلق برسد و چه نرسد زیرا که هرچه جز ربوبیت است شایسته ایشان هست
مگر نبوت که شایسته ائمه علیهم السلام نیست و خصوصیات نبوت را ندارند و همه
معصوم و مطهر از سهو و نسیان و خطا و لغزش و معاصی صغیره و کبیره هستند
و معجزات که از پیغمبر و ایشان سر میزند همه فعل خداست که از دست ایشان
و بر دست ایشان جاری می کند و فعل فعل خداست و ایشان نه شریک نه وکیل
نه وزیر خدایند و نه باذن و منقطعاً عن الله کاری میتوانند کرد بلکه خدا خود کننده

همه

همه کارهاست و بر دست ایشان جاری میکند بدون شرکت و استقلال ایشان معاد یعنی
عود ارواح و اجسام حق است و معاد جسمانیست و معاد روحانی و صوری خلاف
ضرورت اسلام است و قایل بآن کافر است بلکه بهمین جسم دنیائی انسان عود
می کند و اگر در آخرت بگشند آنرا در دنیا بگشند آن الفقیر و قطمیری تفاوت
نمی کند و عذاب بر روح و جسم هر دو می شود و نعمت بر جسم و روح هر دو جاری
می شود و جنت و نار الآن موجود است و آنها تاویلی نیست بطوریکه بعضی از جهال
تاویل می کنند بلکه حقیقت آتش سوزنده است و درکات دارد و غسلین و غساق
و آنچه در قرآن و سنت وصف آن شده حق است و بهشت هم حقیقت انهار و قصور
و اشجار و طیور و غلمان و حور و آنچه نفس بخواهد دارد و واقعا و تاویل در کار نیست و وعد
و وعید و خلود کفار در نار و خلود ابرار در جنت حق است و عذاب اهل جهنم عذاب
نخواهد شد و مخلدند و معذب و نعمت اهل بهشت قطع نخواهد شد و مخلد و منعم
و باقی اند و آنچه در کتاب و سنت از مردن و سئوال منکر و نکیر و نار و جنت و برزخ
و نفخه صور و نفخه صعق و نفخه احیا و نشر و صراط و میزان و تطایر کتب و منبر و وسیله
و حساب و نشر دیوان و پنجاه هزار سال بودن قیامت و باقی آنچه در کتاب خدا

وسنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام ذکر شده همه حق است و منکر ضروریهاء
آنها کافر است و بعضی مسائل جزئیه آنها که بحد ضرورت نرسیده است
و تفصیل آنها در کتاب و سنت نیست اختلاف در آنها موجب کفر نمیشود و مجملاً
در آنها هم میگوئیم که آنچه آل محمد علیهم السلام در آنها میگویند ما هم
میگوئیم و آنچه آنها دین میورزند ما هم میورزیم و اینکه امروز امام حی محمد ابن الحسن صاحب
الامر است و حجت خدا و شاهد بر خلق است و ظهور او و دولت او حق است
و خواهد آمد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد و رجعت آل محمد علیهم السلام در دنیا
حق است و جزئیات احوال رجعت آنچه بحد ضرورت رسیده باشد لازم است
اعتقاد بآن و آنچه بآن حد نرسیده باشد مجملاً گوئیم که آنچه آل محمد صلی الله علیه و آله
در آن میگویند ما هم میگوئیم و آنچه ایشان بآن دین میورزند ما هم میورزیم
و آنچه فرموده اند که میشود و بدا ندارد خواهد شد و آنچه فرموده که بدا در آن
احتمال دارد در تحت مشیة است اگر خدا بخواهد می شود و الا فلا و فروع
دین آنچه عموم دارد صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد است و همه
فرض است با شرایط و آداب مقرره در کتاب و سنت و سایر فرایض و سنن

وآنچه

و آنچه بحد ضرورت دین و مذهب رسیده باشد یا اجماعی کل علمای شیعه
باشد و دخول امام در آن معلوم باشد همه حق است و منکر دو تای اول کافر است
مطلقاً و منکر آخری بعد از علم و اطلاع کافر است و مشرک است بخدای عز و جل
و آنچه بسر حد ضرورت و اجماع نرسیده باشد موقوف بنظر فقیه است
آنچه از کتاب و سنت فهمید عمل بآن واجب و معاصی که بحد ضرورت یا اجماع رسیده
باشد همه حرام است و مستحل آنها کافر است و آنچه خلافی باشد موقوف بنظر
فقیه است در کتاب و سنت آنچه فهمید حرام است و ترک آن لازم است
و دیگر آنکه علمای شیعه همه بر حق بوده اند و علمای شیعه که حی اند همه بر حقند
و رد بر ایشان بعد از معرفت و ثاقت و روایت ایشان رد بر خدا است و ولایت
اولیاء الله واجب است و عداوت اعداء الله و برائت از جبت و طاغوت و اولیای
ایشان لازم است و عداوت اولیاء الله و اولیاء ائمه علیهم السلام بجهة اعتقاد
ایشان نصب است و عدو ایشان بجهة اعتقاد ایشان ناصب است و کافر
و منکر فضایل ظاهره ائمه که ضروری شیعه است کافر است و فضایلی که ضروری
نیست ولی برهان کتاب و سنت در عصری واضح میشود بطوریکه عوام و خواص

همه می فهمند منکر آنها در آن عصر کافر است اگرچه منکر آنها در هر عصری که
بدیهی نبوده کافر نبوده چنانچه بسیاری از فضایل ائمه علیهم السلام در زمان
خود ایشان بجهة تقیه مخفی بود و منکرش کافر نبود و بعد بدیهی شد و منکرش
کافر شد مثل بسیاری از واجبات دین که روز اول صدور از شارع بدیهی نبود
و بعد خرده خرده بدیهی شد چنانکه مثلاً نص ائمه در اول نصب خلافت بدیهی
نبود و منکرش کافر نبود و بعد خرده خرده بدیهی شد و منکرش کافر است
حالا و عدم جواز سهو نبی تا مدتی بدیهی نبود و منکرش کافر نبود و بعد خرده خرده
بدیهی شد و منکرش امروز کافر است و وجوب روزه مثلاً در اول صدور از
پیغمبر بدیهی نبود در نزد همه کس و منکرش قبل از بدیهی بودن کافر نبود و بعد بدیهی
و منکرش کافر شد و هکذا فضایلی که در عصری واضح میشود بر هر که واضح شد
اگر منکر شود کافر میشود و اگر بدیهی کل شد هر کس منکر شود کافر میشود
این است اعتقاد ما در جمیع امور دین خدایا ترا بحق خودت و بحق انبیا و اولیا
علیهم السلام که ما را با این اعتقاد زنده بدار و بدین اعتقاد بمیران و با این
اعتقاد محشور کن و بر این اعتقاد حساب نما بار خدایا گواه باش که هر کس اعتقادی

بادکر

اینست ما او را بر حق میدانیم خواه اسمش شیخی باشد خواه نباشد و شیخ را
ما خوب میدانیم بجهة اینکه از او اینگونه اعتقاد فهمیدیم پس هر کس اعتقادی
او اینست ما او را دوست میداریم و برادر دینی خود میدانیم و هر کس اعتقاد
ما را فاسد میداند خدایا تو گواه باش که ما او را کافر میدانیم و از او و طریقه او
بیزاریم خواه اسم شیخی بر سر او باشد یا نباشد و اصطلاح ما در شیخیت
که اعتقاد او این طور است و شیخ را و ما را بجهة این اعتقاد دوست میدارد
و هر کس که ما را و سید را و شیخ را بواسطه این اعتقاد بد میداند ما او را بالایی
می دانیم و وجه این اصطلاح اما شیخی که واضح است که چون اتباع شیخ مرحومند
ایشان را نسبت بآن بزرگوار داده اند و زهی سعادت اگر نسبت صدق
شود و اما بالاسری سببش آنست که چون شیخ مرحوم ماعلم که در کربلا
بودند نماز را بجهة حرمت امام علیه السلام پشت سر امام میکردند و امام را
در حال وفات حرمت داشتند چنانکه در حال زندگی حرمت داشتند
و چنانکه در حال زندگی امام کسی مساوی او و پیش روی او جایز نبود
بایستند ایشان هم همان حرمت را در حال وفات منظور داشتند

وبجهة آنکه حدیث است که بر امام کسی نباید مقدم یا مساوی شود ایشان بحدیث
عمل میکردند و مخالفان ایشان بر عکس ایشان مساوی با امام ایستادن را
تجویز کردند بلکه پیش روی قبر امام نماز کردن را تجویز کردند حتی اینکه یکی از فقهای
ایشان کتابی نوشته بودند و مسائل ضروریه عام البلوی و اغلب فروع را
ترک کرده بود و بخصوصه خلافا علی الشیخ نوشته بود که نماز پیش روی قبر
که قبر را پشت سر کنی و رو بقبله نمائی جایز است بجهة باطل کردن حرف شیخ
و هر که فطرتش شیعه باشد این مطلب را می داند که امام را پشت سر انداختن
بی حرمتی است و مساوی امام شدن بی حرمتی است و همین حرکت ایشان
دلیل بی اعتنائی آنهاست با امام خود گیرم که نماز برابر قبر و بالاسر قبر
جایز است واجب که نیست که شخص آن را مداومت کند و فقها در کتاب بنویسند
کار جایز در دنیا بسیار است چرا چیزهای دیگر را نه نوشت و چرا کارهای
دیگر را نمی کنند خلاصه چون شیخ جلیل پشت سر نماز میکرد و امام را پیشوای
خود قرار میداد حضرات بنا بر بالای سر قبر و پیش رو گذاردند و بالای سر
و پیش رو نماز میکردند و چون این امر بسیار شنیع بود خدا ایشان را باین اسم

مسمی

مسمی فرمود تا بهمین اسم روز قیامت خوانده شوند و جواب این معانده را
بدهند و چون چشمشان بچشم امام علیه السلام افتد متذکر شوند که ما خود را
در دنیا بر تو مقدم داشتیم و مساوی تو کردیم و نتوانند حاشا کرد
پس باین سبب آنها را بالاسری گفتند و هر کس هم از بلاد بعیده می‌آید
که با شیخ عناد داشت البته در صفوف شیخ نمی ایستاد و بالاسر نماز میکرد
اینست وجه تسمیه نام آنها و اما حال در سایر بلاد هر کس پیرو ایشانست
و تصدیق ایشان می کنند بر انکار شیخ و سید مسمی بهمان اسم می‌شود
چنانکه جمیع قبایل و امم که مسمی میشوند باسمی بهمین سبب است چنانکه اصحاب
عیسی علی نبینا و علیه السلام گفتند نحن انصار الله و نصاری نامیده شدند
و سایر نصرانیان بعد را هم نصاری گفتند بجهة آنکه بر طریقه ایشان رفتند
و یهود خود را مهتدی خواندند و گفتند انا هدنا الیک مسمی بیهود شدند
و من بعدهم همه را یهود نامیدند زیرا که هر کس تصدیق کسی میکند اسم او بر
آن گذارده و سایر بالاسریان بلاد را هم بجهة تصدیق آن بالاسریان
بالاسری گفتند و حاصل آنکه بالاسری کیست که شیخ و سید و اتباع ایشان

هرکس با ما نیست اورا باید تکفیر کرد بلکه هرکس مطلع شد بر عقاید ما و دانست که ما
موافق ضرورت اسلام اعتقاد داریم بعد از آن گفت این اعتقاد کفر است
ما آنگاه اورا کافر میدانیم موافق فتوی کل فقهای شیعه چنانکه خود همین علمای
حاضر اگر کسی از ایشان استفسار کند و استفتا نماید که کسی ضرورت اسلام را
کفر داند چگونه است جواب خواهند داد که او کافر است پس ما بفتوی کل فقها
و بکتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل کرده ایم پس بر این گفته
چه بحث است و بر این عمل چه نکته اگر بر این گفته و بر این عمل قدحی کنند در جمیع
علمای شیعه بلکه جمیع علمای اهل اسلام قدح کرده اند و در اتفاقی ایشان
و این عمل موجب قدح در امام و رسول ع و خداست چنانکه بدیهی و عجیب است
کسی از ما توقع کند که مخالف دین خود را بد ندانید و الله یهود و نصاری
برین بحث میخندند بلی اگر ما تعیین کسی را بکنیم و آنکس چنین نباشد و ما را
کافر داند کسی بحث کند که این مرد با شما در دین مساویست چرا اورا
کافر میخوانید حسابی است و بحث بجاست حال اگر این جماعت عقاید
ما را صحیح میدانند پس چه بحث دارند و اگر عقاید ما را صحیح نمیدانند اگر بعد از

در اعتقاد بد میدانند و چون لازم است که منکر ضرورت اسلام را ما کافر دانیم هرکس
این عقایدی که ذکر شد بد میداند ما اورا مخالف با ضرورت اسلام میدانیم و
مخالف با ضرورت اسلام و حال آنکه خود پیشتر از مسلمین بوده و در اسلام
تولد شده کافر است بضرورت اسلام و تکلیف شرعی ما همین است و اجماعی
همه علما رضوان الله علیهم همین پس ما موافق با همه علما میگوییم و همه علما با ما
شریکند درین قول حال هرگاه کسی با ما درین اعتقادات مخالفت ندارد فهو من
الوفاق ما اورا مومن میدانیم تولای اورا واجب و هرگاه کسی با ما بجهت این عقاید
بد است ما اورا کافر میدانیم بلکه همه مسلمین اورا کافر میدانند و ما تعیین
شخصی نکرده ایم که که منکر ماست و که کافر است اصل مسئله این است حال
هرکس برین مسئله مطلع شد و صاحب تقوی است و ما را تصدیق کرد او
از برادران دینی ماست و او شیخی است و هرکس که مطلع شد و با وجود اطلاع
ما را تکفیر کرد تکلیف شرعی ما آنست که او را بد بدانیم و ما هرگز نگفته ایم و نخواهیم
گفت که بدون ظهور تکفیر ما بایست کسی را تکفیر کرد یا آنکه قبل از اطلاع از
عقاید ما اگر کسی در بارهٔ ما حیران باشد باید اورا تکفیر کرد و نگفته ایم مطلقا

الی

اطلاع است ما و را از فرقه ناجیه شیعه میدانیم فاش و علانیه گفتم هر کس میخواهد
بداند و لا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و اعتصمت
بالله و فوضت امری الی الله ان الله بصیر بالعباد   در شکایت جمعی طلاب
و عوام که بدون جهت و سبب اذیت سلسلهٔ علیه شیخیه میکوشند بدانکه هر چه
بشیخ مرحوم و سید مغفور و تلامذهٔ ایشان نسبت دهند از این قبیل نسبت
نمی توانستند داد که شیخ و سید مثلاً مال مردم را خوردند یا خون کسی را بگردن گرفتند
یا آنکه بسوء ادب با کسی سلوک کردند یا آنکه بطور جهالت جهال و هوا و هوس با کسی
عمل نمودند بلکه موالف و مخالف با ایشان اقرار دارند بحسن طویت و صفای
سیرت و اخلاق حسنه و صفات زکیه و آداب پسندیده ایشان و اینکه ایشان
در همه صفات و اخلاق اجل و اعظم و اکرم و افخم از همه بودند و هیچکس بدی
در خصوص امر دنیا از ایشان ندید پس راه بد دانستن و تکفیر ایشان چیست
برای اعتقاد است یا برای اعمال یا برای اخلاق اگر از برای اعمال است
دوست و دشمن کسی نیست که بگوید از ایشان عمل حرامی یا مکروهی
دیده ام پس چگونه بر اعمال ایشان باین حد با ایشان عداوت می کنند

ولی

و شق عصای مسلمین مینمایند و باطراف بلدان می نویسند و تکفیر مینمایند
و آنگهی که بر فرض آنکه کسی فسقی در اعمال کسی دیده باشد مقتضی این نیست
که این طور عداوتها کنند و غیبتها حلال بدانند و تهمتها بزنند و تکفیرها
نمایند و اگر تکلیف این است همه مسلمین باید از هم تبری کنند بجهة آنکه
کم کسیست که از معصیت پاک باشد حال صاحبان تقوی خود انصاف دهند
که اگر اینها بجهة عملیست که از آنها دیده اند این طور شق عصای مسلمین کرده
و عباد و بلاد را بتزلزل انداخت و زنها را از شوهرها و پدرها را از فرزندها
و خواهرها را از خواهرها و آشناها را از آشناها جدا کرد برای آنکه
شیخ یا سید را نعوذ بالله یک روزی ما دیده ایم که عملی خلاف ظاهر
شرع از ایشان سر زده این طور باید کرد نعوذ بالله اگر فقیهی یک
روزی معصیتی کرده و یک کسی فهمیده باید کل شاگردهای او و آشنایان
و دوستان او را گشت که فلان فقیه معصیتی کرده پس این که نیست
چرا که هیچ عاقلی در هیچ مذهبی این طور نمیکند و بمعصیت برادری خون او را
حلال نمی کند و او را کافر نمیدانند و حال آنکه دوست و دشمن نیست

کسی که عمل گروهی از ایشان دیده باشد و همه علمای سابق که شنیدی همه
آن بزرگوار را تمجید و تعظیم از باب علم و تقوی کرده اند بلکه ایشان مشهورند
بکثرت زهد و ورع و تقوی در پیش همه کس و اگر از باب آنکه خلقی از خلقهای
ایشان بد بود نعوذ بالله باز مورد این دشمنی کردن و عباد و بلاد را فاسد
ساختن نیست چنانکه در عمل دانستی و آگهی که اگر عداوت برای اخلاق
بود چنانکه غالب عداوتهای دنیا برای اخلاق است نه اعمال مثلاً کسی که طالب
ریاست شود لامحاله کسی دیگر او را خوش ندارد و کسی متکبر شود متکبر دیگر او را
دوست نمی دارد و کسیکه حریص باشد حریص دیگر او را نمی خواهد و همچنین
غالباً نزاع دنیا بر سر اخلاق است پس اولاً صاحبان تقوی نبایستی که
که چنین نزاعی با کسی بکنند که تو چرا حریصی یا چرا طالب ریاست داری
زیرا که با حریص حریص و با متکبر متکبر دشمن میشود و صاحبان تقوی
نبایستی این طور عداوتها بکنند بر فرض آنکه سلب تقوی از خود کرده
اقرار کنند که ما مردم دنیاییم اما با کدام دین می سازد که از برای
دو روزهٔ دنیا و این ریاستهای دو روزهٔ دنیا عباد و بلاد را فاسد کنند

وایمان

وایمان چندین هزار نفس را بگیرد و مردم را از حق منع کند بجهة آنکه در یک ولایتی
سه روز مرافعهٔ آنجا را او بکند یا در مجالس او بالا نشیند یا آنکه اول او دست
بشوید و طعام او پیش تر بخورد یا مردم آنده یا آن شهر حرمت باو بیشتر گذارند
این مروت است که این خلاف را بجهة این امرهای جزئی در میان مسلمانان
بیندازند بلکه کسانی را که هنوز در رحمها در اند و در صلب پدر آنها را هم ضایع
بگذارند و گمراه کنند و مذهب شیعه که رشک مذهبهای عالم است تفریق
کنند و ما بین علما و جهال این بحثهای جاهلانه افتد برای آنکه در یزد یا فلان شهر
او را یک روز یا دو روز آقا بگویند و برای دو روز که میداند نفس دیگر زنده
ست یا نیست تا روز قیامت این آشوب را در میان مسلمانان بیندازد
و خونها باین واسطه ریخته شود و مالها تلف گردد و خانوادهای کهنه ویران
آید و عداوتها برپا شود و اعزه ذلیل و اذله عزیز گردند و مومنین کافر خوانده
شوند و کافرین مومن باین جهة که دو روز باحتمالی که کسی او را آقا گویند آنهم
مانعی از جائی دیگر آیا پیدا بشود یا نه یا آنکه چرا فلان کس بالای دست
من نشست یا چرا فلان کس بمن سلام نکرد آیا بعضی اخلاق کسی که فی المثل

بدباشد باید با دین و ایمان سایر مسلمین باین طور سلوک کنند و حال آنکه موافق
و مخالف در زهد و تقوی و وارستگی ایشان احدی سخن ندارد و تا حال کسی
این بحث را بایشان نکرده که صاحب زهد و ورع و تقوی نبوده اند از آنها
گذشتیم انصاف بدهید گیرم که برای عمل یا خلق ایشان این فتنه را
انگیخته اند حال که بیست سال از فوت شیخ و دو سال از فوت سید گذشته است
عداوت بچه حد که بعد از فوت کسی دست بر ندارند و بار فتنه در مابین عباد
و بلاد اندازند و آن کسانیکه در اصلاب پدران و ارحام مادران اند گمراه و ضایع
کنند که شیخ یا سید نعوذ بالله یک روزی کسی دیده که یک معصیتی کرده
یا خلق بدی داشته از کدام دین است که این قدر عداوت کنند
اگر خلق بدی بود گذشت و مردند و رفتند و دنیا را باین ها گذاشتند
تا کی و تا چند و انگهی باین سر حد که ربع مسکون را چنانکه شنیدی فاسد کنند
حال بنظر عبرت نظری کنید که دو سلطان بر سر ملک باهم نزاع می کنند
و دو هزار نفس از طرفین کشته می شوند فساد دیش در اسلام بقدر
اینها هست آن دو پادشاه که نزاع می کنند نهایت بر سر دنیا دعوا

میکنند

می کنند و چند روز زیست و می گذرد و بعد از مردن یا صلح کردن ایشان
این فتنه می خوابد و این فتنه در حیات و ممات ایشان باقی مانده است
و هر کس هم که تازه بدنیا می آید و بشعور میرسد این فتنه باو هم میرسد و این
شقاق و نفاق تا روز قیامت میماند و بدعوی این دو سلطان شق عصای
ایمان نمیشود و بفتنه اینها بنای دین و ایمان از هم میپاشد تا کی بدین
بی اعتنائی می کنید و این امر را کوچک می شمارید و الا که هفتاد هزار مرتبه
این فتنه عظیم تر از فتنه و قتال سلم و تور و فارس و روم است قصه و فتنه
آنها گذشته و با یمان کسی دخل نداشته و این فتنه دین شیعه را بر هم زده
و ربع مسکون را متغیر کرده آخر برای چه برای حب دنیاست یا برای دین
اگر حب دنیاست تا کی و تا چند و چه قدر اگر برای دین است که خود میدانند
که کسی که معصیت کند متدین عقوبت آنرا از سایر مسلمین و کسانیکه از اصلاب
یا ارحام می آیند بدنیا نباید بکشند انصاف دهید و به بینید که ظلم سلاطین
وجود قاطعان طریق و جمیع اهل دنیا و فتنه ایشان مساوی این فتنه
میشود و گناهان ایشان مساوی این گناه می شود آنها نهایت ظلم بر

برنفس خود کردند و مال جمعی را بردند و جمعی را کشتند آنها که مال ایشان را بردند
یا کشته شدند در دار دنیا متضرر شدند و در آخرت درجات رفیعه تحصیل کردند
و گناهان ایشان آمرزیده شد و اما صاحبان این فتنه دنیای مردم را
فاسد کردند و جان و مال مردم را تلف کردند و تا روز قیامت هم چنین خلاف
و نفاق و شقاق برپاست و علاوه بر این در قیامت هم ایمان از ایشان
برطرف می شود و مخلد در آتش جهنم میگردند حال انصاف دهید که ضرر
سلاطین جور بلکه سلاطین سنی و فرنگ به اسلام بیشتر است یا ضرر
این جماعت که این فرقه را انداخته اند و رایت این خلاف را افراخته و اینرا
که عرض کردم بعینه حضرت صادق علیه السلام فرمودند در حدیثی که امام
حسن عسکری علیه السلام روایت می فرماید و چون حدیث شریفیست
خوش دارم که جمیع آنرا فارسی کنم تا همه کس بفهمد شخصی بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض کرد که عوام یهود را که توریة نخوانده بودند و تقلید
علمای خود میکردند از چه خداوند مذمت فرموده است و نه اینکه عوام ما هم
تقلید علمای خود می کنند و خبر از قرآن ندارند پس اگر برای یهود

جایز نبود

جایز نبود که تقلید علمای خود کنند باید جایز نباشد که عوام ما هم تقلید علمای
ما کنند پس حضرت فرمودند که در یک صورة مثل همند و نباید تقلید کنند و از یک
صورت مثل هم نیستند و جایز است تقلید کنند اما آن صورت که مثل همند
پس عوام ما را هم خدا مذمت کرده است چنانچه یهود انرا مذمت فرموده است
و اما آن صورت که مثل هم نیستند و مثل ندارند سائل عرض کرد یا ابن رسول الله
بیان فرمایید حضرت فرمودند عوام یهود علمای خود را بدروغ گویی فاشاش
و خوردن حرام و رشوه و تغییر دادن حکم خدا بسبب واسطه شدن مردم
و شفاعت کردن و عنایتها و ساختگیها شناختند و دانستند که علمای ایشان
تعصب کشند بحدی که بسبب تعصب دست از دین خود بر میدارند و بواسطه
تعصب حکم بناحق میکنند و دانستند که علمای ایشان مرتکب معصیت می شوند
و میدانستند که هر که انکار آنها را بکند فاسق است و جایز نیست باور کردن
فتوای او و با وجود این بگفته آنها عمل کردند لهذا خدا آنها را مذمت کرده و همچنین
می باشند عوام امت ما هر گاه بشناسند از فقهای این امت فسق ظاهر
و عصبیت شدید و حرص بر مال دنیا و حرام آن و هلاک کردن هر کس که

که بعصبیت او را میخواهند ضایع کنند اگرچه مستحق کرامت باشد و نیکی بر آن
کسی که تعصب او را می کنند اگرچه مستحق خوار کردن باشد پس هر کس از عوام
ما این اعمال را از علمای خود ببیند و با وجود این تقلید آنها کنند و دین خود را
از ایشان بگیرد ایشان هم مثل یهودی باشند اما آن فقیه که نگاه دارنده
نفس خود باشد و خلاف هوا و هوس خود کند و اطاعت مولای خود فرماید
پس بر عوام جایز است که تقلید او کنند و صاحب این صفات نیستند مگر
بعضی از فقهای شیعه نه همه آنها و اما کسیکه مرتکب کارهای قبیح و فاحش شود
مثل سنیان پس روایت آنها را قبول مکنید بسبب آنکه اختلاف در میان علمای
شیعه بسیار شده است اینست که فاسقان حدیثی می شنوند و آن را تغییر میدهند
و در جای خود نمی گذارند بجهة نافهمی ایشان و بعضی دیگر هم هستند که عمداً
دروغ بر ما می بندند بجهة تحصیل دنیا که ایشان را بجهنم خواهد برد خدا
و بعضی دیگر هم ناصبی میباشند در باطن و نمی توانند علانیه عیب
جوئی ما کنند بعضی از احادیث و علمای ما را یاد میگیرند که رئیس شیعه شوند
و در نزد سایر ناصبیان ظاهری خوار می شوند پس آنقدری که یاد گرفته اند

برابر آن

برابر آن دروغ بر آن می افزایند که ما از آن دروغها بیزاریم و شیعیان ما که از حقیقت
آن خبر ندارند و از راه تسلیم امر ما آن را قبول میکنند بخیال آنکه آن علم ماست
و حدیث ماست پس گمراه شدند آن ناصبیان باطنی و گمراه کردند باقی شیعیان
ما را و ضرر ایشان بر ضعفای شیعه بیشتر است از ضرر لشکر یزید بر امام حسین
علیه السلام و اصحاب او بجهة آنکه لشکر یزید جان و مال امام حسین و اصحابش را
گرفتند و در آخرت صاحب درجات شدند بجهة آنکه شهید شدند و این علمای
بد که ناصبی هستند و خود را چنان نموده اند که دوست ما و دشمن دشمنان
ما هستند شک و شبهه داخل دلهای ضعیفان شیعه می کنند و گمراه می کنند
ایشان را و از راه راست ایشان را باز میدارند پس لامحاله هر کس از
شیعیان ما که خدا بداند که طالب حق است و دین خود را میخواهد که نگاه دارد
و امام خود را میخواهد بزرگ کند خدا او را نمی گذارد در دست این خودستان
کافر بماند و مومنی را از برای او میرساند که او را براه راست هدایت کند
و توفیق باو میدهد که قبول کند از آن مومن و دنیا و آخرت او را معمور
می کند و لعنت دنیا و آخرت را خدا بر آن عالم ناصبی قرار خواهد داد

تمام شد حدیث شریف و شما را بخدا که درین حدیث شریف بعبرت نظر
کنید و ببینید که همه علما تصدیق این حدیث را می کنند یا نه و همچنین حدیثی
دیگر بحضرت امیر علیه السلام عرض کردند که کیست بهترین خلق خدا بعد از ائمه
هدی فرمودند علما اگر خوب باشند عرض کردند که کیست بدترین خلق
خدا بعد از شیطان و فرعون و نمرود و بعد از غاصبان حق شما فرمودند علما
اگر بد باشند و باطل را ظاهر کنند و حق را بپوشانند خدا در شان ایشان
فرموده اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون الا الذين تابوا
یعنی ایشان را خدا لعنت می کند و همه لعنت کنندگان هم ایشان را
لعنت می کنند مگر آنان که توبه کنند درین حدیث هم نظری کنید و قدر
هر کس را بدانید و دوست میدارم که حدیثی هم از حضرت امام زین العابدین
عرض کنم تا طالبان حق بر بصیرت باشند حضرت سجاد فرمودند که هرگاه
مردی را ببینید که طور خوشی دارد و آرام است و کلام خود را طول میدهد
و در حرکات خود فروتنی میکند پس آرام باشید مغرور نکند شما را که چه
بسیار کسی که عاجز است از تحصیل دنیا و مرتکب حرام شدن بجهة ضعف

بنیه و خواری خود و ترس دلش دین را دام خود قرار داده دائما مردم را
بدام می اندازد بظاهر خود و اگر بتواند کار حرامی بکند می کند و اگر از
مال حرام پرهیز کند پس آرام باشید گول نزند شما را بجهة آنکه شهوتهای
خلق مختلف است چه بسیار کسی که از مال حرام می گذرد و اعمال شنیعه
دیگر می کند و اگر دیدید که عمل شنیع هم نمی کند هشیار باشید گول نزند شما را
و ببینید که عقل او چه طور است زیرا که چه بسیار کسی که آن کارها را ترک
می کند ولی نادانست و از نادانی خرابیهای دیگر می کند و اگر دیدید عقل او
هم مبین است هشیار باشید و گول مخورید تا ببینید که عقل را تابع هوا
و هوس کرده یا هوا و هوس را تابع عقل کرده و ببینید چه طور است ریاست
باطل میخواهد یا نمی خواهد بجهة آنکه بسیاری از مردم که از دنیا و اموال
و لذتها همه دست بر میدارند برای ریاست و لذت ریاست را از هر چیزی
بیشتر میدانند پس همه را بجهة ریاست ترک می کند پس حلال میکند حرام
خدا را و حرام می کند حلال خدا را هیچ باک ندارد که از دینش چیزی
ضایع شود اگر ریاستش برجا باشد پس آنها جماعتی هستند که خدا بر ایشان

غضب کرده و لعنت فرموده است و از برای ایشان مهیا کرده عذاب خوار کننده را
و لکن مرد خوب کسی است که هوای خود را تابع امر خدا کرده باشد و قوت خود را
در راه رضای خدا خرج کند بر حق باشد و ذلیل خوشتر دارد که باطل باشد
و عزیز و میداند که زحمت دنیا کم است و او را بنعمت ابدی میرساند در خانهٔ آخرت
بسیاری خوشی دنیا اگر متابعت هوا و هوس کند او را بعذاب پاینده
می کشاند پس او مرد است و خوب مرد است پس باو متمسک شوید و بدو
اقتدا کنید و او را وسیله مابین خود و خدا قرار دهید که دعای او رد نمی شود
و طلب او ضرر نمی کند پس در این حدیث شریف نظری کارید و عبرتی بگیرید
و فکر دین خود کنید حضرت امیر علیه السلام فرمودند که ملاها دو نوع اند
یکی ملائی که بعلم خود عمل میکند نجات می یابد و یکی ملائی که علم خود را ترک
می کند هلاک میشود و اهل جهنم متاذی میشوند بگند آن ملائیکه علم خود را
ترک کرده باشد و فرمودند که پشت مرا در دنیا دو نفر شکستند یکی مرد یکه
زبانش عالم است و خودش فاسق و دیگر مرد یکه نادانست و عابد آن
یک فسق خود را بزبان خود پنهان می کند و این یک نادانی خود را

بعبادت خود ظاهر می کند پس بپرهیزید از فاسق دانا و عابد نادان که آن دو فتنه
هر دو مفتون هستند پس بترسید که شنیدم که پیغمبر فرمودند که هلاک امت بر دست
منافقی است که زبانش داناست و روزی دیگر فرمودند که در جهنم آسیابی است
که آرد میکند آن آیا نمی پرسید که آرد آن چیست عرض کردند بفرمایید فرمودند علمای
فاجر و قاریان فاسق و جابران ظالم و وزیران خائن و معرفان کاذب و در حدیث
دیگر فرمودند که هر گاه عالم را دوست دنیا دیدید باو در دین خود خاطر جمع
مشوید و بگویید که او دین ما را می باید چرا که هر دوستی دوست خود را می خواهد
و او دوست دنیاست بالجمله این حدیث را ذکر کردم تا بدانی که غیر حدیث غرض
نکردم و ضرر کسانیکه این فرقت را در مذهب شیعه انداخته اند بیشتر است در اسلام
از ضرر پادشاه جابری که لشکر بکشد بر سر شهری از شهرهای شیعه که اهل آن
همه سادات علوی باشند و جمیع مردان آنها را قتل کند و مال آنها را تاراج
کند و زن و بچه آنها را اسیر کند و خانهای آنها را خراب کند زیرا که آن وقت
آن سادات مقتولین و آن اسیران به بهشت جاوید خواهند رفت و اضعاف آنچه از دنیا
از ایشان تلف شده خواهند یافت و اما کسانیکه بواسطهٔ این فتنه گمراه می شوند

خسر الدنیا والآخرة میشوند چرا که در دنیا مورد غضبهای الهی خواهند شد
چنانکه بعد خواهی شنید که چه بلاها باین واسطه نازل شد و مردم نمیدانند که از کجا
خوردند و در آخرت داخل جهنم شوند بجهة آنکه در دین خود شکاک و حیران شدند
و مثل عذاب اینها همه بر آن جماعت است که بندگان خدا را شکاک و حیران کردند
و از راه انداختند اندکی تأمل کنید و ببینید که این فتنه را کسی انداخته که بر طریقه
علمای سابق رفته و در دین موافق ضرورت اسلام کرده یا کسی که مخالفت
علمای سابق میکند و خلاف ضرورت اسلام میگوید و بدیهی است که کسی که
مخالفت علمای سابق می کند و خلاف ضرورت اسلام می گوید آن سبب فتنه
شده و این عقوبتها که عرض شد برای اوست حال بعبرت نظری کنید این همه
علمای شیعه از کرمان و یزد و خراسان و کاشان و اصفهان و طهران و قم و کرمانشاه
و همدان و عراق عرب و همه اهل ایران و عربستان که تقلید این علما کردند
و همه تصدیق شیخ نمودند و ما هم که تصدیق شیخ کرده ایم و موافق علمای شیعه
حرکت نموده و بقول آنها عمل کرده ایم پس ما بشیوه علما حرکت کرده و بطریقه
کل شیعه که همه در عصر آنها بوده اند و تقلید آنها کرده عمل کرده ایم پس کسیکه

شیخ و سید و تلامذه ایشان را که بر طریقه ایشان هستند و بیزار از طریقه غیر
ایشان کافر داند نه آنکه او مخالف علمای شیعه و عوام ایشان عمل کرده است
و نه اینکه این فتنه را او راست آورده نهایت ما بعد از فتنه راست کردن
آنها ثابت می کنیم که آنها خلاف می کنند و قلوب شیعیان را نگاه می داریم
که هر کس که در عالم ذر قبول ولایت کرده ثابت بماند و اما عقاید ما را هم که موافق
ضرورت اسلام است در فصل سابق خواندی و شنیدی و فهمیدی پس کسیکه
این طریقه را کفر داند و از آن بیزاری جوید نه آنکه او از ضرورت اسلام رو
گردان شده است و پشت بحق کرده و نه آنکه او سبب برگردانیدن مردم
شده است از راه خدا و نه آنکه او شق عصای مسلمین کرده است و نه آنکه او
مستحق آن صفتهاست که گفتم و نه آنکه او صاحب آن گناهانست که شمردم
ابداً تا حال سیرت علما چنین نبوده که عالمی که متمسک بکتاب خدا و سنت
رسول و ائمه علیهم السلام شود او را این طور یاد کنند فیا سبحان الله بر روی
منابر مشایخ ما فریاد کردند با علا صوت خود و فریاد کردیم با علا صوت خود
و این عقاید را که عرض شد ذکر کردیم و فریاد کردیم که حضرات آنچه از ما می شنوید

اگر برای آن پنج دلیل داریم حق است و بشنوید و اگر نیاوردیم از ما مشنوید و بدانید
که آن حرف بی اصل است و از شما توقع نداریم که بی این پنج دلیل حرف ما را
قبول کنید اول آیه صریحی از کتاب خدا که همه ملاها تصدیق کنند که معنی آیه چنین
است و دوم حدیث صریح صحیحی از ائمه علیهم السلام بطوریکه همه ملاها بگویند
که این حدیث صحیح و صریح است سیم دلیل عقلی که علمای شما همه قبول کنند
که همین طور است و غیر از این نیست چهارم مثلی از عالم که آن چیز را بچشم
خود ببینید و آن مطلب را بچشم مشاهده کنید پنجم آن حرف را بطوری
بیان کنم که با ضرورت اسلام و آنچه مسلمین در کوچه و بازار و مساجد خود
می گویند درست باشد و مخالفت نداشته باشد حال ای شنوندگان
و ای خوانندگان شما را بحق خدا و بحق رسول و ائمه هدی علیهم السلام
قسم میدهم که انصاف دهید و از چشم اسلام بنگرید که این از اسلام است
که مردی که این طور ادعا کند و بر سر منبر فریاد زند با این کلام کسی کلام او را
گوش نداده و نشنیده تکفیر او کنند و بیزاری از او جویند و مردم را از نزد
او منع کنند و اتباع او را کافر دانند و در هر بلد ایشان را قتل و غارت و خوار

و اخراج بلد کنند خدا در قرآن می فرماید و اذ اخذنا میثاقکم
لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم
و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً
منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان
و ان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم
أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک
منکم الا خزی فی الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب
و ما الله بغافل عما تعملون یعنی یاد کنید وقتی را که عهد از شما گرفتیم
در عالم ذر یا بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله که خون خود را نریزید و هم
دیگر را اخراج نکنید از شهرهای خود پس اقرار کردند و حال آنکه شما
میکردند پس شما می کشید خود را و اخراج می کنید پاره را از شهرهاشان
و اعانت هم می کنید در بدی کردن و تعدی نمودن بر آنها و اگر اسیران
بیایند پس شما آنها را میخرید و حرام است بر شما اخراج آن طایفه
آیا ایمان ببعضی آیه های قرآن می آورید و کفر ببعضی دیگر میورزید

پس چیست جزای کسی که این کارها را بکند از شما مگر رسوائی در دنیا و روز قیامت
بر می گردند ببدتر عذابی و خدا غافل نیست از آنچه شما می کنید حال بعبرت
نظری کن که هر گروهی که فتوی بقتل مؤمنی میدهند بلکه در بعضی بلاد می کشند
و در بعضی بلاد اخراج بلد میکنند از اهل این آیه هستند یا نیستند و اگر
می گوئی فتوی نمیدهند درین فصلهای بعد خواهی شنید که فتوها میدهند
و اگر میگوئی شیخیه مؤمن نیستند کسی که اعتقادش این باشد که شیخیه
و اطاعت جمیع علمای شیعه کرده باشد چنانکه دیدی و آنها اعتقادش را
از کتاب و سنت و دلیل عقل و مثل آفاق و انفس و اجماع مسلمین بیرون آورده
باشد مؤمن نیست پس مؤمن کیست حال آنها اهل این آیه اند و آنها
سبب فتنه شده اند در میان مسلمین یا ما آنها مخالف علما شده اند یا ما آنها
خلاف ضرورت رفته اند یا ما با وجود اینها همه که دیدی و شنیدی اسم
خود را بر سر ما می گذارند از راه عوام فریبی و دنیا داری و صفات خود را
نسبت بما میدهند از راه تلبیس و عوام بیچاره که همیشه قرارشان این بود
که چشمشان بدهن علما بود و گوششان بسخن ایشان حیران و سرگردان

مانده اند

مانده اند می بینند که همه با هم مختلف و همه تکفیر هم می کنند و همه یکدیگر را نسبت
بخلاف ضرورت اسلام میدهند پس ریسمان ایشان بسر دوش
خودشان افتاده راست را از چپ گم کرده اند نه کتاب خدا را می فهمند نه
سنت رسول را ادراک می کنند این یکی میگوید حق با منست آن یکی میگوید
حق با من است و بیچاره عوام را در شک و شبهه انداخته اند و اگر اینها دست
از دنیا داری بر میداشتند و تصدیق حق میکردند و همه متفق می شدند عوام
همه مطمئن شده براه خود میرفتند پس هوش خود را جمع کن و دشمن دین را
از دوست دین بشناس و حال که کارت بخود افتاده کوشش در باره
دین خود بکن و عبث دین خود را بکسی مده و دین خود را از مال خود عزیزتر
بدار چنانکه مال خود را بکسی نخواهی داد تا از و خاطر جمع نباشی و امانت داریش
یقین نکنی همچنین دین خود را بکسی مده تا او را بشناسی و بدانیکه او دزد
دین نیست آنگاه پیروی او کن چنانکه در احادیث پیش دانستی و میدانی
که اگر طالب دین حق باشی و از حق چشم نپوشی و در دل خود غرض و مرضی
نداشته باشی امر بر تو مشتبه نشود و هر دو نام را از هم تمیز دهی

چرا که خدا بر خود لازم کرده در حکمت که امر مفسد را آشکار کند تا همه کس فساد
او را بشناسد و اگر میروند دانسته براه باطل روند و حق را نیز آشکار کند
تا همه کس حقیقت آن را بشناسد و اگر انکار می کنند دانسته انکار کرده باشند
از این است که میفرماید لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة تا آنکه
هلاک شود هر که میشود از آشکار او زنده شود هر که زنده می شود از آشکار
و امر بر کسی مشتبه نماند و خدا می فرماید ان الله لا یصلح عمل المفسدین یعنی خدا
کار مفسد را اصلاح نمی کند و امر او را فاسد میسازد تا فساد او آشکار شود
و در جای دیگر میفرماید و کان حقاً علینا نصر المؤمنین یعنی یاری مؤمنین بر ما ست
الی غیر ذالک از آیات و اخبار پس اگر طالب حق باشی خدا حق و باطل را
بتو می شناساند چنانکه در آخر حدیثی که در اول فصل ذکر کردیم گذشت
پس قدری تأمل کن و در این چند فصل که بعد ذکر می کنیم و بفهم که اصل خلاف
چگونه پیدا شد و چگونه معامله کردند و چگونه معامله می کنند تا حق و باطل را
بفهمی   در منشأ این خلاف که روز اول چگونه افتاده و سبب چبود
بدانکه آن ایام که شیخ جلیل در کرمانشاه تشریف داشتند و بطور زیارت

بعتبات

بعتبات تشریف میبردند احدی از علما و طلاب کربلا و مقدسین در بارهٔ ایشان
حرفی نداشتند و همگی تعظیم و تکریم ایشان مینمودند بطوریکه پیش شنیدی
که همه اجماع بر حقیت آن جناب داشتند و بر همان نهج بودند تا آنکه آنجناب
بعتبات عالیات مشرف شدند در آخر عمر و در سن پیری بامید آنکه
در آن ارض اقدس اجل حتمی ایشان برسد و در آنجا مدفون شوند قصد بماندن کردند
پس از آنکه ایشان بنای توطن در کربلا گذاردند و چندی ماندند و مردم اقبال
بایشان کردند و از هر جا مسائل آوردند و اجوبه شافیه کافیه نوشتند و علما
و طلاب هم بدرس ایشان حاضر شدند و مطالب عالیه شنیدند و قلوب شیعیان
بفضایل خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله روشن شد جمعی از طلاب و اهل
شقاق و نفاق که از طینت آل محمد علیهم السلام نبودند از استماع آن سخنها
و دانستن آنکه حال آنجناب مدنی شده است و این رشته سری دراز
دارد و امر فضایل آل محمد علیهم السلام شیوع خواهد گرفت و ایشان
چیزی از این علوم نمیدانستند و بالطبع جاهل میخواهد که علم نبوده باشد
و دشمن عالم است که حقیقة علم دارد چنانکه این عداوت در اهل هر صنفی

آشکار است ویافتند که باین واسطه احتمال میرود که بنای ریاست ایشان
منهدم گردد وآن دخلها که از اطراف برای ایشان میرسید نقصان پذیرد
وحال آنکه نسبت آن بزرگوار بمال دنیا وحب جاه نسبت انسان بود بجیفهٔ گندیده
واحتمال نمیرفت که ایشان طلب دنیا وجاه کنند ولکن طبع آن جماعت
بالذات ازین مطلب خائف بود جمع شدند در نزد جناب آقا سید مهدی
وامر را برایشان مشتبه کردند ونسبتهای باطل بآن بزرگوار دادند وبعضی
عبارات را ساختند ودر خدمت جناب آقا سید مهدی عرض کردند که این
مذهب شیخ است وایشان هم از کثرت سادگی وعدم انس بشیخ جلیل وکم
رسیدن ایشان بخدمت آن بزرگوار امر برایشان مشتبه شد وگوش
بسخنهای آنها دادند وخرده خرده گفتند در مجالس ومحافل که امر شیخ بر من
مشتبه شد وباین واسطه اهل شقاق ونفاق غیبت شیخ جلیل را وتهمت
برایشان را حلال دانستند وایشان هم گوش دادند چرا که آن منافقین
که از شدت نفاق خود را ثقات اظهار کرده بودند آن خبرها را برای آنجناب
نقل کردند وایشان هم غافل شدند از آنکه شهادت در غیاب مدعی علیه مسموع

نیست وآنگهی شهادت کسانی که از علم شیخ بیخبرند در علم او سخنی گویند یا تمیز حق
وباطل دهند واین بدیهی است که شاهد در آنچه شهادت میدهد باید آگاهی داشته
باشد نمی بینی که شهادت عامی قبول نیست که بگوید فلانکس فقیه ومجتهد نیست
یا هست وباید از اهل خبره باشد تا شهادت او قبول آید پس آنها که بوی
حکمت بمشام عقلشان نرسیده چگونه شهادت ایشان معتبر بود باری
جمعی از مقدسین قوم شهادت در خدمت جناب آقا سید مهدی دادند
وایشان هم غافل از مسائل شدند وشهادت آنها را در غیاب مدعی علیه شنیدند
وآنگهی در چیزی که نه خود ونه شهود از اهل خبرهٔ آن بودند بهر حال چون
این شهادات داده شد وجناب سید فرمودند که امر بر من مشتبه شد جهرا
اطرافیان باب غیبت وتکفیر وتهمت بر شیخ را مفتوح کردند وحال آنکه مغفور
جنت مکان آقا سید علی باجماع علما اعلم از ایشان بودند وایشان چنانکه
شنیدی اقرار فرموده بودند که من کلام شیخ را نمی فهمم وقسمهای غلاظ وشداد
خوردند وشیخ را برادر روحانی ودوست صمدانی نامیدند وجناب آقا سید
مهدی که عشری از معشار مرحوم آقا سید علی در علم نبودند بلکه تفقه نمی کرد

ومی گفت من احتیاط می کنم واجتهاد نمی کنم وبواسطهٔ خرابی چشم سالها
تارک علم بودند ودرس وبحث نمی کردند واز مطالعه کتب علمی وامانده بودند
چنانکه کل اهل کربلا میدانند بلکه غالب طلاب که مجاور بودند در آنجا وحال
در سایر بلاد ند این مطلب را میدانند که ایشان تارک علم بودند خلاصه ایشان
چنین کردند وامر برایشان مشتبه شد واظهار اشتباه کردند وسیرت
والد ماجد را فراموش کردند وسیرت کل علمای بلاد شیعه را از یاد بردند
ودر هر مجلس فرمودند که امر شیخ بر من مشتبه شده است وحال آنکه نهایت
امر آنست که برایشان مشتبه شد بمردم دیگر چه باری همین که ایشان آقا
زاده بودند وچنین گفتند ومردم عوام که عادت کرده بودند که از آن خانواده
علم اخذ میکردند وهمیشه علما وفضلا از آن خانواده برخاسته بود ومرجع
خاص وعام بود از ایشان پی گرفتند وهمه جا گفتند که امر شیخ بر آقا مشتبه
شده است ومعلوم است که تا چیزی نباشد بر آقا امر مشتبه نمی شود
وآن مفسدین هم جری بر تهمت وافترا شدند وخرده خرده ماده غلیظ شد
واز کثرت گفت وشنید خودشان وجری شدن مردم خرده خرده امر

بهتانها بتواتر

امر بهتانها بتواتر انجامید وسرکار آقا بنای اعراض تام گذاردند وغافل شدند
که این تواتر از همان کلمهٔ اول سرکار آقا برخاست وکلمهٔ اول سرکار آقا هم
از قول همان دو سه نفر مفسد صادر شد خرده خرده اعراض بطول انجامید
وندانستند که عاقبت آن بکجا می انجامد واینکه آنولایت مرجع خواص وعوام است
از اطراف بلاد وخانهٔ ایشان مرجع کل انام وهمین که از آنجا اینگونه
سخن بر آید خرده خرده امر انتشاری پیدا می کند باری با غفلت ایشان اینها
کردند وکردند آنچه کردند وندانستند که چه کردند خرده خرده مفسدین شهرت
دادند در میان عوام که شیخ احمد را سرکار آقا کافر میدانند وجمعی از عوام هم
که بآن مقدسین اعتماد داشتند وتقدس را در مکر وخدعه گمان کرده بودند
باور کردند وچون سؤال میکردند که بچه سبب شیخ کافر شده است
جواب میدادند که سرکار آقا فرموده اند وچون از سرکار آقا می پرسیدند
تمجمجی میفرمودند تا آنکه مردم بسبب آن تمجمج در شبههٔ قوی افتادند ودر اضطراب
شدید ماندند وکسانیکه در دل ایشان مرضی بود اسباب برای آن امر را
یافتند وهمه در میان مردم افتاد تا آنکه آخر مجلسی منعقد کردند شبی در خانهٔ

یکی از مفسدین بلاد و عباد و خواستند سجلی تمام کنند بر آنکه شیخ احمد کافر است
وجمعی از اهل امراض و اغراض در مجلس جمع شدند پس چون در آن مجلس سخن را
ابراز دادند ناگاه زلزلهٔ شدیدی واقع شد و جماعت ایشان را پریشان کرد
قبل از آن شب ابدا هیچکس از معمّرین و پیران آن مرز و بوم زلزله در کربلا
ندیده بودند و کسی حکایت نکرده بود و چون خواستند که آن عالم ربانی و فاضل
صمدانی را تکفیر کنند زلزله واقع شد و جمع آنها را متفرق کرد الحمد لله رب العالمین
و همین زلزله در عراق عرب گرامی بود از آن بزرگوار اگر چشم عبرت بین
کسی میداشت باری بکام خود نرسیدند و مع ذالک متنبه نشدند و از ضلالت
و جهالت خود دست برنداشتند و ضلالت و جهالت خود را در دل عوام
کالانعام و زنان جهال داخل کردند و این فتنه بود از خداوند عالم تا مؤمن
و منافق از هم تمیز یابد چنانکه خداوند عالم میفرماید الٓمٓ اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ
یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ یعنی آیا مردم گمان می کنند که ما ایشان را
وا گذاریم که بگویند ایمان آوردیم و ایشان آزمایش نشوند باری آن مفسدین
دست از فتنه خود برنداشتند حتی آنکه یکی از آنها که خدا نیامرزد او را رفت

وکتابی

وکتابی نوشت و جمیع مذهبهای ملحدان و کافران و گمراهان و زندیقان و صوفیان
و غالیان و اهل تفویض و نصاری را در آن کتاب نوشت و سر آنرا با اسم شیخ
جلیل کرد و عصرها مجلسی میآراست و مردم جمع می شدند و آن کتاب را بر مردم
می خواند و می گفت این عقاید شیخ احمد است پس آن مردم احمق از هر طرف
مجلس صدا بلعن و طعن بلند می کردند و بیزاری از شیخ می جستند و حال
آنکه آن بزرگوار در درسها و موعظها و کتابهای خود دایم در صدد ابطال آن
حرفها بود و مذاهب آنها را باطل میفرمودند و بنیان مذاهب نصاری
و حکمت فلاسفه را آن بزرگوار منهدم فرمود و همه مذاهب باطله را در علم
چنان واضح البطلان نمود که بر طالبی مخفی نماند و با وجود این آن اخابیث طعن و
نسبتها بآن بزرگوار دادند نمیدانم در کدام مذهب این گونه حرکات جایز است
و چگونه کسیکه عرقی از اسلام در تن او باشد اینطور با علمای ربانی و فضلای
صمدانی و مؤسسین اسلام و ماسکین بزمام قلوب انام سلوک میکند بعبرت
نظری کنید نه اینکه اینگونه نسبتها قدح علمای سابق است که آن بزرگوار را
تصدیق کردند و همه تبرک باجازهٔ او جستند نه اینکه این اضلال مسلمین است

نه اینکه این عمل بدتر از عمل لشکر یزید است لشکر یزید کسی را گمراه نکردند و خدمت
اصحاب امام علیه السلام را نگرفتند و اینها دنیا و آخرت مردم را
ضایع کردند و همه را گمراه کردند و تا قیام قائم عجل الله فرجه مردم را مضطرب
و متحیر ساختند و ببین که کسی که تصدیق این مفسدین بکند و عمل ایشان را
تقویت نماید و بعد از ایشان فتنه ایشان را قوی کند و آتش ایشان را
مشتعل سازد و آنچه آنها نکرده اند هم دیگر این بکند آیا چگونه است و ضرر او
بر اسلام و مسلمین چه قدر است این بود سبب حدوث این فرقه در میان
مذهب شیعه و تعجب مکن از حدوث این حادثه بواسطه چهار پنج نفری که چرا
بعد از فوت پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز اسباب فتنه چهار پنج نفری
بودند مثل ابوبکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن و ابو عبیده جراح لعنهم الله این
چند منافق بهم شدند در سقیفه بنی ساعده و توطئه غصب خلافت
کردند بعد رئیس خزرج با ایشان بیعت کرد طایفه او دیدند که او بیعت
کرد بمقتضای الناس علی دین ملوکهم آنها هم هجوم کرده بیعت کردند
رئیس اوس دید که خزرج که هم کفو ایشان بودند بیعت کردند گفتند

که خزرج

که خزرج بیعت کنند ما چرا نکنیم و فوراً ذلیل شویم آنها هم بیعت کردند خرده
خرده فتنه عالمگیر شد بحدیکه حالا شیعه صد یک سنی نمیشود و همچنین آن روز
رئیس این داستان دو سه نفر منافق بودند و خرده خرده کار بجائی رسید
که عالمگیر شد و جمیع بلاد حالا دو فرقه شده اند اگر یک نفر حاکم ولایتی از راه صحیح
دشمن شیخ نشود غالب رعیت و ارباب طمع آنها هم اظهار عداوت می کنند
و غیبتها و تهمتها را مباح می کنند و در هر مجلسی اساس فتنه را راست می کنند
اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذالک اللهم العنهم جمیعا
باری این چند کلمه را هم در این فصل از برای مبدأ این فساد نوشتم و حجة خدا
آشکار کردم فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ   در محنت و ابتلای شیخ
جلیل و مولای نبیل بواسطه این خلق منکوس و منافقین منحوس بدانکه اول
محنتهای ایشان که حقیقة اعظم از همه محنتها بود برای ایشان معاشرت
با این خلق بود چرا که محبوب ترین امور عالم در نزد ایشان خلوت
و انزوا و تفکر کردن در ملکوت آسمان و زمین و آثار قدرت خدا بود و ایشان
تا توانستند در میان خلق نیامدند و از دنیا و مال و جاه دنیا اجتناب

فرمودند و قریب به پنجاه سال در گوشهٔ انزوا نشستند و بسیاری از عمر خود را
در بیابانها و کوهها و گوشهها گذرانیدند و احب چیزها در نزد ایشان نماز بود
در بیابانها و تفکر در آسمانها و زمین و ریاضتهای شرعیه بسیار دشوار میکشیدند
تا آنکه خداوند عالم از حکمتهای بالغهٔ خود قدری اسباب دنیا برای ایشان فراهم
آورد آنرا با یکی از مؤمنان بلاد خود مواسات فرمودند و نصف کردند حتی آنکه
کفش را که دو زوج داشتند زوجی را بآن مؤمن دادند و گویا دو دفعه تمام مال
خود را مواسات فرمودند باز از برای ایشان مال بسیار جمع شد روزی
زنهای خود را امر فرمودند که در اوطاق رفتند و فقرا را طلبیدند و امر فرمودند
که جمیع مال خود را بر شما مباح کردم همه را ببرید و شما را بر خود ایثار کردم
بمقتضای قوله تعالی وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ تا آنکه قفیری
از مال دنیا برای خود نگذاشتند تا شبی امام عصر عجل الله فرجه را در خواب
دیدند که فرمودند چرا مال خود را متفرق کردی ما بجهت مصلحتی این اسباب را
برای تو مهیا کردیم و بعد از این ما از برای تو اسباب می‌فرستیم آنها را
متفرق مکن و نگاه دار و چون بیدار شدند خداوند عالم از جائی که هیچ گمان

نبود

نبود برای ایشان اسباب حاضر کرد و یوماً فیوماً از جاهای بی‌گمان اسباب دنیا
از برای ایشان میرسید و چیزهای نفیس هر کس از برای ایشان بهدیه می‌آورد
تا آنکه شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواب دیدند که فرمودند که باید بروی
و علم خود را که بتو انعام کرده‌ایم در میان خلق آشکار کنی که مذاهب باطله در عالم
شیوع گرفته است و باید بروی و آن باطلها را براندازی چون بیدار شدند
بسیار از این خواب غمگین گردیدند که باید صبر بر مکابدهٔ اعتزال [ابدال] و معاشرت ارذال
کنند با خود خیال کردند که متوسل میشوم بحضرت امیر علیه السلام که حلال مشکلات
که این خدمت را از عهدهٔ من بردارید و متوسل شده خوابیدند حضرت امیر را
در خواب دیدند که فرمودند آنچه جناب رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند گزیری
نیست باز اندوهگین از خواب برآمدند و با خود اندیشیدند که شفیع میکنم حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام را متوسل شدند و خوابیدند در خواب دیدند حضرت
امام حسن را که فرمودند آنچه جد و پدرم علیهما السلام فرموده‌اند از آن چاره نیست
و باید بروی و امر را بانجام برسانی باز غمناک از خواب بیدار شدند با خود
گفتند که شفیع جمیع خلایق حضرت امام حسین علیه السلام است و همه امر عالم بواسطهٔ

ایشان بانجام میرسد متوسل بایشان می شوم شاید ایشان چاره برای من
بفرمایند باز در خواب دیدند حضرت امام حسین علیه السلام را که فرمودند که آنچه
جد و پدر و برادر بزرگوارانم فرمودند تخلف ندارد و چاره از آن نیست باید بروی
و امر را بانجام رسانی و دین را اصلاح کنی باز پریشان و حیران از خواب
بیدار شدند و دیگر نمیدانم که بهریک هریک از ائمه علیهم السلام اینطور ملتجی شدند
و این خواب را شنیدند یا آنکه بعد بهمان حضرت صاحب عصر علیه السلام
متوسل شدند خلاصه باز ایشان را در خواب دیدند و ایشان هم فرمودند که آنچه
اجداد طاهرین ما فرموده اند همان است و گریزی (از آن) نیست باید بروی و امر را بانجام
رسانی و تحریف غالین و دعوی مبطلین و کلمات جاهلین را برطرف کنی خلاصه
اجازه باو عطا فرمودند بهر همه ائمه علیهم السلام که امر تو ممضی و حکم تو نافذ
برو و امر را بمردم برسان این بود که آن بزرگوار محنت معاشرت خلق را
برخود گذاشتند و صدمات این منافقین بر خود هموار کردند و در میان
خلق علم و امر خود را آشکار کردند و همین بود که یکی از اشباه علما در بارهٔ
ایشان حرف میزد برای او پیغام دادند که از من ساکت شو و الا دست

خود را داخل میکنم و جمیع امور شما را فاسد و باطل میکنم و آن مانند علما نکرد
و ساکت نشد و آن بزرگوار هم کرد آنچه کرد و جمیع بطلان آنها را
آشکار فرمود چنانکه می بینید که بطلان امر آنها در نظر خواص و عوام مؤمنین
آشکار شده است مگر در چشم بعضی از کوران صاحب غرض خلاصه این
اول محنت و اعظم محنت ایشان بود و این محنت را درک می کند کسی که
آنکه محبوبی داشته باشد که جان از برای او بدهد و جمعی او را از وصال او
منع کنند او می داند که بر ایشان چه گذشته است یقولون ان
الموت صعب و انما مفارقة الاحباب والله اصعب باری و دیگر از جمله محنتهای
ایشان بود که بعد از صدمه معاشرت از ایشان قبول نکردند بلکه تکفیر
ایشان کردند و بر ایشان ذکر کردند و باز اینکه انکار فضایل آل محمد علیهم السلام
کردند و مردم را از اقرار بفضایل باز داشتند چرا که ایشان چیزی را
از خود می گفتند و فضل کسی دیگر را ذکر می کردند بلکه آل محمد علیهم السلام را
و فضل ایشان را می فرمودند و انکار فضایل و اضلال امت و شق عصای
مسلمین بسی بر ایشان صعب بود که راضی بر همه محنت خود می شدند و لکن

برخود هموار نمی توانستند کرد و محنت دیگر آنکه آن مجلس را برپا کردند و آن
کتابت را نوشتند و هر روز در آن مجلس جهنم آئین میخواندند و ایشانرا
لعن و طعن می نمودند و محنت دیگر آنکه بهر کس میرسیدند آن منافقین میدیدند
که طبع او از چه بیشتر منافرت دارد همان را نسبت بآن بزرگوار می دادند
تا او خوب وحشت کند و از محض قلب و طبع ایشان را تکفیر کند پس یکی می گفتند
که شیخ جمیع علمای اولین و آخرین را از مفید اعلی الله مقامه تا آقا سید علی رفع
شانه همه را بد میداند و طریقهٔ کل مجتهدین و علما را طریقهٔ ضلالت می داند و خلاف
اجماع کل علما می گوید و بعضی دیگر می گفتند که شیخ در امیرالمؤمنین علیه السلام
غلو کرده است و علی را خالق و رازق و محیی و ممیت میداند و کل خلق را مفوض
بعلی علیه السلام و از مفوضه لعنهم الله می باشد و بعضی دیگر می گفتند که شیخ
گفته است که کل ضمیرهای قرآن بعلی برمیگردد و گفته که وقتیکه می گوئی ایاک
نعبد و ایاک نستعین باید علی را قصد کنی و بگوئی که ای علی ترا عبادت میکنم و از تو
یاری میجویم و بعضی می گفتند که شیخ بمعاد جسمانی قائل نیست و می گوید که بدنها
باخرت نمیاید و مرده ها زنده نمی شوند و بعضی میگفتند که شیخ می گوید امام حسین

بجهة

شهید نشده است و بر مردم مشتبه شده است و امثال این مزخرفات را که هر عاقلی
و هر سفیهی از آنها تبری می کند و میداند که اینها زندقه و کفر است بآن عالم ربانی
و فاضل صمدانی و نور سبحانی نسبت میدادند و هر چند آن بزرگوار در مجالس
و محافل میفرمودند ای قوم من از این عقاید بیزارم و هرگز من اینها را ننوشته ام
و نگفته ام و عقاید من عقاید مسلمین است و بیزاری میجویم از هر اعتقادی که مخالف
اجماع و ضرورت شیعیان باشد و عقاید خود را بطوریکه سابق عرض کردم
در فصلی بخصوصه بیان میفرمودند و می فرمودند این عقاید من از خدا بترسید
و شق عصای مسلمین مکنید و تفریق در میان شیعیان میندازید کسی از ایشان
نمی پذیرفت بالاخره می گفتند که شیخ در دلش غیر از این سخنهاست خدایا میدانم
که اینها علم غیب داشتند یا از طریقهٔ اسلام است که کسی که اقرار کند بشنوند
و بگویند که تو در دل غیر اینها اعتقاد داری آیا نخوانده اند قول خدای تعالی
که میفرماید و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحیوة الدنیا
و اما اگر این باب مفتوح شود که کسی بگوید که تو مؤمن نیستی کار بکجا خواهد انجامید
و کسی بعد از این چگونه می تواند اثبات ایمان کند و خلاف مذهبی می تواند

مسلمان شود آیا باید وحی از آسمان بیاورد که من مسلمم یا باید انبیا و اولیا را بیاورد
که شهادت دهند یا از سایر مردم که علم غیب دارند باید شاهدی بیاورد یا باید
قسم بخورد و آن وقت بگویند که تو در دل مؤمن نیستی قسم تو چه اعتبار
دارد بهرحال خدا امید است که انقدر از حرکات لغو این اشباه مسلمین دلگیر شده‌ام
که رغبت بر رد تجسس آنها ندارم زیرا که کسیکه امری بر او مشتبه شده باشد
باید برای او دلیل آورد تا حق برایش آشکار شود و کسیکه حق را علانیه انکار
میکند دلیل با وچه نفع دارد معجزهٔ پیغمبری با بوجهل و ابولهب چه سود کرد باری
محنت دیگر آن بزرگوار اینکه با آنکه کربلای معلا محل اجتماع زوار از اطراف
عالم هم می‌آمدند فتنهٔ ایشان در همه عالم منتشر شد و هر کس از زوار که می‌آمدند
پیش از او میرفتند و اول او را دیدن میکردند و او را تحذیر از رسیدن
خدمت شیخ میکردند و آن ترهات کفرآمیز را باو می‌گفتند باز اکتفا نکردند
و بنای نوشتن باطراف را گذاردند که شیخ احمد کافر است نعوذ بالله
و عقایدش اینهاست و جمیع مسلمین بلاد را هم مشوش کردند و دل کل
مردم ایران را بشبهه انداختند مگر جمعی از مؤمنین خالصین را که شبهه

مشتبهین

مشتبهین متزلزل نمی‌شدند و هر وقت که تعجب کنی که چه چگونه چند نفر آدم اینهمه
فتنه برپا کردند تفکر کن در صدر اول که چگونه چهار پنج نفر آدم این همه
فتنه را انداختند که تا آخر الزمان طول خواهد کشید و جمیع اسلام را ضایع
کردند سهل است کسانی را که در اصلاب رجال و ارحام نساء اند خراب کردند
و محنت دیگر که باینها اکتفا نکردند کتاب شیخ را که در آن ذم خلفا بود برداشتند
و بردند نزد پاشای بغداد ناصبی کافر متعصب و گفتند ببین شیخ احمد مذمت
خلفا را کرده و قدح در ابی بکر و عمر و عثمان میکند آه آه قلم اینجا رسید و بشکست
ببینید که هیچ شیعه این عمل میکند و سعایت شیعهٔ دیگر و آنهم عالمی را که همه
علما اجماع بر حقیت او کرده اند در نزد پاشای سنی ناصبی مذمت میکند که او
بد عمر را گفته است آیا فردا جواب امیرالمؤمنین را چه می‌دهند نه اینکه پشت اسلام
باین عمل شکستند نه اینکه کمر دین را باین واسطه شکستند آیا رکنی از اسلام
در بدن چنین اشخاص هست و ببین که در آن کتاب چه نوشته بود
و ایشان چه طور امری را بردند بدست سنی دادند و آن حکایت حسن این
است و آن روایت اینست که سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب معالم الزلفی

نقل می کند که متوکل شبی ابن دیک الجن فرستاد و دیک الجن حدس زد که این وقت
شب نخواسته مرا مگر اینکه میخواهد از فضایل علی علیه السلام از من سؤال کند
و اگر به پرسد و بگویم از راه عداوت من و آهل مرا خواهد کشت پس غسل کرده
کافور بخود زد و وصیت بکسان خود کرد و رفت و بر متوکل داخل شد و دید تنها
نشسته است و شمعی پیش روی اوست دیک الجن را مرخص کرد که بنشین بعد گفت
از تو میپرسم معنی شعرت را اگر راست گفتی یک بدرهٔ طلا بتو دهم و الا گردنت را
بزنم پرسید کدام شعر متوکل گفت آنکه گفتهٔ اصبحت جم بلابل الصبر یعنی صبح می کنم
و حال آنکه اضطراب سینه ام بسیار شده و ابیت مطویا علی جمر و شام میکنم
گویا آتش در دلم میباشد ان یجب یوما حل فیه دمی و اگر بروز دهم ریخته گردد خونم
و ان کتمت یضیق به صدری و اگر بپوشم تنگ می شود سینه ام چه قصد کرده
از این شعر و چه چیز است که سینه ترا تنگ کرده دیک الجن گفت یا امیر المؤمنین
اگر امانم دهی راست بگویم گفت امان دادم ترا و اذیت نمیکنم گفت دلم تنگ شده است
از آنچه بر علی ابن ابیطالب گذشته است و از آنکه با و اذیت کرده متوکل گفت
چه میگوئی دربارهٔ یزید دیک الجن گفت جسر و نجس و کافر و ملعون است متوکل

گفت

گفت اگر شاهدی از قولش بیاوردی سرت را بردارم دیک الجن گفت که یزید
وقتیکه سر امام حسین علیه السلام را نزد او گذاردند گفت لیت اشیاخی ببدر
شهدوا یعنی کاش بزرگان من که در بدر با پیغمبر جنگ کردند و کشته شدند
میدیدند وقعة الخزرج مع وقع الاسل جنگ طایفه خزرج را با افتادن تیرها و نیزها
لاهلوا و استهلوا فرحا هر آینه از خوشحالی فریاد و غوغا می کردند ثم قالوا
یا یزید لا تشل پس میگفتند ای یزید دست توشل نشود لست من خندف ان لم
انتقم از نسل خندف نباشم اگر انتقام نکشم من بنی احمد ما کان فعل از اولاد
احمد که آن کارها کرده لعبت هاشم بالملک فلا بازی کرده باشم در مملکت
خبر جاء ولا وحی نزل نه خبری از آسمان آمده و نه وحی نازل شده و از این
اشعار پیغمبر را اراده کرده است و منکر وحی شده است که بر پیغمبر نازل شده باشد
متوکل گفت خدا او را لعنت کند از کجا این کفر را فرا گرفته و در این مذهب باطل
بقول که اعتماد کرده دیک الجن گفت پدرش معویه متوکل غضب کرد و گفت
خدا دهنت را بشکند و بلای ترا سخت کند معویه کاتب وحی بود و خال المؤمنین
اگر بدین مدعا شاهدی از قول او نیاوردی سرت را از بدن جدا کنم دیک الجن

گفت وقتی که معویه محتضر بود زنش پیش او آمد و گفت بعد از تو شوهر نخواهم کرد پس
معویه رو بزنش کرد و گفت اذا مت یا بنت الحمیر فانکحی وقتی که من مردم ای دختر
عایشه شوهر کن فلیس لنا بعد الممات تلاقیا که بعد از مردن با یکدیگر ملاقات نمیکنیم
فان کنت قد اخبرت عن مبعث لنا و اگر بتو خبر داده اند که قیامتی برای ما هست
احادیث لهو یجعل القلب قاسیا حرفهای غفلت است و دل را قساوت میدهد
متوکل گفت خدا معویه را لعنت کند از قول که گرفته و برای که اعتماد کرده است
دیک الجن گفت برای عمر خطاب پس متوکل غضب کرد غضب شدیدی و گفت
اگر شاهدی از کلام عمر نیاوردی ترا می کشم دیک الجن گفت عمر روزی شراب
خورد و زنی پیش او آمد و او را نهی کرد از شراب خوردن و او را ترسانید
از خدا پس عمر این ابیات را خواند ایوعدنی الاله بشرب خمر آیا میترساند خدا
مرا بشراب خمر وانهی الان عن ماء و تمر و مرا نهی می کنند از آب و خرما که شراب
ساخته ام ابعث ثم حشر ثم نشر آیا مردم زنده می شوند و پراکنده می شوند
در قیامت حدیث خرافات یا ام عمر حرفهای خرافت است ایمادر عمر
پس متوکل گفت بقول که گرفته است عمر و برای که اعتماد کرده است

دیک الجن گفت بقول ابوبکر پس متوکل برافروخت از شدت غضب و رگهای
گردنش باد کرد و گفت اگر شاهدی از کلامش آوردی خوب والا ترا گردن زنم
دیک الجن گفت روزی از روزهای ماه مبارک رمضان ابوبکر شراب خورد پس
زنی نزد او آمد و گفت محمد صلی الله علیه و آله مباح کرده خون کسی را که روزه
ماه مبارک رمضان را بخورد بخصوص اگر شرب خمر کرده باشد پس ابوبکر
این ابیات را انشا کرد ذرینا نصطبح یا ام بکر بگذار تا صبوحی بزنیم ایمادر بکر
فان الموت نقب عن هشام مرگ راهی است که هشام رفته و نقب عن ابیک
و کان قوما و راهی است از پدرت و مرد بزرگی بود شدید الباس فی شرب
المدام سخت تسلط داشت در شرب خمر و یخبرنا ابن کبشه سوف یحیی و خبر
میدهد محمد صلی الله علیه و آله که عما قریب زنده می شود و کیف حیوة اشلاء
وهام و چگونه زنده می شود اعضای پخته و سرهای پوسیده الا مبلغ الرحمن
عنی آیا کسی هست که از من بخدا برساند بانی تارک شهر الصیام من ترک
کرده ام ماه روزه را و تارک کلما اوحی الینا و ترک کرده ام هر چه گفته است
محمد من خاریف الکلام محمد از کلامهای خوش صورت فقل الله یمنعنی شرابا

بخدا بگو که شراب را از من ببرد فقل الله یمنعنی طعاما و بگو بخدا که طعام را از من ببرد
ولکن الحکیم رای حمیرا و لکن محمد صلی الله علیه و آله حکیم بود و جمعی را خر دید
فالجمها فقاهت فی اللجام ایشان را افسار کرد و آنها هم گمراه شدند در افسار پس
چون متوکل اینها را شنید بدره زر با و انعام کرده او را مرخص کرد و گفت برو
بسلامت تمام شد روایت حال بنظر عبرت نظری کارید آیا کسیکه کی
از ایمان در دلش باشد و حفظ و حمایت دین شیعه را بخواهد و بر خون و مال
شیعه ترحم کند این حکایت را می برد بداود پاشای سنی نشان بدهد حال آنکه
در مذهب سنی خون کسیکه اینگونه حرفها بگوید حلال است نه اینکه داود پاشا
می گفت که این مردار علماست وقتی که علمای ایشان چنین نویسند باقی
شیعه معلوم است که چه چیزها خواهند گفت شمارا بخدا انصاف دهید متوکل
بهتر بود یا اینها متوکل یک بدره زر هم داد و دیگ ابحر را نبرد در ملاء عام
رسوا کند که تو قدح مشایخ و سب خلفا کرده و ترا اذیت باید کرد و اینها شنیده
که نگردند انصاف دهید و قدری بر حال ما ترحم کنید که چگونه بر دست ناصب گرفتار
شده ایم که نه بر اسلام ترحم می کنند و نه بر مسلمین و نه بر عالم و نه بر جاهل

ودرهمان

و در همان ایام داود پاشا خالوی شیخ جلیل و مولای نبیل شیخ جعفر را که شیخ
یونس نام داشت و بتهمت جزئی کشته بود این کتاب را که میدید و می شنید
چه میکرد و دیگر ورقی ساخته بودند نشان داود پاشا دادند که شیخ میگوید که علی
خالق و رازق و محیی و ممیت است انصاف دهید که سنی که خلافت بلافصل
علی را نتواند شنید چگونه این حرف را طاقت آورد که بشنود البته این کس کافر
تر از همه کافران و خون و مال و عیال او را مباح میداند حال ببین که متوکل بهتر
بود یا اینها ببین این ضرر بکجا رسید و عقدۀ دل داود پاشا کی باز شد همین
عقده در دلش بود تا بالاخره بچند ماهی فاصله میر آخور خود را فرستاد
و کربلا را محاصره کرد و کربلا یازده ماه محصور بود و قحط شدید افتاد و آنچه نقل کردند
دوازده هزار گلوله توپ و قنباره بکربلا زد و کفش کن مقدس حضرت
امام حسین ع را خراب کرد و گلوله از شبکه قبه مطهره داخل قبه و حرم شد و بجا
بآدمی خورد و بسیاری از خانهای کربلا را خراب کرد و جمع کثیری کشته
شدند ببین که فتنه چه می کند و خون و مال اهل مسلمین را چه قدر ضایع کرد
باری همین که اینحکایت آن کتاب را بداود پاشا نمودند و بشیخ رسید بسیار

بسیار دلگیر شده دیدند که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست بمقتضای ففروا الی الله
فرار بر قرار اختیار کردند و رو بمکهٔ معظمه رفتند با آنکه چیزی نداشتند لکن
قدری اسباب داشتند و قدری اسباب زنانه همه را فروختند و چنانکه سید الشهدا
در مدینه که مهاجر ایشان بود نتوانستند تاب بیاورند و فرمودند که بنی امیه مال
خوردند صبر کردم عرض مرا دشنام دادند صبر کردم خون مرا خواستند
فرار کردم و بسوی بیت الله با اهل و عیال رفتند همچنین آن بزرگوار مادام
که کار بر شتم عرض و تضییع مال بود صبر کردند وقتی که کار بجان رسید اسباب
خود را فروختند و با اهل و عیال و فرزندان و پسران و دختران بسفر مکه رفتند
شاید که از دست بقایای بنی امیه نجات یابند و همه جا رفتند تا به منزلی مدینه
رسیدند منزلی که آنرا مدینه می نامند آنجا بواسطهٔ باد سام روح پر فتوح
ایشان از این عالم تنگ بفضای عالم باقی رحلت فرمودند حج بیت الله سماوی را
که بیت المعمور است به بیت الله ارضی اختیار نمودند پس از مردن آن
بزرگوار با دل پر هم و غم از رفتار این خلق منکوس رخنه و فتوری در اسلام
پیدا شد که نهایت ندارد و مردم ندانستند که از کجا خوردند و این مصائب

ازکجا

از کجا بایشان رسید در همان سال ضعفی بمذهب شیعه رسید که هرگز نرسیده
بود و آن حکایت غلبهٔ طایفهٔ روسیه بود بر بلاد شیعه در همان سال خون مسلمین
در آن دعوا بلا انحصار ریخته شد و هفت کرور از دولت شیعه یک دفعه واصل
دولت روس آمد علاوه بر آنچه صرف جهاد کردند و از اموال و اعراض و اهل
و عیال ایشان تلف شد و بلاد ایشان خراب گردید و بدین واسطه روسیه
بر دولت روم هم که صورت اسلام داشتند غالب شدند و بسیاری از بلاد
ایشان را گرفتند و رسم و رویه و لباس و سیرت خود را در بلاد مسلمین شیوع
دادند و احکام خود را نافذ و جاری ساختند و داود پاشا بر کربلا مستولی شد
و یازده ماه بطوریکه شنیدی محاصره کرد و قحط انداخت و علمای بسیار
در همان سال تلف شدند و طلاب و علما که بجهاد رفته بودند همه خوار شدند
چه در عراق و چه در آذربایجان و چنان ذلت بر اسلام چه روم و چه ایران
روی داد که بر احدی مخفی نیست و بعد از مدتی قلیل بنای طاعون در عراق عرب
و عجم شد و شط بغداد طغیان کرد و خانها را خراب ساخت و طاعون در کربلا
و نجف و کاظمین و بغداد و کرمانشاه و طهران و مازندران و سایر بلاد چنان

افتاد که در بعضی از آن بلاد ثلث مردم را باقی گذاشت و همه هلاک شدند باری
چگویم کردند و ندانستند که چه کردند و از کجا خوردند و بخیال ایشان که
بهمان شیخ بد کردند به بین بدی آنها بکجا رسید این است معنی آنکه روایت
شده است که اگر عالمی بمیرد رخنه در اسلام می افتد که هرگز سد نمی شود باری
این مجملی بود از مصایب شیخ جلیل که بحسب صورت اسمی داشت و میتوان
ذکر کرد و اما آن مصایب جزئیه که ذکرش در لفظ بی عظم و اثرش در دل
عظیم است که نهایت نداشت و هر کسی میداند که آن مصایب که در لفظ کوچک است
و اثری بزرگ دارد چگونه چیزها ست مثل اشارات و کنایات و حرکات و سکنات
و الفاظ چند که از پاره اشخاص ناشی میشود که خبر میدهد از حقد و حسد عظیم و انسان
از دیدنش متألم می شود و هنگام تعبیر در دل سامع عظمی ندارد و این قبیل مصائب
آن بزرگوار نهایت ندارد

در ابتلاهای سید جلیل بعد از شیخ بزرگوار

بدانکه پس از آنکه شیخ جلیل بجوار رحمت ایزدی رفت معاندین چنان پنداشتند
که نور خدا خاموش شد   از عالم برطرف گردید و این مصایب
که بر اسلام وارد آمد چندی بخود مشغول بودند تا آنکه دیدند که روز بروز این

نور روز افزون در تزاید است و خورده خورده حاملی باز برای آن علم لدنی
پیدا شد دو مرتبه احقاد ایشان بمقتضای لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه بحرکت
در آمد و عنان اذیت بجانب سید جلیل منصرف کردند و از هر طرف سخنی
راندند تا آنکه پیغام کردند بآن بزرگوار که این نشر علوم شیخ را موقوف کن
که مردم گمراه می شوند آن بزرگوار در جواب فرمودند که اگر علمی که در آن بحث از معرفت
خدا و صفات و اسماء و افعالش و از معرفت انبیا و رسل و اولیا و فضایل ایشان
می شود اسلام نیست پس بنای اسلام بر چیست و خلق برای چه خلق شده اند
و پیغمبران بچه مبعوث شده اند و خدا خلق را خلق نکرده مگر برای معرفت اگر شما
از لفظ حکمت متنفرید که خدا در قرآن حکمت را مدح کرده و اگر از معنی آن متنفرید
که معنی آن معرفت خدا و رسول و ائمه و مبداء و معاد و سیاست النفس است
و اگر از جهة آنست که بعضی گمراهان حکمت خوانده و نوشته اند بعضی گمراهان
هم فقه خوانده اند و نوشته و این سبب ترک نمی شود بالاخره گفتند که ما ترا
نهی میکنیم از حکمت بجهة آنکه بطریقه شیخ رفته و بمذهب او اعتقاد کرده در جواب
فرمودند که این بحث شما بر جمیع علمای شیعه که معاصر آن بزرگوار بودند

وارد می آید این بود که همه اتفاق بر جلالت شأن آن بزرگوار نموده بودند و چه
نقصی بر من وارد می آید اگر شهادت این علما را قبول کرده باشم و حال آنکه خود
در سفر و حضر و شب و روز در خدمت آن بزرگوار بودم و بجز حق از و ندیدم و نشنیدم
پس اگر من تقلید کنم آن همه عالم عامل و فاضل کامل را می گذارم و اطاعت یکنفر
بیخبر کنم و اگر اجتهاد کنم خود آن بزرگوار را مشاهده کردم و حق را در او دیدم
در جواب گفتند که ما از شیخ فهمیدیم چیزی چند که علمای سابق نفهمیده بودند
ما مکلف بقول آنها نیستیم و این جواب بعینه قول آن جماعت بود که بریده اسلمی
با ایشان گفت که رسول الله علی را نصب کرد برای خلافت چرا او را گذاردید
و ابوبکر را گرفتید گفتند ما حاضر بودیم و تو غایب و حاضر می بیند چیزی چند را
که غایب نمی بیند و بعینه مثل آنست که شخصی سفر کرد و قاضی زن او را بدیگری
عقد کرد چون شوهر اول برگشت از قاضی سبب پرسید گفت شهادت دادند
که مرده گفت اینک من زنده ام قاضی گفت برو ای ملعون بر آن شهود
اوثق از تو بودند البته شهود ایجماعت از خود شیخ که انکار مر خرفات میفرمود
اوثق بوده است بالجمله آخر جناب سید استفسار فرمودند که شما از شیخ دیدید

وچه فهمیده

وچه فهمیده گفتند چهار عبارت در چهار مطلب یکی در معراج که حاصل آن بطور
فهم ما آنست که معراج جسمانی نبوده و دیگر در معاد که حاصل آن بطور فهم
ما آنست که معاد جسمانی نیست و ضرورت اسلام است که معاد و معراج جسمانیست
و دیگر در علم خدا که شیخ میگوید خدا دو علم دارد یکی علم ذاتی و یکی علم حادث
و آنچه ما می فهمیم لازم می آید که علم خدا حادث شود و پیشتر جاهل بوده باشد
و دیگر آنکه شیخ امام را علت فاعلی میداند و خالق و رازق می گوید و این
چهار مسئله خلاف ضرورت اسلامست و ازین جهة ما تو را از متابعت
او نهی میکنیم سید جلیل در جواب فرمودند که منکر معاد و معراج جسمانی کافر است و خدا
همیشه دانا بخلق بوده و هست و علم تازه استفاده نمی کند و خدا خود بوحدانیت
خود خالق و رازق و محیی و ممیت است و کسی وکیل و شریک او نیست و کننده
کارها اوست آیا از اسلام است که مردی تصریح کند بمطلب خود و شما بگوئید
مطلب دل تو غیر از اینست آخر شیخ حکیم بوده اصطلاح و لغتی دارد و شما
از اصطلاح و لغت او آگاه نیستید و بفهم خود این سخنان را معنی میکنید و ضروری
مسلمین است که بنوشته اعتبار نکنند و بقول انسان و اعتراف او بروند

وشما بنوشته نظر و بفهم خود معنی میکنید و کوشش بتصریح او نمیدهید و جمعی از
مسلمین را بدینواسطه تکفیر می کنید و شق عصای مسلمین می نمائید و شک
و شبهه تا قیام قائم عجل الله فرجه در دل عباد می اندازید و اهل بلاد را مضطرب
می سازید آیا جواب خدا را چه می دهید ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم
و انتم آخر الامم و اگر از شما بپرسد پیغمبر صلی الله علیه و آله که امتی را که بر طریقهای
مختلف بودند من سعی کردم و آنها را بر یک طریق مستقیم کردم و همه را اخوان
نمودم شما چرا باز ایشان را متفرق بر گردانیدید در جواب چه گوئید و اگر
امیر المؤمنین ع بر منبر وسیله بشما گوید که آیا خدا بشما اذن داد که تفریق میان
شیعه من اندازید یا از پیش خود کردید چه میگوئید مجملا ابدا بایشان سودی
نبخشید و کردند آنچه کردند و ندانستند که چه کردند و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون باین پیغامها اکتفا نکردند و مجلسی آراستند و روز جمعه
اول ماه رجب چندین هزار نفر جمع شدند از اهل عناد و لجاج که یکی مصداق
آن بزرگوار نبودند و سید جلیل را تنها و وحید بآن مجلس شدید بردند
و همه مستعد قتل آن سید جلیل که بمحض که آقایان حکم قتل دهند او را ریزریز

کنند در این

کنند در این اثنا مردی بآن بزرگوار رساند که ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک
فاخرج انی لک من الناصحین یعنی من از راه نصیحت میگویم اینها میخواهند
ترا بکشند بیرون رو و چگونه ممکن بود که از میان چندین هزار نفس مستعد بگریزد
و همگی با اسلحه خود که در زیر عباها مخفی داشتند ایستاده اند که بحکم آقایان جهاد
کنند و آن بزرگوار غریب و وحید در میان آن قوم عنید مانده و آقایان گوشه تا گوشه
مجلس را گرفته بودند و درهای آن مجلس رو بصحن مقدس باز می شد سید فرمودند
که چون داخل آن مجلس شدم دیدم آقایان همه پشت بقبه مطهر سید الشهداء ع
نشسته اند و ابدا اعتنائی بحضرت نکرده اند دانستم که ظفر با من است و من طوری که
پشت بقبه نشود نشستم چون مجلس مستقر شد سؤال کردم که این اجتماع از بهر
چیست و سبب این غوغا کیست آیا از من خلاف شرعی یا خلاف عرفی دیده اید
و خلاف ضرورت شنیده اید که میخواهید بر من ثابت و حدی جاری کنید
گفتند نه گفتم پس جهت این ازدحام چیست و مایه این فتنه کیست گفتند میخواهیم
از چند عبارت شیخ از تو سؤال کنیم که آن کفر است گفتم تا خود او زنده بود چرا
از او نپرسیدید و حال آنکه از شما خواهش کرد که هر بحثی که دارید با من بگوئید

وحال که او دار فانی را وداع کرده و عالم را بشما گذارده بحث با او می کنید و بشما
چه ضرر دارد که کافر باشد هر چه میخواهد واین مطلب محتاج باین آشوب
نیست اگر با خود من بحثی ندارید گفتند لابد این را باید از تو بپرسیم گفتم ضلال
که مرده باشند بسیارند چرا برای عبارت آنها اجماع میکنید گفتند شیخ
تابعان دارد میترسیم گمراه شوند گفتم آن مضلین دیگر هم تابعان دارند چرا
تابعان آنها را حاضر نمی کنید تا بطلان مذهب آنها را ثابت کنید گفتند
ترا گزیری نیست باید این عبارات را بیان کنی سید فرمودند انا لله وانا الیه
راجعون پس بیرون آوردند عبارتی از شیخ که ان الجسد العنصری لا یعود
گفتند بگو این عبارت کفر است یا نه سید فرمود بطوریکه من میفهمم و دین منزوم
کفر نیست ولکن شما که بحث دارید بگوئید جسد در لغت عرب چند معنی دارد گفتند
نمیدانیم سید فرمودند سبحان الله شما که معنی جسد را نمیدانید چگونه انکار
این عبارت میکنید بلکه یک معنی داشته باشد اگر بعود آن قایل شوید کافر
شوید گفتند ما فهم عوام را میخواهیم سید فرمودند فهم عوام چه دخل باین
مقام دارد و اگر هر چه عوام نفهمند باطل باشد پس باید همه مسائل اصول شما

باطل باشد چرا که عوام نمی فهمند گفتند حکماً باید بنویسی که این عبارت کفر است
سید فرمودند چه بسیار آیه قرآن که اگر بفهم ظاهر نگنی کفر می شود مثل آنکه
وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة و شک نیست که خدا در دنیا و آخرت هیچ یک
دیده نمی شود گفتند حکماً باید بنویسی سید هم نوشتند که این عبارت اگر بیانی نداشته
باشد و پیش و پس آنرا اگر کسی نگاه نکند و حذف نکرده باشند از اول و آخر
آن چیزی را بحسب فهم عوام کفر است چون این نوشته را گرفتند گفتند بیا
اجتهاد خود را ثابت کن چون صاحب مجلس که یکی از بزرگان کربلا بود این
قباحت را که از آقایان دید گفت قد تبین الرشد من الغی تا حال شما در اسلام
این مرد سخن داشتید حال که صحت اعتقادش واضح شد و اگر اجتهاد باید ثابت کرد
هر وقت شما اجتهاد خود را با جلاس ثابت کردید ما مجلس دیگر هم می آرائیم و اجتهاد
او را ثابت می کنیم و در این اثنا مؤذن اذان گفت برای ظهر و مجلس بهم خورد
و مراد خود نرسیدند و در اندک زمانی جمیع اهل حل و عقد آن مجلس تلف شدند
چون دیدند که باین طور نشد روزی در روضه حضرت عباس ع بار
اجماع کردند و علما را است نمودند و باتفاق خواستند که جناب سید را

از شهر اخراج کنند و مرحوم آقا سید مهدی بر منبر رفتند و مردم را تحریص
کردند باخراج سید و بهائیات اجتماع تشریف آوردند تا قریب دولت سرای
سید جلیل و بدون سبب ظاهری همانجا از هم پاشیدند و هر کس از
پی کار خود رفتند و آن بزرگوار در حال درس بودند هر که می آمد و میگفت
اینک جماعت رسید میفرمودند بنشین و می نشست تا آنکه چنان که شنیدی
از هم پاشیدند و محنت دیگر داستان علمای نجف است که در اول بر جناب
آقا سید مهدی رد میکردند و میگفتند که سید مهدی بر طریقه شرع حرکت
نکرده و این فتنه را باعث انداخته و خلاف ضرورت مسلمین کرده زیرا که
در دین ما بکاغذی اعتباری نیست و خلاف تصریح مؤمن نباید باو گمان
بد و سیما اگر شخص از اهل علم آن عالم نباشد و گاهی می گفتند که سید
مهدی در مزاج شریفشان مره سودا بهیجان آمده که چنین حرکات می کنند
و سالها باین روش بودند و هر وقت که بکربلا مشرف می شدند در خانه
جناب سید منزل میکردند و همیشه کتب و مصنفات سرکار سید را میدیدند
و تصدیق می کردند و بر فتاوی ایشان تصدیق می نمودند تا آنکه خرده

خرده ایشان هم بنای فتنه گذاردند و سبب آن شد که یکی از رفقای ما در کربلا خانه داشت
و فوت شد و سرکار سید را وصی خود کرد و صغار هم داشت جناب شیخ علی خلف
مرحوم مغفور شیخ جعفر از سرکار سید خواهش کرد که آنخانه را بمن بفروش
سید هم فروختند موعد وجه که رسید سید مطالبه فرمودند جناب شیخعلی فرمودند
که وجه این را از ما مگیر و اگر کسی مالی بیاورد که بفقرا بدهی از آن بابت بردار سید
در جواب فرمودند که کسی مالی از برای من نمی آورد و اگر فرضاً هم بیاورد بمصرف
خودش باید برسد و اینخانه مال صغیر است و من نمیتوانم بشما گذشت کنم و از خود
هم مالی ندارم بالاخره سرکار سید مطالبه فرمودند و ایشان خلاف توقعشان
بعمل آمد تا آنکه رنجش در خاطرشان پیدا شد رفتند بنجف و بنای اظهار رنجش
کردند و این باعث جرات اهل عناد و فساد گردید و جری بر غیبت و تهمت
در حضور ایشان شدند خرده خرده ایشان هم اظهار کراهت و احتیاط نمودند
و چون ممسکی نداشتند ناچار متمسک باین عبارت سید که در کتاب اخلاق
نوشته اند شدند و آن عبارت اینست که واعرض عن کتب القوم لاسیما
العامة العمیاء یعنی اعراض از کتب قوم بخصوص سنیان پس این عبارت را

در دست گرفتند و فریاد و فغان کردند که فلانکس منکر طریقهٔ مجتهدین شده است
و منکر کتاب و سنت گردیده و مخترع مذهب تازه شده است و این سخنان را در میان
مردم شهرت دادند و مردم را در وسواس و لوث التباس انداختند و دل
مردم را مشوش ساختند پس سرکار سید برای ایشان کاغذی نوشتند و اورا
متذکر کردند که تو همانی که این حرکات را بر سابقین انکار می کردی ترا چه شده
که عمل ایشان را پیش گرفتی و بعبارت کاغذی بنای تفریق را گذاردی جواب
نداد و بر همان عناد باقی ماند بعد سید آنفقره را شرحی نوشتند و پیش و پس آنرا
نوشتند و مطلب را بیان فرمودند و پیشش فرستادند اصلا نفع نکرد و غوغا
برپا ساخت و حال آنکه یکماه قبل از این غوغا در نهایت دوستی و خلطه
و آمیزش بود همین که بنجف رفت این اوضاع را برپا کرد بهر حال نمیدانم چه قاعده
و چه اصل در نظر ایشان ترجیح گرفت که عمل بقرطاس لازم شد و حال آنکه رویهٔ
علما آنست که اگر نهی از منکری خواهند بکنند اول باید در خفیه صاحب منکر را
بطلبند و او را هدایت کنند و اگر نشنید جهارا بگویند شاید خجالت بکشد اگر
نشنید تهدید بکنند شاید بترسد و اگر نشنید او را تعزیر کنند نمیدانم این چه

قاعده بود

قاعده بود که اقتضایش این بود که بمحض دیدن عبارتی در کتاب و عدم رجوع به پیش او
پس آن عبارت و عدم سؤال از صاحب آن عبارت شق عصای مسلمین
کنند و تفریق میان مؤمنین اندازند بهر حال بنای نوشتن باطراف گذارد
و بهر سمت کاغذ نوشت که من بهیچوجه جایز نمیدانم که کسی رجوع بسید کاظم
کند در هیچ امری از امور نه اصول و نه فروع و بنای ایذای آن بزرگوار را قولاً و فعلاً
گذاردند و مشغول اذیت اصحاب آن بزرگوار در اطراف شدند و عجبتر آنکه برادرش
که عدیل و مثیلش بود علانیه می گفت که من چیزی از سید ندیده ام و نشنیده ام
ولی برادرم فقیه جامع الشرایط است و حکم کرده است بعدم جواز اعتماد بسید
من هم حکم او را ممضی میدانم ببین چگونه حرفهای عوام فریبی میزنند حکومت وقتی
که مدعی و مدعی علیه در محضر حکم جمع شوند و اقامه بینه جرح و تعدیل شود آنگاه حکم کنند
کی برادرش راضی بحضور شد و ثانیا آنکه تا مردم می گفت من در شبهه می باشم
از امر فلانی چنین حکمی چنین امضائی می خواهد باری عقلا بنای ملامت حضرات
را گذاردند که شما باطراف بنویسید و اشاعه فاحشه برای مؤمنی بکنید و خود
آن مرد در بلاد شما باشد آخر از خود او دو کلمه بپرسید بلکه عبارت کتاب غلط

باشد بلکه مقصود او را نیافته باشید یا آنکه شاید مردی اشتباه کرده باشد و برگردد
چون حق بر او ظاهر شود بهیچوجه این بلا منتها سودی نکرد و ماده روز بروز غلیظ شد
و میدانستند که اگر مواجه اتفاق افتد ابدا راهی برای این فساد ندارند و آنکه جمیع
بلاد را بمراسلات خود پر کرده بودند حتی آنکه بهند نوشتند از آنجمله مضمون کاغذی که بهند
نوشته بودند و صورتش را آوردند این بود که سید کاظم رشتی از دین بیرون رفت
و از مذهب مسلمین خارج شد و جمیع علما از او اعراض کردند و جمیع مؤمنین از کیا
از تقلید او برگشتند پس واجب شد بر ما که شما را اعلام کنیم باینکه جایز نیست تقلید او
و اخذ مسئلة از مسائل دینیة از او پس هر کس چنین کاری کند خدا او را نخواهد آمرزید
و توبه او را قبول نخواهد کرد و چون مع لا ایات با اینگونه مراسلات پر کرده بودند دیگر
روی بازگشت نداشتند و صبر بر ملامت می کردند و بمضمون النار ولا العار عمل
فرمودند تا آنکه در عید غدیری سید جلیل بزیارت حضرت امیر علیه السلام مشرف
شدند روز دوم شخصی آمد که جناب شیخ میخواهد که یک مجلس با شما بنشیند و قول
شما را بشنود سرکار سید برسول فرمودند که مقصود شیخ ازین اجتماع چیست
قطع نایره فساد است یا زیادتی عناد عرض کرد قطع فساد را طالب است سید

آمدند

فرمودند که ما و شیخ مختلفیم یا متفق عرض کرد مختلف فرمودند هرگاه نشستیم مختلف
و برخیزیم مختلف و بگوید حق با من بود و من بگویم حق با من بود نه اینکه نزاع اعظم
خواهد شد و فتنه اکثر و آنوقت باطراف خواهد نوشت که با فلانی هم نشستم و قطع
عذر او را کردیم و ابطال طریقه او را کردیم اگر فی الحقیقه شیخ رفع فساد را میخواهد
حکمی در مابین قرار دهد و قرار میدهیم که هر کس را که حکم تصدیق کرد حق با او باشد
و من می نویسم که آنچه حکم حکم کند بر من لازم است که عمل کنم و مهر می کنم ایشان
هم بنویسند و مهر کنند و هر دو کاغذ را می دهیم بامینی مسلط که آنچه این حکم حکم کند
ما را بر آن بدارد تا مختلف نشینیم و متفق برخیزیم و نزاع برطرف شود یا من تابع
شما شوم یا شما تابع من شوید و حکم هم از اهل عراق نباشد که متهم بدوستی
من یا شما باشد بلکه از غیر اهل عراق باشد و نگویند که این امر میسر نیست بلکه همین
غدیر اینک علما از اطراف بلاد احسا و بحرین و جزایر آمده اند مثل عالم مجد
مسدد مؤید شیخ محمد آل عبد الجبار و مثل سید جلیل و عالم نبیل السید الطاهر
السید حسین ابن السید عبد القادر بحرانی و شیخ مجد و ولی مؤید مسدد شیخ
احمد ابن الشیخ خلف آل عصفور و غیر ایشان از علمای آن سامان که بزیارت

آمده اند نه متهم بمتابعت منند نه متهم بمتابعت شما و بکثرت علم و تقوی و انصاف
و تدین معروفند و نسبت ما و شما با ایشان علی السواست و مقبول القول
و مسموع الکلمه اند بلکه بلحاظ چند نسب ایشان بشما بیشتر است و من با وجود
این بحکومت ایشان راضیم شما هم راضی شده ایشان را حکم کنید خواه
با هم و خواه بعضی از ایشان باشد پس رسول جناب شیخعلی برگشت و خبر برد
و سید جلیل نیز رسولی فرستادند همراه آن رسول که تغییر و تحریفی ندهند و ایشان
باز راضی نشدند و گفتند اینها قابل حکومت نیستند نمیدانم این عبارتی که دست
آویز خود کرده بودند چه قدر غامض بود که این علمای اعلام از حل آن عاجز بودند
چون رسولان خبر آوردند سید فرمودند که اگر بحث شما در امور غیر ضروریست
که موجب کفر و حلیت غیبت و تهمت من نمیشود و اگر در امور ضروریست
پس چگونه این علما که همه صاحب تصنیف و تالیفند آن ضروری را نیافته اند
و حال آنکه ضروری آنست که عالم و جاهل و مرد و زن همه آن را یافته اند پس بر همه
کس معلوم شد که مراد جناب شیخ قطع فساد نیست و مقصود لجاج و عنادست
و مع ذالک شهرت دادند در یزد و زوار که از اطراف آمده بودند که ما نوزده نفر

رسول فرستادیم

رسول فرستادیم پیش سید کاظم که بمحضر حکومت حاضر شود و نیامد پس چون سید
جلیل اینحکایت را دیدند فرمودند تا در صحن مقدس حضرت امیر علیه السلام منبری
نصب کردند و وقت عصری که همه مردم در صحن مقدس بودند بر منبر برآمدند پس حمد
و ثنای خدا گفتند بعد فرمودند ایها الناس امروز روزیست که دو حرمت دارد
یکی حرمت غدیر و یکی حرمت جمعه و حرمتی دیگر دارد که در حضرت امیریم علیه السلام
و بعد خطبهٔ در کمال فصاحت و بلاغت انشا فرمودند و در آن خطبه فرمودند که ائمه
علیهم السلام وکلا و شرکای خدا نیستند و امور مفوض بایشان نیست و معراج جسم
شریف پیغمبر بود بلکه با لباسهای مبارک و نعلین ایشان و معاد بهمین ابدان
دنیویست و محسوس و ملموس است و خدا عالم بود بهمه چیز قبل از ایجاد آنها
و عالم بآنهاست بعد از ایجاد و انشاء آنها پیش خدا تفاوتی نمی کند اینست اعتقاد
صحیح و اعتقاد ما هم همین است و در کتب ما هم همین است و علمای بلد می بینم با من
نزاعی دارند اگر در خلاف اعتقاد با من نزاعی دارند من بیزارم از خلاف
این اعتقاد و از من طلب کردند که یکجا جمع شویم و مباحثه کنند من از ایشان
حکم خواستم تا نزاع رفع شود زیرا که نزاع رفع نمی شود مگر بوجود حکمی خارج

از عراق که متهم بدوستی من و ایشان نباشد و اینک علمای اطراف حاضرند من امروز
و فردا در ولایت شما هستم و حکم نیز حاضر است اگر حرفی دارند بسم الله و خطبه را
تمام کرده از منبر بزیر آمد و دیگر کسی پیش نیامد تا شام چون شام شد دو نفر تاجر
و یک نفر از طلاب آمدند که شیخعلی میخواهد با شما بنشیند و سخن بگوید جناب سید
همان جواب اول را دادند آن تاجر گفتند که پیش تو می نشینیم تو از خود کسی بفرست
که ما می ترسیم زیاده و نقصانی در کلام بشود پس جناب سید عالم کامل و فاضل عامل
جناب آقای مؤتمن ملا حسن شهیر بکوهر را فرستادند و فرمودند شیخ را مخیر کن
میان سه امر اول حضور و اجتماع بشرط وجود حکم بطوریکه گفته ام و اگر این را قبول نکرد
بگو فلانی میگوید که از این دو قسم بیرون نیست که یا امر من بر تو مشتبه شده
یا یقین داری که من بر ضلالتم در دل و ظاهراً اسلام اظهار می کنم اگر مشتبه است
اینک اعتقادات من که همه موافق ضرورت اسلام است و خدا میفرماید
لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا یعنی کسیکه اظهار می کند ایمان را
باو مگوئید که مؤمن نیستی و اگر میگوئی تو در دل کافری و زبانت برخلاف دلست
مبنای شریعت پیغمبر بر ظاهر است و کسی مکلف بدل نیست و خدا میفرماید و لا

تکن

ولا تکن للخائنین خصیما یعنی با کسانیکه با تو بطور خیانت سلوک می کنند خصمی مکن
و تو معترفی که کسی از من ابداً از اقوال و افعال خلاف شرع ندیده و نشنیده پس این
اصرار چیست و برانگیختن فتنه چرا پس چیزیرا که خدا حکم فرموده مخفی باشد اظهار
مکن و مردم را بگذار بحال خود علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و اگر دست
از این فتنه برنمیداری و شعله این غوغا را خاموش نمیکنی و بباطن میخواهی
حکم کنی عالم بباطن و ظاهر خداست بنای مباهله می گذاریم میخواهی در حریم امیر
علیه السلام میخواهی در حرم امام حسین ع میخواهی در حرم عباس یا در صحنها
که مردم همه باشند یا در خلوت و خدا را حکم می کنیم و دست یکدیگر می گیریم
و بر کاذب نفرین می کنیم اگر این را قبول نکرد و هرگز نخواهد کرد پس امر ثالث را
باو بگو که آیا در دنیا حکمی هست یا نیست اگر گوید نیست دروغ گفته است و نمیتواند
بگوید نیست و اگر میگوید هست هر کس را او میخواهد اختیار کند و مطالب
خود را بنویسد و همه بحثهای خود را و عبارات مرا که بحث دارد بنویسد و آنها را
معنی کند که معنی این عبارتها این و عیب آنها این و بفرستد نزد من و من
نیز همان عبارات را شرح میکنم و میدهم بدست امینی از من و امینی از و

وبیرد و آنچه آن حکم حکم کند عمل بقول او می کنیم پس جناب مؤتمن آخوند ملا حسن
تشریف برده با شیخ سخن گفتند بعد از قال و قیل بشق ثالث راضی شدند و آن دو را
وا زدند و تا زنده بودند بشق ثالث هم عمل نمودند و همان نایره فساد را مشتعل میکردند
و شق عصای مسلمین می کردند و چگویم که چه کردند و نایره فساد را بکجا رساندند و چه محنتها
بر آن بزرگوار وارد آوردند از آنجمله شبی با آن بزرگوار از حرم محترم بیرون آمدیم
و چون آن بزرگوار بمجازی کنی که بطرف باب سدر است رسیدند سیدی از آن
حضرات معاندین طپانچه برروی مقدس آن سید جلیل خالی کرد و حرمت
حرم را شکست و حرمت سید الشهدا را ملاحظه ننمود و حرمت فرزندش را
نگاه نداشت و حرمت علم و فضایل اهل بیت را منظور ننمود و از حفظ الهی
و برکات صاحب قبر گلوله از ایشان رد شد و بلباس آدمی که فانوس جلو
آن جناب می کشید خورد و ایشان بهمان طمأنینه و وقار تشریف فرمای منزل
بنده خود شدند و مهمان حقیر بودند و اتفاقا دفعه دیگر در حرم محترم کربلا بودند
که اشرف امکنه عالم است و در حایر که اشرف امکنه حرم است و در پشت سر که
اشرف امکنه حایر است و در روز جمعه که اشرف ایام هفته است و روز نوروز

لم زن

که اشرف ایام سال است و وقت زوال که اشرف اوقات روز است و در حال
نماز که اشرف احوال است و اعظم عبادات و در حال سجود که اشرف احوال نماز است
جمیع این حرمتها جمع بود و در حضور امام علیه السلام و خود آن بزرگوار
جامع سیادت و حرمت علم و حلم و عدل و اخلاق و حرمت بزرگی و نجابت
بودند با وجود این همه حرمتها شخصی را برانگیختند که آمد در حرم و در حال سجود
آن بزرگوار عمامه مطهر ایشان را از سر مبارکشان برداشت نه حرمت
مکان را مراعات کردند نه حرمت نماز را نه حرمت ایشان را نه حرمت عبادات را
نه حرمت امام علیه السلام را و سایر معاندین که در حرم بودند صداهای
خود را در حرم آن شهید غریب بخنده بلند کردند و حرمت امام را شکستند و آن
سید جلیل را بکار خنج و باینطورها اهانت کردند و ندانستند که این عمل حقیقة
در این احوال اهانت امام بود نمیدانم چه بگویم و جزئیات آن که حقیقة کلیات
عند الله میباشد زیاده از حد و احصاست ولی بجهت آنکه در بیان کوچک است
و در نظرها بی عظم ترک شد و الا اذیتهای بسیار در هر آنی از آن اشرار
بر آن بزرگوار وارد می آمد که هر یک جگر شکاف بود و آن بزرگوار صبر مینمود

تا آنکه یکسال قبل از وفات آن بزرگوار از بسکه بنای بی انصافی و هرزگی آن
اعادی دین مبین گذاردند خدا را بغضب آوردند و رسول را خشمناک کردند و ائمه
طاهرین را بانتقام واداشتند و حکم از مصدر قضا و قدر بنزول بلا بر آن قوم بیحیا صادر شد
و نجیب پاشائی بر انگیخته شد و کربلا را محاصره کرد و مدتی آن بلد محصور بود از قرار
مذکور قریب بسی هزار توپ بر آنجا زدند و بسیاری از آن بلد را خراب کردند
و هر چند سید جلیل از راه رقت و حلم خواستند نایرهٔ آن فتنه را بجوابانند حضرات
معاندین گفتند که راضی هستیم که زن و بچه ما اسیر رومی بشوند و رفع این حادثه
در دست تو نشود و نام تو بلند نگردد خداوند غضب خود را بر آنها محکم کرد و قشون
یهود را بر ایشان مسلط ساخت و لشکر سنی را بر ایشان غالب فرمود در شب
پانزدهم ماه ذی حجه هزار و دویست و پنجاه و هشت قریب بصبح ولایت را تسخیر
کردند و قریب سه ساعت فرمان قتل دادند و آن قشون که برخی سنی و برخی یهود
بودند بنای قتال گذاردند و در کوچه و برزن و خانه و مکمن هر کرا یافتند قتل کردند
و قریب به دوازده هزار نفر از قرار تخمین از آن بلد بقتل رسید و اموال
اهل آن بلد همه بغارت برفت و زن و بچه آنها غالباً اسیر شد و بیلاد بردند

وهر

و هر که توانست از دوست و دشمن خود را بدولت سرای سرکار سید رساند و محفوظ
ماند و قریب به ده هزار نفس در آن خانه پناه بردند و از خانهای حول و حوش هم راه
بدانخانه کردند و اموال خود را هر قدر توانستند بآنجا کشیدند و بحول و قوهٔ الهی
احدی از اصحاب آن بزرگوار درین فتنه بقتل نرسید و همه سالم در رفتند با وجود آنکه
کسانیکه در روضهٔ مقدس حضرت عباس بودند و آنها که در رواق و حرم بودند همه را کشتند
حتی آنکه یکی در اندرون ضریح پناه برده بود در همان مکان او را گلوله زدند و کشتند
و پاشا از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سید الشهدا آمده بود و خلاصه احدی
در آن غایله ایمن نشد مگر آنکه بخانه آن بزرگوار پناه برده بود و این فضلی بود خاص
و دلیلی بود باهر بر جلالت شان آن بزرگوار که ائمه علیهم السلام خواستند که از آن
عالی مقدار بروز کند و بروز دادند و این عارضه نسبتی با آن فتنه که در زمان شیخ جلیل
بر کربلا از صدمه داود پاشا وارد آمد نداشت و هزار مرتبه اعظم و اعظم بود و سبب
آن بود که حجه خدا واضح تر شده بود و غضب خدا محکم گشته بود و پس از این قضیه
تقیه در کربلا آشکار شد و قضاة سنی منصوب و قشون در آنجا مانده امر تقیه بالا گرفت
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و آن سید جلیل را از کمال رأفت و حمیت

برحفظ پناه آورد کان چنان هم وغمی روی داد که موی تن ایشان سفید شد و بنیه
مقدس ایشان از هم پاشید و علیل و رنجور گردیدند تا آنکه از همان رنجوری در سال
آینده آن سال که هزار و دویست و پنجاه نه باشد در شب سه شنبه قریب بدو ساعت
و نیم از شب گذشته این خاکدان فانی را وداع کرده با هلش گذاردند و دار باقی
اختیار فرمودند و جاورت اعدائی و جاور ربه شتان بین جواره و جواری انا لله
و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و احتمال شهادت
ظاهری هم درباره آن بزرگوار بسیار قویست چراکه در بغداد همان نجیب
پاشای خبیث شربتی از برای ایشان از قرار قول مردی آورده بود و پس از آن
مجلس عطش برایشان بسیار غالب آمده رنجوری شدت کرده تا چند روزی
فاصله از دنیا رحلت فرمودند والعلم عند الله اگرچه ایشان بهرحال شهید بودند
زیراکه خدا میفرماید الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون و الشهداء
عند ربهم و آنکهی در غربت و آنکهی فی سبیل الله و آنکهی در کربلای معلا و خداوند عالم
مدفنی بایشان روزی کرد که باحدی از آحاد عطا نکرده و سبب آن بود که در
پنجره رواق در زیر پای مقدس قبری حفر کردند و اتفاقا کندند تا بزمین بکر رسیدند

و از آن تا قبر آن قبر کندند که داخل حرم مقدس شدند و در نزد شهدا مدفون شدند
اللهم احینا حیاتهم و امتنا مماتهم و توفنا علی محبتهم و ولایتهم و احشرنا معهم آمین یا رب
العالمین این جزئی بود از محن ایشان که می‌شد بنویسیم و آنچه در سینه کامن است
و بقلم راست نیاید انشاءالله محل ابراز آن در خدمت پیغمبر است در رجعت و همین
قدر عبرت را کافیست   در محنت این حقیر فقیر سراپا تقصیر ناچیز است
اگرچه لایق آن نیستم که اسم خود را بعد از نام مقدس ایشان ذکر کنم و محنت مرا
آن عظم نیست که پس از محنتهای ایشان نوشته تحریر در آورم مثل محنت من و ایشان
مثل آنست که اگر هزار خار در پا خلد با آنکه خاشاکی در چشم افتد برابر نشود و از این جهة
بوده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با وجود
آنکه اره بر فرق زکریا گذاردند و پوست سر و روی اسمعیل را زنده کندند و ابراهیم را
در آتش انداختند و ظاهر است از آن بزرگوار اینگونه محن و آزار دنیا مدولی نسبت آن
بزرگوار با نها مثل چشم است و پاشنه پا چشم از خاری مقابل صد هزار خار پاشنه
پا متاذی میشود و این التراب و رب الارباب و اگر نه لزومی داشت اشاره بمحنتهای
خود هر آینه جسارت نمیکردم و نامی از مصایب خود نمیبردم ولی بجهة عبرت مسلمین

هر قدر که می توان نوشت عرض میکنم و باقی را در رجعت ان شاء الله در محکمهٔ عدل در روز
قضای فصل عرض خواهم کرد و الحال عرض می کنم که پس از آنکه مدتی در خدمت
آن بزرگوار زیست کردم و آن محنتهای ایشان را شریک شدم مرا رخصت انصراف
بکرمان که بر حقیر در مفارقت ایشان با سند زندان بود فرمودند چون بدان بلد رسیدم
آقایان بلده اظهار محبت و تعارفات نمودند و حقیر نیز با هر یک بمقتضای مناسبت
سلوک کردم و آمد و شد در میان بود و چون فخر الدین حقیر در کرمان بجهت ترغیب این فقیر
مدرسه ساخته بودند و قریب بده هزار تومان در آن مدرسه و متعلقات آن خرج
کرده و از املاک بقدر بیست هزار تومان بر آن مدرسه و باقی مصارف معلومه وقف
فرمودند و مرا متولی آن نمودند و مداخل آن املاک بقدر دو هزار تومان بر رواج این
ایام می شود گاهی کمتر گاهی بیشتر و مصارفی چند برای این منافع قرار داده
یکی آنکه دو عشر حق التولیه باشد و دو عشر حق النظاره باشد و ناظر هم حاکم بلد را قرار
دادند که شاید باستیلای او املاک از شر آقایان ایمن شود و قرار دادند که بعد از اینها
اول تعمیر اعیان موقوفه بشود و بعد بطلاب مدرسه شش صد تومان قسمت کنند و بمدرس
مدرسه صد تومان بدهند و هکذا الی آخر الشروط و چون حقیر بکرمان آمدم علی حسب

التولیه

التولیه متوجه املاک گردیدم و جناب علام فهام آخوند ملا علی اعمی خراسانی در آن مدرسه
بودند و جناب علام فهام حاجی سید جواد شیرازی هم مدرس شده بودند و چون
حقیر نظر کردم و بوقفنامه دیدم شروطی چند برای مدرس قرار داده اند که در آن دو بزرگوار
نیست نه بادعای خود ایشان و نه بمظنهٔ خلق زیرا که نوشته بودند که باید در جمیع
فنون مصطلحه متناً و استدلالاً کامل مهارت داشته باشد و آن دو جناب علام چنان
نبودند و حقیر خواستم که بمقتضای حدیث الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها بطور
وقف عمل کنم اظهار کردم که شما را این ادعا نیست و این شرط معلوم و ثابت است
و خود هم اقرار دارید و علاوه بر این چندین سال که من نبوده ام و شما سالی
صد تومان از این منافع برده اید باید رد بفرمائید و جناب آخوند دوازده سال
و جناب حاجی چهار پنج سال برده اید و این مبلغ خطیری می شود از مال وقف باید رد
نمائید که بمصارف وقف برسد همه طلاب مدرسه نیز که اهل خبره بودند شهادت
دادند که بلی ایشان محل بشروط تدریس نیستند و مال وقف را چندین سال بیجا
برده اند چون در این فتنه باز شد ابواب اخوت مسدود گشت و آمد و رفت
موقوف و بنای گفتگو شد چون حقیر در وقفنامه نظر کردم دیدم نوشته است

که اول تعمیر باید کرد و پس از آنکه حفظ اعیان شد بطلاب و سکنهٔ آن بسهمی بدهند و تا حال
آقایان بمقتضی نصف لی و نصف لک و الله خیر الرازقین قدری خود برده و قدری هم
بطلاب میدادند که ساکت باشند بطلاب عرض کردم که شما هم تا حال آنچه برده‌اید
قبل از تعمیر برده‌اید و هنوز مبالغ کلی اعیان تعمیر میخواهد و باید شما دیگر هیچ نگیرید
تا تعمیر تمام شود حضرات طلاب هم رنجیدند و بنای گفتگو گذاردند و چون جمعی از ایشان
امام مساجد و جماعت بودند از رنجش و گفتگوی ایشان بنای عداوت با حقیر
در میان مردم ایشان پیدا شد و بر سر وظایف بنای جدال و نزاع با حقیر گذاردند
و عناد خود را فاش کردند و چون تصریح باینها بر سر منبر و مجالس از ایشان پسندیده
نبود بنای قدح و تکفیر و انکار سخنهای حقیر را گذاردند و بعضی از طلاب متمسک بجناب
سائل مسائل یعنی جناب ملا علی اکبر شدند و جناب آخوند هم حمایتی فرمودند بقدری که
ممکن بود و بنای ایذای حقیر را بزبان گذاشتند و درست نیست که عرض کنم که حقیر
در ازای بدی ایشان چه نیکیها بایشان کردم و حمایتها از ایشان نمودم
و از چه مهالک ایشان را رهاندم تا بعزت از کرمان بیرون رفتند و ماندم در ولایتی
تنها و غریب با جمعی قلیل از انصار و اصحاب و جنابین علامین سابق الذکر بنای لجاج

و عناد گذاردند

و عناد گذاردند و در هر امر جزئی متمسک بحکام و عمال میشدند و آنها هم هر روز
در صدد اذیت یکی از اصحاب حقیر بر می آمدند و من در حال توکل بر خدا میکردم و استغاثه
از وی میجستم حتی آنکه روزی بایشان عریضه نوشتم که شما علی الاتصال متمسک
بحکام جور می شوید و من بازای آن متوسل بخدا هستم و از او یاری می خواهم شما
چنان کنید و من چنین تا ببینیم فرج برای کیست همان کاغذ را فی الفور برداشتند
و بردند و بنظر حاکم بلد رساندند که ببین فلانی بما چه نوشته است و او را بغضب
انداختند او هم آنچه خواست گفت و آنچه خواست کرد و در همه حال ناطق باین
اشعار بودم   وقاية الله خير من توقينا   وعادة الله في الاعداء تكفينا   كادوا الاعادي
فما ابقوا و ما تركوا   لعنا و طعنا و تقبيحا و تهجينا   فكان ذلك ورد الله حاسدنا بغيظه
لم ينل ما موله فينا   ولم نزد نحن في ستر و في علن   على مقالتنا الله يكفينا   و خداوند
آنچه خواست باو کرد بهر حال هر روز جناب ایشان بمحض آنکه کسی نسبتی باصحاب
ما میدادند فی الفور شاهد نطلبیده مدعی علیه را ندیده بر می خواستند و بخدمت
حکام مشرف می شدند و آن مرد بیگناه را بانواع سیاستها مبتلا می فرمودند
و اخراج بلد می نمودند نمیدانم این گونه سلوک طریقهٔ کدام فقیه و شیوهٔ کدام

عالم است باری باینها اکتفا نکردند کاغذها باطراف بلاد نوشتند بحضرات علمای
دیگر واز قرار مذکور با مبنای دولت قاهره هر روز چیزها نوشتند که فلانی ادعای
سلطنت دارد و بنای ریاست گذارده و مفسد است و استشهادها از قرار مذکور
تمام میفرمودند و در جمیع این احوال صابر بوده ام و هر وقت که بمسجد جامع تشریف
فرما می شدند که حقیر هم در آنجا بودم متوسل بسرهنگان و سربازان شده جمعی کثیر
از سربازان همراه ایشان بمسجد می آمدند و دوستان حقیر را بانواع سیاستها
اذیت میکردند و بر همه اینها صبر کردم وابدا عرض حال خود باحدی جز خدا نکردم
تا در این اواخر جانم بلب آمد مدرسه جیفه را بایشان بازگذاشتم و در تمام منافع
بر حسب خواهش خود عمل می کردند و روز بروز آتش عناد و لجاج ایشان مشتعل
می شد تا آنکه روزی بر منبر بایشان خطاب کردم که ای قوم من از همه سخنها گذشتم
آخر نه آنکه اولا حقیر در این ولایت از رذال و اوباش نبوده ام و لقمه نانی داشته ام
و ثانیا آنکه هریک از شما که وارد این ولایت شدید لباس تن نداشتید چه جای
نان خوردن نه آنکه ما شما را لباس دادیم و نان خورانیدیم و منزل دادیم و شما را
معزز و محترم و مکرم کردیم و بشما زن دادیم و بدولت رسانیدیم و بر شما او قاف قرار

دادیم

قرار دادیم و هریک از شما را صاحب اوقاف و دولت کردیم والحال شما اگر از اهل دنیائید
حق دنیائی ما را ملاحظه کنید و حق نعمت را مراعات نمائید و اگر از اهل آخرتید
خدا را در بارهٔ ما بنظر آورید و ملاحظهٔ آن نمائید و من ناشر فضایل آل الله و آل
الرسول علیهم السلام می باشم و اگر در جرگه علما نباشم انشاالله در جرگهٔ جهال
نیستم و من جز آنکه خلق را بخدا میخوانم و بولایت آل الله علیهم السلام میدارم
کاری دیگر نکرده ام خدا را بنظر آورید و اطفاء نور فضایل اهل بیت علیهم السلام
مفرمائید آنچه ازین سخنان گفتم بجائی نرسید و روز بروز در حقد و حسد و عداوت
و اطفاء نور فضایل کوشیدند تا آنکه یکی از اشباه ایشان بمنبر شد و گفت
حضرات محبت امیرالمؤمنین هم بسیارش حرام است و پیغمبر فرموده خیر الامور
اوسطها و حضرات کمتر از یهود نباشید موسی از همه معجزه آورد و یهود قبول
نکردند و فلانی نه معجزی آورده و نه کرامتی بکار برده باین زودی تصدیق او تمام
وارد و قبول مکنید باری کردند آنچه کردند و ندانستند که چه کردند و با که مکابره کردند
خلاصه چندی بهمین نهج بود تا آنکه امر ایشان را خداوند بر عوام و خواص ظاهر
نمود و همه کس دانست که ایشان از محض عناد و لجاج آن سخنان را میگویند

وغالب خلق آن بلد یافتند که راه حق کدام است وراه باطل کدام بهرحال
بعد از تعمیر آن ولایت از ولایت آل الله علیهم السلام عزم سفر مشهد مقدس
رضوی علی مشرفه السلام نمودم بلکه انتشار فضایل اهل بیت علیهم السلام را در آن
ولایت نمایم چون قطع راه مشهد از آن سمت اغتشاشی داشت بواسطه بلوچ
عزم سفر از راه دار العباده یزد نمودم چون حضرات آقایان بلد شنیدند کاغذها بعلمای
یزد نوشتند که فلانی بیزد می آید که حکومت شرع را از دست شما بگیرد تا بتوانید او را در
راه ندهید ومن غافل از این حکایتها وارد یزد شدم ودر خارج شهر منزل کردم که چند روزی
مانده از آنجا بطرف مشهد مقدس بروم وچون چند روزی ماندم شنیدم که حضرات
آقایان یزد مساجد را سپرده اند ودر هر مسجدی کسی را داشته اند که چون من وارد شوم
مسجدی نباشد که در آن مسجد نماز کنم وهمه آقایان با عقال آن ولایت متفق شدند که حقیر را
مانع از دخول بلد شوند بهرحال چون نجبا واکابر آن بلد مرا ملاقات کردند بر حسب
پاکی طینت وصافی طویت خود اصرار کردند که این ماه مبارک را در این بلد بمانم ونشر
فضایل بنما چون ادای حق ایشان بر من لازم بود وهریک بزرگ در ظاهر وباطن
بودند واطاعت ایشان ظاهرا وباطنا لازم بود اجابت کردم وداخل بلد شدم

وچون آقایان مساجد را سپرده بودند ونخواستم که متعرض آنها شوم تا حجتی بر من
نداشته باشند وراه عداوتی برای ایشان پیدا نشود ومن ابتدا باکراه ایشان
نکرده باشم التماس کردم بحضرات اعیان ونجبا که مرا بمساجد مخوانید که نمی خواهم
متعرض آقایان شوم ایشان نیز این مطلب را پسندیدند بالاخره چادری برپا
شاهزاده زدند ومن در مدرسه نماز کردم وآن ماه مبارک را در نشر فضایل کوشیدم
وچند آنکه شاید وباید واز حقیر آید ذکر اوصاف ومحامد شاه ولایت نمودم تا گاه در اثنای
ماه مبارک حسد آقایان از درون بسببی ظاهری بروز کرد وازدحام غریبی کردند که فلانی
تغییر مذهب وملت میدهد وخلاف ضرورت اسلام حرکت می کند این کارها که
حضرت آخوند فرموده اند عنوان کرده غوغائی برپا نمودند وخیال آشوب وفسادی
کردند تا آنکه خداوند کید آنها را رد فرموده نایره فساد ایشان بخود فرو نشست وهریک
در گوشه آرام گرفتند تا آنکه بالاخره آقایان که اصرارشان بیشتر بود مصدع یکی
از اعزه واجله آن بلد شدند وعرض بایشان کردند که ایشان بمن بفرمایند
که مارا با فلانی بحثی است ولا محاله باید مجلسی آراسته شود وفلانی حاضر آید وما حجتهای
خود را باو بگوییم چون آن بزرگوار بمن آن فرمایش را فرمودند عرض کردم حد مضایقه

از نشستن و مباحثه کردن ولی حاصل این عمل رفع نایره فساد است نه چیزی دیگر و البته
ایشان با من مخالفتی دارند که از سخنهای من بر آشفته اند و من با ایشان بنشینم مختلف
و ایشان بگویند و من بگویم و آخر من برخیزم و بگویم حق با من و ایشان برخیزند
و بگویند حق با ما بود و بعد بگویند ما تا حال با او ننشسته و سخن او را نشنیده بودیم
الحال نشستیم و فهمیدیم که او چنین و چنان است و فساد باین واسطه اعظم خواهد شد
و بعد عوام هم خواهند گفت که تا حال آقایان خود نشنیده بودند و الحال نشستند و شنیدند
البته آنچه میگویند حق است چنین عملی فایده ندارد و اگر می خواهند فی الواقع حقی ظاهر شود
حکمی در مابین قرار دهند که نه با من باشد و نه با ایشان و آنچه او حکم کند عمل کنیم و عرض
کردم که جناب علام فهام جناب ملا علی اکبر زارچی یزدی با آنکه از اهل ولایت شماست
و با من مراوده هم ندارد او را حکم کنید حکم او را قبول دارم و او اگر با شما نباشد با من
نیست ولی شرط دیگر دارد که یکی از حکام و عمال ولایت در آن مجلس باشد که جلو عوام را
که همراه آقایان می آیند برای هرزگی بگیرد که فسادی نشود و ایشان غوغائی
نکنند تا بقاعده علما با حضرات سخن گوئیم و اگر در مجلس خلوتی اجتماع را طالبند
باید در آن مجلس جمعی از اعیان باشند که شاهد باشند که حق با که خواهد شد

واگر

و اگر یکی از ما بخواهیم که بی انصافی کنیم آن بزرگ منع او نماید ولی قرار آن باشد که حق
با هر کس شد آنکه بر باطل بوده روز بعد برود بر منبر و بگوید حضرات من تا حال بر اشتباه
و بیچاره در این مردم می کردم و الحال با او نشستم و فهمیدم که حق با فلانی بود هر کس سخنهای
سابق من عداوتی با آن مرد کرده برگردد و گمراه نشود و بالاخره رأی آنها باینجا قرار
نگرفت و قرار شد که ایشان بحثهای خود را بنگارند و حقیر بر آنها شرحی بنویسم و بنظر
ایشان برسد شاید ایشان از آن شبهات برگردند سر کار آخوند این بحثها را
نوشتند و حقیر جواب مختصری بر آنها نگاشتم و بخدمت ایشان فرستادم و الحمد لله
ساکت شدند و آرام گرفتند ولی باز هم چنان ابواب مراوده و تصدیق مسدود
بود خواستم شرحی مطول بر آن بحثها بنویسم که اقلاً باطراف بلاد برسد و سایر
خلق بدانند که سبب بحثهای ایشان چه بوده و آنها با من چه نحو سلوک نموده اند
لهذا بنوشتن این رساله که موسوم بهدایة الطالبین است شروع کردم و این آن
که بنظر دوستان میرسد و اذیتهای دیگر که در نوشتن کوچک ولی اثرش در دل
عظیم است و جگر انسان را میشکافد زیاده از احصاست با آنکه الی الآن که شب یازدهم
ذی حجه است و دو سال تمام می شود که از فوت سید جلیل پیش گذشته این محنتها

برمن وارد آمده واین مدت ظرفیت زیاده ازین محنت ندارد وبعد ازین منتظر مصایب
ومحن بسیار هستم وازخداوند طالب صبرم نه دفع محن چه اگرچنان دانسته ام که درجات
عالیه عند الله حاصل نمیشود مگر بمحنت وازخداوند عالم آمل وسائل صبرم انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب اللهم ارزقنا الصبر علی بلائک والرضاء بقضائک والتسلیم لامرک
انک انت ذو الفضل العظیم والمن الکریم برحمتک یا ارحم الراحمین آنکه ایشان
فرموده اندکه اصول دین چهار است وچهارم آن رکن رابع است مراد بآن چیست وکیست
ودلیل بر آن چیست اگرچه بیانها که سابق براین کرده شد از بیان عقاید کفایت
ازجواب این مطلب میکند ولی بجهة توضیح نوشته می شود تا بر احدی از عالم وجاهل
مخفی نباشد وهمه برحقیقت مطلب آگاه شوند پس بدانکه اولا دین را اصولی هست
وفروعی واصول دین بحسب اصطلاح متعارف آن چیزهائیست که مکلف باید خود
ازروی اجتهاد ودلیل وبرهان بحسب عقل خود بفهمد وتقلید غیر درآن جایز نیست
وفروع دین آنچیزهائیست که تقلید درآنها جایز است ومی توان ازغیر اخذ کرد وچون
اصول دین اعتقادیات است وبرحسب اجتهاد هرکس است هرقومیکه عقول ایشان
ایشان را بجائی کشیده وازطریق انبیای مرسلین آنها اهل دین شدند واصول

دین ایشان

دین ایشان آن چیزهائیست که بآنها ممتاز ازطایفه دیگرشده اند حال اگرآن دین موافق
واقع آن عصر بوده برحق بوده اند والا برباطل مجملا دراین دین که دین اسلام است
چند چیز است که لازم است بر اهل این دین که آنها را باجتهاد ودلیل عقلی بفهمند
وتقلید غیر دراین روا نیست ودویم معرفت پیغمبر انست واین هم ازجمله لوازم است
که شخص بعقل خود بفهمد چرا که اگر تقلید غیر کند ترجیح بلا مرجح لازم می آید وبدون ترجیح
تقلید یکی کردن وتقلید یکی نکردن کار عاقل نیست وسیم معاد است وشکی نیست که لازم است
تصدیق بمعاد کردن بطوری که انبیا علیهم السلام فرموده اند ودر کتب سماوی
نازل شده واین سه اصل را جمیع پیغمبران آورده اند ولازم دانسته اند که شخص اقرار
واذعان بآن بکند وشبهه درآن نیست ودراین سه اصل همه ادیان شریکند واقرار
بنبی شخصی که محمد ابن عبد الله صلی الله علیه وآله باشد ازخواص این دین است که دین اسلام
باشد ودو اصول مذهب شیعه که ازخواص مذهب است امامت وعدل است اما امامت
پس بآن امتیاز دارند ازسنیان واما عدل پس بآن امتیاز دارند ازجبریان
این است تفصیل آنچه ذکر کرده اند وذکر می کنند ودیگر فروع دین است وآنرا
نماز وروزه وحج وجهاد وخمس وزکات شمرده اند وتقلید کردن در اینها را لازم

وتقلید احدی درآنها ننمایند اول وجود خداست وشکی دراین نیست که واجب است
که شخص توحید خدا را بعقل خود بفهمد

دانسته‌اند و این طریقه معروف ما بین علما و عوام است و ما می‌گوییم که هر کس بتوحید
خدا یا بعدل یا به نبوت انبیا یا بمعاد اقرار نکند کافر است و اگر بامامت ائمه علیهم السلام
اقرار نکند آن هم کافر است و اگر مستضعف است کافر نیست و در حیز ضلال مسلمین
محسوب است و حساب او بر خداست و اما در مذهب شیعه شکی و ریبی در وجوب اعتقاد
باین پنج مطلب نیست و بایست شخص شیعه مکلف معتقد باین پنج چیز باشد و هیچکس
درین کلامی ندارد و هر که از شیعه اینرا انکار کند کافر است و از درجه اسلام ساقط است
بلی آنچه ما گفته‌ایم و می‌گوییم آن است که آنچه لازم است که مکلف اعتقاد کند از خدا
اختصاصی بتوحید و عدل ندارد و این دو صفت‌اند از جمله صفات خداوند و خدا
حی هم هست و واجب است اعتقاد بآن و اگر کسی اعتقاد بحیات خدا نکند کافر است
و خدا علیم هم هست و اعتقاد بآنهم لازم است و انکار آن هم کفر است و خدا سمیع
هم هست و اعتقاد بآن هم لازم است و انکار آنهم کفر است و هکذا و توحید
و عدل دو صفت‌اند از متعلقات معرفت خدا پس بدل کردیم لفظ توحید را بمعرفت
خدا و گفتیم اول از اصول دین معرفت خداست و واجب است بر مکلف که خدای خود را
بشناسد و مقصود جمیع مسائل معرفة الله است که بر مکلف لازمست اعتقاد

بان

بان چه گفتیم که اگر عدل را ذکر می‌کنید بجهة خصوصیتی در نفس صفت عدل که در سایر
صفات نیست که نیست و خصوصیتی ندارد و اگر بجهت امتیاز از جبریه است همچنین
جمعی کلام را ذاتی میدانند پس آنها از جمله اصول دین بگویند قدم کلام است
و جمعی کلام را حادث میدانند پس ایشان از جمله اصول دین حدوث کلام را بشمرند
و جمعی اراده را قدیم میدانند و جمعی حادث و جمعی صفات را در ذات میدانند و جمعی
خارج ذات جمعی ترکیب عقلی در خدا جایز میدانند و جمعی نمیدانند اگر بنا اینست که مسائل
مختلف فیها را داخل اصول دین بشمرند مسائل مختلفه در معرفت خدا بسیار است
و هر کس کتب متکلمین را دیده بر خلاف آنها برخورده که گمان نمی‌کنم مسئله مانده
باشد که خلاف در آن نکرده باشند پس هر کس اصلی برای دین خود بگذارد و تفصیلی
بدهد و این ضرور نیست و چنین نکرده‌اند و از جمله آن مسائل است عدل پس آنهم
جزو معرفت خداست و شمردن آن بخصوصه و ترک باقی صفات اختصاصی
ندارد و نه آنکه معرفت عدل از اصول نیست یا واجب نیست معرفت آن بلکه از اصول است
و واجب است معرفت آن مثل سایر صفات خدا نهایت کلامی که هست
در حسن تقسیم و بدی تقسیم و اختصار بیان و تطویل بلاطایل است و الا کلامی در حق

اقرار بعدل و بودن آن از اصول دین نیست و منکر عدل کافر است و از زمرهٔ اسلام
بیرون و منکر کتاب و سنت رسول است و اما معاد پس گفتیم که لازم نیست که شخص آنرا
بدلیل عقل بفهمد که اگر نفهمد کافر است بلکه اگر کسی اقرار بخدا و پیغمبر بکند و معاد را بواسطه
تصدیق خدا و پیغمبر قبول کند و یقین کند ضرری بایمانش نمیرسد پس اگر تسلیم خدا
و رسول کند از فروع تصدیق بصدق نبی است و اگر عقل بفهمد از فروع عدل و حکمت
خداست بهر حال واجبست اعتقاد بآن و منکر آن کافر است و لکن همین که شخص نبی را صادق
دانست و او اخبار بقیامت کرد و خدا را صادق دانست و او اخبار بقیامت کرد و او هم
تسلیم کرد کافیست پس ذکر خاصی نمیخواهد مثل صراط و میزان و برزخ و غیر ذالک
اگر میگوئی که اینها از فروع معاد است همین طور ما هم میگوئیم که معاد نیز از فروع تصدیق
به نبی است و لازم تصدیق نبی است و واجب است اقرار بآن ولی ذکر خاصی نمیخواهد
در اینجا و تطویل بلا طائلست معاد از جمله ضروریات همهٔ ادیان است و بدیهی است
که قول انبیاست و تصدیق بآن لازم است پس گفتن آنکه اول از اصول دین معرفت
خداست کافی از ذکر عدل هست و دوم از اصول دین معرفت پیغمبر است و لازم او
آنست اقرار بعصمت و صدق و علم و تقوی و حلم و شجاعت و سماحت و طهارت

والم

او اگرچه در لفظ باختصار گفته شده است و گمان نمیکنم که کسی از شیعه اقرار به پیغمبر بکند و منکر
عصمت و صدق او باشد و کسی بگوید که این مؤمنست پس چنانکه اقرار دارند بوجوب اقرار
باینها و اینها را از فروع نبوت می شمرند صدق هم از فروع نبوت است پس شخصیکه
نبی را صادق دانست کفایت می کند از ذکر معاد و برزخ و صراط و جنت و نار و هکذا
پس اینها همه از فروع صدق نبی است و ذکر معرفت نبی کفایت از اینها می کند و همین
نحو است سیم از اصول دین که آن امامت است و کفایت می کند ذکر معرفت امام
از باقی فروع آن پس اختلاف در اینها اختلاف در نوع شمردن است و اختلاف در نوع
شمردن صورت بحثی نمیشود چرا که فرقی نیست مابین آنکه بگوئی دو بیست یا چهارده
یا پنج هشت یا هشت پنج یا ده چهار اینها همه چهل است و مقصود یکی و عاقل بحثی بر این
نمی کند و اما رکن چهارم که ما گفته ایم نظر باصطلاح آنکه اصول دین آنست که شخص
تقلید نکند و بعقل خود بفهمد گفتیم چهارم چیزی که واجبست که شخص خود بفهمد و بدلیل
عقل اثبات آن کند یا خود از کتاب و سنت استخراج کند یا بسماع استفاده کند
از معصوم که همه راجع بتحصیل یقین خود شخص است از غیر تقلید معرفت فقیه عدل
امامیکه جامع شرایط فتویست پس باید که شخص اگر خود صاحب اینمقام نیست

در زمان غیبت برهان بفهمد که بر اوست که تقلید کند از کسی مسائل دین خود را از او
بگیرد و آن از اهم فروعی است چون مؤمن بودن و عادل بودن و عالم بودن و جامع شرائط
فتوی بودن و حی بودن یا جواز میت هم و اعلم بودن یا جواز از تقلید عالم با وجود اعلم
و افضل بودن و اتقی بودن و اورع بودن و هکذا پس معرفت این چیزها را گفتیم که
لازم است که مکلف بفهم خود تحصیل کند و تقلید در این امور جایز نیست و قول با
تقلید در این امور جایز نیست قول جمیع علما است نهایت اگر خلافی باشد در فروع
مسئله اجتهاد و تقلید است نه اصل آن پس گفتیم باین اصطلاح که اصول دین آن
چیزهائیست که تقلید در آن جایز نیست و چهارم از اصول دین معرفت فقیه عدل
جامع شرائط است و این هم اجتهادیست و این رکن چهارم است و چون
شرطش ایمان است گفتیم از راه اختصار که رکن چهارم معرفت شیعه است مقابل
معرفت پیغمبر و امام پس گفتیم که اصول دین چهار رکن دارد رکن اول معرفت خدا
رکن دوم معرفت پیغمبر و رکن سیم معرفت ائمه علیهم السلام و رکن چهارم معرفت
شیعه و این را برداشتیم از حدیث مروی که ارکان اسم اعظم چهار است اول
لا اله الا الله دوم محمد رسول الله و سیم نحن فرمودند یعنی ما و چهارم شیعتنا یعنی

شیعیان

شیعیان ما بهر حال مقصود از رکن چهارم معرفت فقیه است بشروط مقرره در کتب
اصول از ایمان و عدالت و علم بفنون معروفه و وجوب این معرفت اتفاقی شیعه
و سنی است بلکه اتفاقی جمیع ملتهاست حتی یهود و نصاری که اتفاق بر این دارند پس
اگر کسی منکر وجوب این شود منکر اجماعی جمیع علماست و اخباریین هم این مطلب را
معنا مقرند اگرچه بلفظ بصیر و مستبصر گفته‌اند و معنی کلام فریقین آن است که هر کس مسائل
دین را نمیداند باید از آنکه میداند اخذ کند خواه اسمش مقلد و مجتهد باشد یا بصیر و مستبصر
فرقی در معنی نمیکند و بهر لفظ که بگوئی در وجوبش خلافی نیست و چون ما خود صاحب
علم و اصطلاح خاص هستیم رکن رابع اصطلاح کرده‌ایم و اصطلاح ما در اصول دین
آن چیزهائیست که مکلف باید خود بدلیل عقل بفهمد و آن این چهار است و از برای
هر یک فروع کثیره است و منکر اصول خمسه معروفه نیستم و هر کس از شیعه منکر آنها
شود یا منکر یکی از آنها شود کافر است و من این مراتب را بتفصیل هرچه تمامتر در منبر
گفته‌ام بطوریکه از برای احدی کلامی نگذاشتم ولی ارباب غرض و اصحاب فتنه
که جز شق عصای مسلمین مرادی ندارند تحریف در کلام می‌دهند و در هر مجلسی میگویند
که فلانی عدل را از اصول دین نمیداند و معاد را از اصول نمی‌شمارد و شکی در آن نیست

که حرف باطل و اوهام نخواهد پذیرفت و هر وقت کذب و بطلانش آشکار می شود چنانکه
آنقدر بر منبر گفتیم که برای احدی حجتی نگذاشتیم و بر خاص و عام مطلب را حالی کردیم
و من بعد هر که بگوید خلاف آنچه را که ما شرح و بسط کردیم هر عاقلی که بشنود او را تسفیه
خواهد کرد و اگر کلام ما در موعظه ها باطراف عالم نمیرسد ان شاء الله این کتاب باطراف
عالم خواهد رفت و بهمین جهة فارسی و عامیانه نوشتیم که هر کس بهرهٔ از آن ببرد و مطلب
مثل آفتاب بر همه روشن بشود و روز قیامت از هر که این کتاب را دیده و خوانده
شهادت بر مذهب خود خواهم خواست و این کتاب را نه همین بر مردم می نویسم
بلکه بر ملائکه کرام الکاتبین که همراه من هستند املا میکنم و آنها هم این کتاب را نسخه کرده اند
بلکه هر کس هم میخواند ملائکه او نیز نسخه می کنند و روز قیامت بیرون خواهد آمد
و محق از مبطل آشکار خواهد بود پس مختصر دین من و اصول دین من اینست و اصول خمسه
معروفه از اصول دین و مذهب است بتفصیلی که عرض شد و ما معتقد بآن هستیم و اصطلاح
ما در تقسیم دیگر این است که ذکر شد و معرفت مجتهد را رکن رابع ما ملزم معرفة الکل نفس
میدانیم اگر خودش مجتهد نباشد یا در بعضی باشد و در بعضی نباشد و اگر خودش
مجتهد است و در هیچ مسئله محتاج بغیر نیست تقسیم آن سه است چنانکه شنیدی

۱۹

و آنچه ذکر شد مؤمن بی غرض را کافیست و منافق را چاره نمی توان کرد اگر هزار مساوی
این بنویسم حکایت عدد را در صوم و افطار مراد چیست و ماخذ فقهای شیعه
آن چیست و قایل بآن از صدر اسلام الی الآن کیست و بنای آن چه حساب است
جمعی را سخن اینست که این مخالف ضرورت و جمعی را سخن این که این مخالف مجمع علیه است
و نسبت این قول را بجمعی از حشویه داده اند از این مطلب عرض میشود که مراد
از عدد در صوم آنست که ماه رمضان سی روز است و از روزیکه خداوند عالم خلقت
آسمان و زمین کرده ماه رمضان کمتر از سی روز نشده است و کمتر نخواهد شد تا روز
قیامت و ماخذ فقهاء حقی آن کتاب خدا و سنت رسول است صلوات الله علیه و آله
چنانکه در رساله جداگانه مخصوصه ادله آنرا از کتاب و سنت نوشته ام بلکه در خصوص
این مسئله الی الآن سه رساله نوشته ام یکی از برای اهل کوه بنای که یکی از قرای
کرمانست سؤال کرده بودند که دلیل بر عدد از قرآن چه داری حقیر رساله
مخصوصه نوشته ام و از کتاب خدا بیرون آورده ام و آن رساله شریفیست
که تا حال بآن طور رساله نوشته نشده است و دو رساله دیگر نوشته ام یکی
مختصر و یکی مفصل و هر سه حاضر است و جمعی از آن رساله کوه بنانیه و آن رساله

مفصل نسخه برداشته اند هرگاه خواسته باشید بسیار است واما قائلین بآن
یکی از آنها صدوق است که در حفظ اخبار و ورع و زهد و صدق کسی را در میان شیعه
سخنی نیست و بدعای حضرت صاحب الامر متولد شده است وافتخار می کرده که منم آن
کسیکه بدعای امام عصر متولد شده ام و مقارن غیبت صغرا بوده و ایشان فرموده اند
در کتاب خصال که مذهب خواص شیعه و اهل بینش ایشان آنست که ماه رمضان کمتر
از سی روز نمی شود و اخبار اهل بیت در این خصوص وارد شده است و همه موافق قرآنست
و مخالف با مذهب سنیان است پس هر کس از شیعیان ضعیف الایمان برود باخبار
رؤیت که موافق قول سنیان است و از روی تقیه ائمه علیهم السلام فرموده اند و عمل کند
باید از و تقیه کرد چنانکه از سنی تقیه می کنی و باید با او سخن نگوئی مگر مثل آنکه با سنی سخن
میگوئی پس از این فقرات معلوم شد که خود آن بزرگوار ماه رمضان را سی روز میدانسته
و خبر هم داده اند که خواص شیعه و اهل بینش ایشان همه باین قول بوده اند و آن
قول که ماه رمضان بیست و نه هم میشود قول سنیان است و از هر کس چنین بگوید باید
تقیه کرد و یکی دیگر شیخ سدید شیخ مفید است که صاحب الامر علیه السلام باو نوشتند
ایها الاخ السدید والشیخ المفید و حضرت صاحب الامر او را برادر خواندند و وقتیکه

شیخ مفید

شیخ مفید مردند حضرت بر سر قبر او نوشتند لاغرر الناعی بموتک انه یوم علی آل
الرسول مشوم ان کان شخصک فی التراب موسدا فالعدل والتوحید فیه مقیم یعنی بیجکس
خبر مرگ ترا نیاورد که آن روز بر آل رسول شوم است اگر تو در خاک خوابیده باشی
علم و توحید در خاک قرار دارد و باری آن بزرگوار کتابی نوشته اند که آنرا لمح البرهان
نام کرده اند برای اثبات آنکه ماه رمضان سی روز است و کم نمی شود و آن بزرگوار
خود در زمان غیبت صغرا بودند و تعلیقه حضرت بایشان میرسیده و ایشان در آن
کتاب فرموده اند بعد از آنکه طعنه زده اند بر کسیکه گفته است که این قول یعنی عدد تازه
اختراع شده است میفرمایند از جمله چیزهائی که دلالت می کند بر دروغگوئی آنکه عدد را
بی اصل میداند و اینکه بهتان عظیمی زده است آن است که فقهاء عصر ما که سنه
سیصد و شصت و سه است در ادیان این عصر و فضلای این عصر اجماع کرده اند
و دین خود قرار داده اند و فتوی داده اند بصحت عدد و مردم را خوانده اند باین راه
راست مثل آقای ما و بزرگ ما شریف زکی ابی محمد حسینی دام الله عزه و مثل شیخ
فقیه ما ابو جعفر محمد بن علی ابن الحسین ایدهما الله و شیخ ما ابی محمد هرون ابن موسی
پس این بزرگواران خود قایل شده اند بعدد با آن همه فضل و فرموده اند که علماء

عصر ایشان هم اجماع کرده اند و اسم جمعی را هم برده اند چنانکه شنیدی و یکی دیگر
از علما که قائل بر عدد شده است شیخ کلینی است رحمة الله و یکی دیگر از علما که قائل بعدد
شده است شیخ کراجکی است و ایشان کتابی در این خصوص نوشته اند و یکی
دیگر از علما شیخ حسن ابن ابی عقیل اسکافیست و یکی دیگر از علما که بدین قول عمل کرده اند
چنانکه از کتابشان بر می آید ابن طاوس است در اقبال اگرچه ظاهراً بطور اصحاب
رؤیت نوشته اند ولی عبارتی دیگر دارد که صریح با آنست که ایشان از رؤیت
تقیه فرموده اند و آن فقره است که بعد از قاعده پیدا کردن اول ماه رمضان و دفعه
نوشته اند و از جمله کسانیکه قائل بعدد شده اند ابن جنید قاضیست و از جمله کسانیکه
بعدد قائل شده اند شیخ طریحی است حال بعبرت نظری کارید مسئله که این همه
علماء اعلام قائل بآن شده و کتابها در آن تالیف فرموده باشند و اد عای
اجماع کرده باشند چنین مسئله چگونه خلاف ضرورت اسلام می شود آیا همه این علما
خلاف ضرورت اسلام کرده اند یا همه این علما کافر بوده اند اگر این مسئله
خلاف ضرورت اسلام است پس شیخ صدوق و شیخ مفید و غیر ایشان که ذکر شد
همه کافر بوده اند حال ببینید که آنها علمای سلف را کافر خوانده اند یا ما که پیروی

ایشان کرده ایم

ایشان کرده ایم و می کنیم و اگر مسئله خلاف ضرورت اسلام نیست و خلاف اجماع
شیعه است پس همه علما از این قرار سنی بوده اند نعوذ بالله و اگر نه خلاف ضرورتست
و نه خلاف اجماع پس چه بحث با ما دارند و کسانیکه این قدر رفاهت و تتبع در اقوال
فقها ندارند و نفهمیده حرف میزنند چرا از خدا شرم نمی کنند و از پیغمبر حیا نمی کنند
و بدون سبب مردم را نسبت بکفر میدهند و قول ایشان را خلاف ضرورت میخوانند
و اگر بعضی از جهال باز بگویند که فلان عالم مثلا از رای خود برگشته میگوئیم که آیا وقتیکه
قائل بعدد بود کافر بود یا مسلم اگر او کافر بوده و کسی را یارای آن نیست که چنین حرفی
بزند پس ما هم سهل است که کافر شویم و اگر مسلم بوده چه بحث بر ما و اگر در این نسبتها که
من عرض کردم شکی است کتب علما حاضر است رجوع کنند و ببینند و اگر
نقص این قول اینست که حشویه هم باین راه رفته اند پس قول برؤیت هم همین
نقص دارد که کل سنیها بآن راه رفته اند و حال آنکه علما نوشته اند که حشویه که این
قول را اختیار کرده اند متمسک باخبار اهل بیت سلام الله علیهم شده اند اما
سنیان که برؤیت گفته اند باهل بیت علیهم السلام متمسک نشده اند و ما مأموریم
از جانب اهل بیت علیهم السلام که هر گاه دو حدیث مختلف وارد شود هر یک که

که موافق قول سنی است ترک کنیم و آنکه مخالف است بگیریم و جمیع علما میدانستند که جواز
کم شدن ماه رمضان قول سنیان است و احادیث بسیار هم باین مطلب شهادت
میدهد و اگر نه این بود که این کتاب فارسی بود هر آینه ذکر میکردم ادلهٔ این مطلب را بتفصیل
تا بر هیچکس مشتبه نماند ولکن حالا چاره از آن نیست که حواله بآن کتابهای عربی که نوشته‌ام
و اقوال علما و آیات و اخبار در آنجا ذکر کرده‌ام بکنم و طالب استدلال اگر از علماست
خود از کتب عربی می تواند بفهمد و اگر از عوام است او را باستدلال راهی نیست و بفهم او
در نمی آید و لکن بعضی از اخبار را فارسی ذکر میکنیم تا بکلی بی بهره نباشند شیخ عاملی که شیخ
خبر باشد از شیخ طوسی روایت میکند باسنادش از معاذ ابن کثیر که گفت عرض
کردم بابی عبدالله علیه السلام که مردم میگویند که رسول خدا بیست و نه روز بیشتر
از سی روز روزه گرفت یعنی ماه بیست و نه روز در زمان ایشان بیش از ماه سی روز
اتفاق افتاد فرمود دروغ بسته اند بر پیغمبر روزه نگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از وقتی که مبعوث شد تا وقتیکه از دنیا رفت کمتر از سی روز و کم نشده است
ماه رمضان از وقتی که خدا آسمان و زمین را خلقت کرده از سی روز و سی شب
و از حذیفة ابن منصور روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام

فرموده

فرموده اند که ماه رمضان از سی روز کم نمی شود هرگز و از یعقوب ابن شعیب
روایت کرده است از پدرش که گفت عرض کردم بحضرت صادق سلام الله علیه
که مردم می گویند که پیغمبر ص بیست و نه روز بیشتر روزه گرفت است از ماه سی روز
فرمودند دروغ میگویند روزه نگرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر تمام و این است که خدا فرموده
و لتکملوا العدة پس ماه رمضان سی روز است و شوال بیست و نه و ذی قعده سی روز است
و کم نمیشود هرگز بجهة آنکه خدا میفرماید و واعدنا موسی ثلثین لیلة و ذیحجه بیست و نه
روز است و ماهها بهمین طور است یک ماه سی و یک ماه بیست و نه و شعبان سی نمیشود
هرگز و از شیخ کلینی روایت می کند بسندش از محمد ابن اسمعیل از بعضی اصحاب از حضرت
صادق سلام الله علیه که فرمودند که خدای تبارک و تعالی خلق کرد دنیا را
در شش روز پس آن شش روز را از ایام سال کاست و سال سیصد و پنجاه و
چهار روز است شعبان تمام نمی شود هرگز و رمضان ناقص نمیشود والله هرگز
و فریضه خدا ناقص نمیشود خدای عز و جل میفرماید و لتکملوا العدة و شوال بیست و نه
روز است و ذی قعده سی روز است خدا میفرماید و واعدنا موسی ثلثین لیلة
و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و ذی حجه بیست و نه روز است و محرم

سی و زیرا پس ماهها بعد از این ماهی تمام است دو ماهی ناقص و از یاسر خادم مرویست
که گفت عرض کردم با امام رضا علیه السلام که آیا می شود که ماه رمضان بیست و نه
شود فرمودند که ماه رمضان از سی کمتر نمی شود هرگز و از ابن ابی عمیر مرویست از مردی
که خدمت حضرت صادق سلام الله علیه عرض کرد که این حدیثی که مردم میگویند
پیش ما که پیغمبر ناقص بیشتر روزه گرفت از تمام آیا حق است این حدیث فرمودند که خدا
یک حرف از این حدیث را خلق نکرده پیغمبر صلی الله علیه و آله روزه نگرفت مگر سی روز تمام
بجهة آنکه خدا میفرماید و لتکملوا العدة پس چگونه می شود که رسول خدا روزه ناقص بگیرد
الی غیر ذالک و پنجاه حدیث درین مسئله حقیر روایت کرده ام در آن کتابی که بخصوصه
نوشته ام پس انصاف دهید که مسئله پنجاه حدیث داشته باشد و آیات قرآن
بر آن دلالت کند و جمعی از علمای کبار با آن طریقه رفته باشند و ادعای اجماع کرده باشند
چنین مسئله را خلاف ضرورت می نامند و بر سر منبرها و بن محرابها و صدر مجلسها
میگویند که فلانی خلاف ضرورت اسلام حکم کرده است و خلاف اجماع شیعه گفته است
نه اینکه این عوام فریبی است نه اینکه این بحث خلاف دین است نه اینکه این مسئله را
خلاف ضرورت گفتن تکفیر علمای سابق است اولاً تعجب میکنم از آن جماعت که چنین

حرفی زده

حرفی زده اند و ثانیاً از سرکار آخوند که سؤال فرموده اند و جواب آنها را نداده اند
که این مسئله خلاف ضرورت نیست و خلافیست یا سبحان الله پیش از آنکه معنی ضرورت
و غیر ضرورت را بیابند و مسئله ضروری و غیر ضروری را بفهمند تکفیر مومنی می کنند و غیبت
او را حلال میدانستند تا بعد بفهمند که این مسئله ضروری بوده یا نبوده آخر می بایست
رجوعی بکتب علما و فقها بکنند و رجوعی باخبار بکنند و فکری در ضرورت اسلام بکنند
آنگاه سخن گویند بمحض آنکه چیزی بخاطر انسان رسید که نباید حکم کند باری حق مخفی
نمی ماند و باطل دوام نمی کند پس بحول و قوه خداوند این مسئله هم خلاف ضرورت و اجماع
نشد و حرفهای ایشان ظاهر آمد که از کجاست و اما مبنای آن بر چه حساب است
مبنای آن بر رویت هلال است هلال ماه که دیده شد اگر تا هلال دیگر سی روز شد
فبها و اگر نشد معلوم میشود که روز اول ماه هلال دیده نشده است و آنکه دیده شده
شب دویم بوده باینطور ماه رمضان تمیز میدهند و ایام آنرا حساب می کنند و الآن
قاعده در کلیه شهور و سنین کم بی تخلف باشد از اخبار اهل بیت بدست ما نیامده است
بلی منجمین بعضی حسابها دارند و ابن جنید با آن جناب اعتبار کرده است ولی حقیر چون
حدیثی ندیده ام عمل با آن حسابها نمی کنم و مدارم بر رویت است و در ماهها ماه سی

سی میگیرم و ماه بیست و نه را بیست و نه و سابقا چند سال بحدیث محمد بن فرج عمل میکردم
و در آن چند سال الحمد الله تخلف نکرد ولی دیدم که بعد تخلف خواهد کرد عمل بآن خبر را ترک
کردم و از تسدید و تایید الهی آن چند سال که عمل بآن خبر کردم با رویت هم موافق آمد
اولا و آخرا و چون ابتدای تخلف شد خداوند مسدد قلبم را منحرف کرد و از آن عدول کردم
و مدارم حال بر رویت است بهر قسم که اتفاق افتد و اگر ماه رمضان بیست و نه شود
یک روز قضا می کنم و این مسئله فقهی است و ما چنین فهمیده ایم هر که میخواهد عمل می کند
و هر که میخواهد بقول سایر فقها عمل کند و عمل او را نیز خطا نمیدانیم و او را مصیب و مثاب
و ما جور هم میدانیم و حمیتی و عصبیتی در کار نیست ان شاء الله و همین حال جمعی از رفقا
و دوستان ما که از سلسله جلیله شیخیه اند برویت و جواز نقص ماه رمضان قائلند و مع
ذالک ما با ایشان دوست و ایشان با ما دوست و شیخ مرحوم و سید مرحوم در مسایل
فقهی با هم خلاف داشتند و مصدق یکدیگر بودند و جمیع علما با هم مختلفند بطوریکه گمان
نمی کنیم که دو عالم یافت شود که در همه مسائل با هم موافق باشند و مع ذالک تعظیم
و تکریم یکدیگر میکرده اند و هرگز تکفیر و تفسیق یکدیگر نکرده اند و این مسئله هم
از همان مسائل است و بر فرضی که من در مسئله اشتباه کرده باشم نه اینکه کل شیعه

مذهب مخطئه دارند و مذهب مصوبه را مذهب سنی میدانند نهایت من در مسئله خطا
کرده ام حال باید کسی که خون جگر خورد و سعی کرد که کلام ائمه را بفهمد و در قرآن و حدیث
فکر کرد و چیزی فهمید و همتش فهم طریقه امیر المومنین و شرع رسول امین است
صلوات الله علیهم اجمعین باید چنین کسی را تکفیر کرد آیا این از کدام دین است و از کدام
آئین عمل ایشان خلاف ضرورت است یا فهم حقیر و ضروری اسلام آنست
که جمیع سیاه و سفید و شهری و بیابانی و بزرگ و کوچک و زن و مرد مسلمین آن را
بدانند حال ببین قباحت عمل ایشان خلاف ضروریست یا آنکه این مسئله
که جمعی از علما تصدیق کرده اند باری و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
در خانه اگر کس است یک حرف بس است لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین تمام شد

